

AN INTRODUCTION TO DEMOCRACY

EAMONN BUTLER



دموکراسی

مقدمه‌ای بر



بازنویسی: محمد خالد رامزی

ایمون باتلر

مقدمه‌های بر دموکراسی

ایمون باتلر

باز نویسی: محمد خالد رامزی

توسعه اندیشه‌ها برای یک افغانستان آزاد و مرفه
Advancing The Ideas for a Peaceful & Prosperous Afghanistan

NETWORK
FOR A
FREE
SOCIETY



iea
Institute of
Economic Affairs



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شناسنامه کتاب

نام کتاب به زبان دری: مقدمه‌ای بر دموکراسی

نام کتاب به زبان انگلیسی: An Introduction to Democracy

نویسنده: ایمون باتلر

بازنویسی و اهتمام: محمد خالد رامزی

مترجم: محمد تقی عبادی

بازبینی: عبدالقاهر بهشتی

ویراستاران: عبداللطیف بارکزی و محمد منصور قیومی

صفحه‌آرا: خواجه الهام رستمی

ناشر: موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO)

چاپ: انتشارات عازم

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۴۰۰ خورشیدی

پست برقی: publications@aelso.org

صفحه اینترنتی: www.AELSO.org

شماره تماس: ۰۰۹۳۷۰۰۲۵۳۲۱۶

کلیه حقوق چاپ و تکثیر این کتاب در افغانستان به اجازه انستیتوت امور اقتصادی (IEA) کشور انگلستان به موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) تعلق دارد. هر نوع کاپی برداری و تکثیر الکترونیک بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع می‌باشد. متخلف مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرد.

'First published by the Institute of Economic Affairs, London, in 2020.'



درباره نویسنده

ایمون باتلر رییس موسسه آدام اسمیت است، موسسه‌ای که یکی از اتاق‌های فکر پالیسی‌ساز در جهان است. وی دارنده لیسانس در رشته‌های اقتصاد و روان‌شناسی، دوکتورای فلسفه و دوکتورای افتخاری در ادبیات است. در دهه ۱۹۷۰ نماینده واشنگتن در مجلس نمایندگان ایالات متحده بود و قبل از بازگشت به انگلستان به خاطر کمک در تاسیس موسسه آدام اسمیت، در کالج هیلزدیل و میشیگان، فلسفه تدریس می‌کرد. ایمون باتلر، برنده مدال آزادی بنیاد آزادی در ویلی فورج و هم‌چنان برنده‌ی جایزه ملی تصدی انگلستان است. در کنار این‌ها ایمون باتلر منشی اسبق انجمن مونت پیلرین نیز بوده است. ایمون نویسنده کتاب‌های زیادی است، از جمله مقدمه‌های در مورد پیشگامان و اندیشمندان اقتصاد، آدام اسمیت، میلتن فریدمن، اف‌هایک، لودویگ وون میزس و آین‌رند. وی هم‌چنان مقاله‌هایی در زمینه‌های لیبرالیسم کلاسیک، انتخاب عمومی، کارآفرینی، مگناکارتا و مکتب اقتصاد اتریشی و هم‌چنین ثروت متراکم ملل، بهترین کتاب در مورد بازار و مکتب اندیشه: ۱۰۱ اندیشمند بزرگ لیبرال را نوشته است.

بنیاد وی که به نام بنیاد جامعه آزاد بود، در سال ۲۰۱۴ برنده جایزه فیشر شد. او یکی از نویسندگان کتاب چهل قرن کنترل دست‌مزد و قیمت و یک سری کتاب‌ها در مورد ضریب هوشی است. باتلر به صورت مستمر با رسانه‌های چاپی، رادیویی و رسانه‌های آنلاین همکاری می‌کند.

دیدگاه ناشر

موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) یک موسسه غیر دولتی، غیر انتفاعی، غیرسیاسی و غیر وابسته است که توسط جمعی از متخصصین افغانی و دانشمندان شناخته شده‌ی بین‌المللی در عرصه علوم حقوقی و اقتصادی در دسامبر سال ۲۰۰۹ میلادی رسماً در افغانستان ایجاد گردیده است.

موسسه (AELSO) از بدو ایجاد خود الی اکنون منحیث یکی از اتاق‌های فکری پیشتاز در کشور توانسته است با راه‌اندازی برنامه‌های مختلف علمی، چاپ و نشر کتب، تولید برنامه‌های علمی رادیویی و تحقیقات پیرامون معرفی علمی ارزش‌های جامعه باز، چون حقوق بشر، آزادی‌های فردی، حاکمیت قانون، اقتصاد بازار، حکومت‌داری خوب، دموکراسی، ترویج فرهنگ صلح و همدیگرپذیری، مبارزه با فراطیبت و سایر مباحث علمی که می‌تواند اندیشه‌های شهروندان افغانستان را به طرف جهانی شدن و همچنان درک خوبتر از ارزش‌های جامعه باز در چوکات دین مقدس اسلام داشته باشد، فعالیت‌های قابل ملاحظه‌یی را انجام داده است.

به سلسله ترجمه و نشر کتب و مقالات علمی پیرامون معرفی علمی ارزش‌های جامعه باز و زیر ساختارهای حقوقی و اسلامی آن در افغانستان؛ اینک کتاب حاضر را که تحت عنوان «مقدمه‌ای بر دموکراسی» می‌باشد و توسط دانشمند برجسته و مبتکر جهانی آقای ایمون باتلر که رئیس انستیتوت آدم اسمت می‌باشد، تحقیق و تحریر شده است. تیم ما آن را به زبان فارسی ترجمه نموده و برای ارتقای سطح علمی شهروندان افغانستان چاپ و نشر می‌نماییم. این کتاب به زبان انگلیسی توسط انستیتوت امور اقتصادی کشور بریتانیا نشر گردیده است. و موضوعات این کتاب خصوصاً در افغانستان برای ما کمک می‌کند تا پیرامون مفهوم دموکراسی، انواع دموکراسی، مفاد و مزیت‌های دموکراسی بیشتر بدانیم.

بدون شک که این کتاب می‌تواند در افغانستان یک نقش ارزنده و موثری را در آموزش و درک درست از دموکراسی داشته باشد و من مطمئن هستم که برای هر مستفید شونده و خواننده‌اش این کتاب یک منبع دقیق پیرامون موضوعات و مفاهیم دموکراسی خواهد بود. ما به این باور هستیم که ترجمه و نشر چنین کتب علمی و سایر ارزش‌های مدرن جوامع بشری چون حقوق بشر، حاکمیت قانون، حکومت‌داری خوب، دموکراسی، صلح و همدیگرپذیری و دیگر ارزش‌های جامعه باز در ارتقای دانش اختصاصی و عمومی علاقه‌مندان مطالعه نقش مهمی را برای گذار به سوی یک جامعه مرفه ایفا می‌نماید.

از اینکه قرار است این کتاب نه تنها برای افغانستان بلکه برای تمامی جوامع فارسی زبان چاپ و نشر گردد در بازنویسی و ویرایش آن سعی شده است تا از واژه‌های ساده و روان استفاده شود و امیدواریم به همکاری خوانندگان گرامی در چاپ‌های بعدی، آن نقیصه‌های که اگر موجود باشد را رفع نماییم. جا دارد از تمامی همکارانم در موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان، مترجم کتاب محترم محمد تقی عبادی و همچنان از همکاری تمامی همکاران ملی و بین‌المللی ما که در ترجمه و چاپ این کتاب ما را همکاری نمودند، اظهار سپاس و قدردانی نماییم. با استعانت از ذات حق؛ موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) مصمم است تا سلسله ترجمه، چاپ و نشر کتب و نشرات علمی خود را به زبان‌های ملی افغانستان ادامه بدهد و نقش خود را در ارتقای دانش علمی هموطنان و فارسی‌زبانان در سطح جهان ایفا نماید. به امید یک افغانستان آباد، آزاد، مترقی و عاری از هر نوع تعصب و خشونت.

با حرمت

محمد خالد رامزی

رئیس اجرائیه موسسه (AELSO) و پژوهشگر در پوهنتون پیتسبرگ

۱۵ سپتامبر ۲۰۲۲ - نیویارک - ایالات متحده امریکا

فهرست عناوین

عنوان

صفحه

۱	۱. درک دموکراسی
۱	این کتاب در مورد چیست؟
۲	مشکل دموکراسی
۳	محدودسازی دموکراسی
۵	جاذبه دموکراسی
۶	مشکل‌های دیگر درک دموکراسی
۷	نیاز به وضاحت
۹	۲. تاریخچه دموکراسی
۹	دموکراسی یونانی
۱۱	جمهوری روم
۱۲	دوره قرون وسطایی
۱۳	اوایل دوره مدرن
۱۵	جمهوری خواهی مشروطه
۱۶	لیبرال دموکراسی
۱۸	گسترش و توسعه دموکراسی
۱۹	فراتر از محدودیتها
۱۹	مرگ دموکراسی
۲۱	۳. نهادهای دموکراتیک
۲۲	هدف و قدرت حکومت
۲۴	نقش کلیدی دموکراسی
۲۵	دموکراسی مستقیم
۲۶	دموکراسی نمایندگی

فهرست عناوین

عنوان

صفحه

۲۷	دموکراسی لیبرال
۳۰	۴. اصول دموکراسی
۳۰	الزامات لیبرال دموکراسی
۳۴	عنصرهای مطلوب نمایندگی لیبرال
۳۶	عملکرد دموکراسی لیبرال
۴۰	۵. دموکراسی نمایندگی امروزی
۴۰	حکومت پارلمانی
۴۱	نظام‌های ریاستی
۴۲	سلطنت‌های مشروطه
۴۲	نقش مردم
۴۳	حفاظت از روند
۴۴	نظام‌های انتخاباتی
۴۶	پاسخ‌دهی در برابر مردم
۴۷	نزاع بین دموکراسی و حقوق
۴۸	۶. مزیت‌های دموکراسی
۴۸	جلوگیری از تمرکز قدرت
۴۸	جذب تغییر
۴۹	صحبت از ارزشهای ما
۵۰	ترویج سیاست صادقانه
۵۱	انتقاد و پیشرفت
۵۲	حفاظت از حقوق فردی
۵۳	صلح و سعادت

فهرست عناوین

عنوان

صفحه

۵۵	۷. انتقادات بر دموکراسی
۵۵	رای‌دهندگان، رای دادن را یک وظیفه نمی‌دانند
۵۷	دموکراسی باعث اتخاذ تصمیم‌های ناکارآمد می‌شود
۵۸	و بدتر از اینها
۵۹	دموکراسی دیدگاه کوتاه مدت دارد
۶۰	دموکراسی بر قدرت دولت استوار است
۶۲	دموکراسی منجر به تقویت حکومت بیش از حد بزرگ می‌شود
۶۳	دموکراسی هزینه‌های غیرقابل مشاهده دارد
۶۵	۸. دموکراسی ارزش بالایی دارد
۶۵	دموکراسی بهترین سیستم است
۶۶	دموکراسی توسط مردم اداره می‌شود
۶۶	دموکراسی حکومت موافقت و رضایت است
۶۷	همه حرف دارند
۶۸	دموکراسی برابری را تقویت می‌کند
۶۹	دموکراسی حس اجتماعی را فراهم می‌کند
۷۰	دموکراسی از ما، در برابر حاکمان بد محافظت می‌کند
۷۲	۹. چگونگی تصمیم‌گیری در نظام‌های دموکراتیک
۷۲	انتخابات
۷۳	رای‌دهندگان
۷۳	نامزدان
۷۴	قانونگذاران
۷۵	مسوؤلان
۷۶	وابستگان سیاسی

فهرست عناوین

عنوان

صفحه

۷۸	۱۰. دموکراسی تحت فشار
۷۹	مخالفت با استقرار سیاست
۷۹	تغییر شرایط جهان
۸۰	تغییرها در نظام سیاسی
۸۲	تغییرها در رای‌دهندگان
۸۴	۱۱. آینده‌ی مشارکت
۸۴	نوع‌های مشارکت
۸۶	بحث برای مشارکت
۸۷	استدلال‌های عملی علیه مشارکت
۸۹	اصولاً برخلاف مشارکت
۹۰	آیا واقعاً دموکراسی بیشتر میخواهیم؟
۹۱	نظریه دموکراسی محدود
۹۲	۱۲. دموکراسی و مرزها
۹۳	اشتباه‌های غرب
۹۴	مشکل‌های دموکراسی‌های نوظهور
۹۵	تلاش‌های ناموفق برای تحمیل ارزشهای دموکراتیک
۹۶	سازمان‌های بین‌المللی
۹۷	دموکراسی جهانی
۹۹	یک نظام برای گروه‌های کوچک
۱۰۰	۱۳. درس‌هایی از تجربه
۱۰۰	آیا ما واقعاً دموکراسی میخواهیم؟
۱۰۱	چه چیز دموکراسی را توجیه می‌کند؟
۱۰۲	یک دموکراسی پایدار چگونه به نظر می‌رسد؟

فهرست عناوین

صفحه	عنوان
۱۰۳	سیستم‌های جایگزین دموکراتیک
۱۰۵	دموکراسی همه چیز نیست
۱۰۸	۱۴. نقل قول‌ها در مورد دموکراسی
۱۰۸	استبداد اکثریت
۱۰۸	فساد قدرت
۱۰۹	فرهنگ دموکراسی
۱۱۰	مطالعه بیشتر در مورد دموکراسی
۱۱۱	چالش‌ها و انتقادهای
۱۱۴	واژگان کلیدی
۱۱۴	خودکامی
۱۱۴	ابتکارات رای‌گیری
۱۱۴	قانون اساسی
۱۱۴	حکومت مشروطه
۱۱۵	دموکراسی
۱۱۵	دیکتاتور
۱۱۵	دموکراسی لیبرال
۱۱۵	الیگارش‌ی
۱۱۶	فراخوان
۱۱۶	ریفراندوم
۱۱۶	جمهوری
۱۱۶	تفکیک قوا
۱۱۷	منابع

۱. درک دموکراسی

این کتاب در مورد چیست؟

این کتاب یک مقدمه مختصر بر دموکراسی است: این که دموکراسی چیست و چگونه کار می‌کند، نقطه‌های قوت و ضعف دموکراسی، مزیت‌ها و محدودیت‌های دموکراسی. هدف اساسی کتاب، قادر ساختن هر فرد به درک دموکراسی است، حتی اگر هیچ دموکراسی را تجربه نکرده باشد. هم‌چنان بسیاری از افرادی که فکر می‌کنند دموکراسی را درک می‌کنند، باید از این کتاب بهره‌مند شوند؛ زیرا آن‌ها اغلب مهم‌ترین ویژگی‌های آن را مورد چشم‌پوشی قرار می‌دهند.

درک دموکراسی مهم بوده و گذشته از این، دو سوم جمعیت جهان، در بیش از صد کشور، تحت دولت‌هایی زندگی می‌کنند که ادعای دموکرات بودن را دارند و از آن‌جا که تعداد بسیار کمی از آن کشورها واقعاً مطابق آرمان‌های دموکراسی عمل می‌کنند یا به اصل‌ها و نهادهای اصلی آن احترام می‌گذارند، درک درست از دموکراسی از اهمیت بیش‌تری برای آن‌ها برخوردار است. به‌ویژه، باید توجه داشته باشیم که چگونه دموکراسی به راحتی به شکست مواجه می‌شود و یا مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد؛ زمانی که مردم درک درست از دموکراسی نداشته باشند. به منظور دست‌یافتن به هدف‌ها، این کتاب دموکراسی را تعریف می‌کند، هدف‌هایش را توضیح می‌دهد و تفاوت بین دموکراسی واقعی و مدل‌های دروغین دموکراسی را که امروزه موجود اند، نشان می‌دهد. کتاب حاضر؛ تاریخچه دموکراسی، تغییر ماهیت ایده و روش‌های دستیابی به دموکراسی را مشخص می‌کند. این کتاب مزیت‌های دموکراسی و بسیاری از افسانه‌ها را جمع به دموکراسی که ما را از محدودیت‌های آن کور می‌سازند، خلاصه می‌کند. سرانجام این کتاب می‌پرسد که چرا مردم از سیاست‌های دموکراتیک امروز ناامید شده‌اند و اگر کاری در این مورد صورت بگیرد، چی می‌شود.

مشکل دموکراسی^۱

بزرگ‌ترین مشکل برای همه که تلاش برای درک دموکراسی دارند این است که این واژه معنایش را تغییر داده است. آن چه امروز ما «دموکراسی» می‌نامیم، آن چیزی نیست که یونان باستان (کسانی که اعتبار ابتکار این ایده به آن‌ها برمی‌گردد) در سر داشتند. از دید آن‌ها دموکراسی، به معنای نوعی حکومت بود که در آن شهروندان، در مجالس آزاد جمع شوند و در مورد وضع قانون‌ها، اتخاذ تصمیم‌های کلیدی (مثل این که آیا وارد جنگ شوند) و تعیین مقام‌ها تصمیم بگیرند. برای ما دموکراسی به معنای نوع حکومتی است که آرای مردم، انتخاب هرچند سال بعد نمایندگان (مثل رییس‌ان جمهور، نمایندگان پارلمان یا سناتوران) کسانی که بعداً در مورد قانون‌ها، سیاست‌ها و تعیینات عمومی تصمیم می‌گیرند، تعیین کننده است.

ولی حتا این کاربرد نوین می‌تواند بسیاری از معنای مختلف را شامل شود. واژه‌ی دموکراسی نظام‌هایی را تشریح می‌کند که در آن انتخابات آزاد و عادلانه باشد، با رای‌گیری سری و تعداد نمایندگانی که انتخاب می‌شوند، محدودیت‌هایی که بر قدرت نمایندگان و مقام‌ها وجود دارند، یا یک نظام قضایی مستقل که از اعمال قانونی نمایندگان در حدود صلاحیت شان نظارت کرده و اطمینان حاصل می‌کند. از طرف دیگر دموکراسی برای توضیح نظام‌هایی استفاده می‌شود که در آن بعضی از ویژگی‌های مذکور نسبت به ویژگی‌های ایده‌آل کم‌تر است و یا حتا وجود ندارند. در بسیاری از کشورها که خود را دموکراتیک می‌نامند، رای‌گیری به صورت واقعی مخفی نیست، مقام‌های انتخاباتی غیرصادقانه عمل می‌کنند، رای‌دهندگان و نامزدان تهدید می‌شوند، رسانه بحث‌های عمومی را کنترل می‌کند و نمایندگان فاسداند. در برخی از موارد، کشورها نشانه‌ها و مصادیق دموکراسی را به نمایش می‌گذارند (مانند انتخابات، پارلمان‌ها و محاکم) ولی تنها یک حزب می‌تواند وارد عرصه انتخاباتی شود.

قانون‌گذاران و قضات هرگز قدرت حاکم را مورد پرسش قرار نمی‌دهند و مقام‌ها تقریباً قدرت نامحدود بر زندگی و رفتار شهروندان دارند. به‌عنوان مثال کوریای شمالی، جایی که میزان مشارکت مردم در انتخابات نزدیک به صد درصد است و سهم آرا به جبهه دموکراتیک به منظور وحدت در سرزمین داده می‌شود.

محدودسازی دموکراسی^۱

یک تصور اشتباه در مورد دموکراسی این است که دموکراسی به اکثریت حق می‌دهد تا چیزی را که می‌خواهند، انجام بدهند. اندکی فکر کردن نشان می‌دهد که این تصور از بنیاد اشتباه است. برای مثال چگونه به محض موفق‌شدن در انتخابات می‌توان به یک حزب اکثریت حق داد تا خانه‌ها، تجارت و ثروت اکثریت را غصب کنند؟ یا آن‌ها را زندانی یا تبعید کنند، شکنجه بدهند یا حتی آن‌ها را به قتل برسانند؟ انسان‌ها دارای ارزش بالاتر از قاعده‌ی اکثریت اند؛ مثل حرمت زندگی انسان‌ها، آزادی و ملکیت انسان‌ها. حقیقت این که چنان‌چه اکثریت تصمیم نقض ارزش‌های فوق‌الذکر را بگیرند، از لحاظ اخلاقی و سیاسی یک عمل درست نیست.

حدود ۲۴۰۰ سال قبل، متفکران یونان باستان مانند افلاطون و شاگرد او ارسطو این موضوع را درک کردند. در واقع آن‌ها، دموکراسی را شکل بسیار خطرناکی از حکومت می‌دانستند، و این فقط به خاطر این که آن‌ها اشرافیان سرمایه‌دار بودند. دموکراسی می‌تواند به راحتی تحت کنترل اوباش‌ها قرار گیرد، که تحت آن زندگی و مال هیچ‌کس در امان نخواهد بود. ارسطو ۳۵۰ سال قبل از میلاد، در کتاب سیاست خود نوشت «جایی که عدالت حاکم نباشد» مردم پادشاه می‌شوند و تنها قدرت را هدف می‌گیرند و کارفرما می‌شوند.

1. Limiting democracy

دوهزار سال بعد، ۵۵ صاحب زمین، صاحبان برده و سایر افراد برجسته و مهم که قانون اساسی ایالات متحده جدید را تنظیم کردند، نگرانی‌های مشابهی داشتند. آن‌ها یک نمونه دموکراسی را ایجاد کردند نه مانند دموکراسی یونان که در آن همه چیز توسط مردم تصمیم گرفته شود؛ بلکه یک دموکراسی جمهوری که در آن مردم نمایندگان شان را انتخاب کنند و بعد آن‌ها به نمایندگی مردم تصمیم بگیرند. آنان به صورت محتاطانه روند تصمیم‌گیری را طرح کرده بودند تا صلاحیت مقام‌ها را در اداره‌ها محدود بکنند و از این طریق از افراد و اقلیت‌ها محافظت کنند، اگر چند شرم‌آور بود که آن‌ها این محافظت را شامل حال یک چهارم جمعیتی که بردگان یا امریکایی‌های بومی بودند، نکردند. نیاز به نهادهای دموکراتیک برای خدمت به ارزش‌های ما به جای دستوردادن در زندگی، این است که اصلی‌ترین شکل دموکراسی (به معنای مدرن) و آنچه روح واقعی ایده دموکراتیک را تسخیر می‌کند، همان چیزی است که لیبرال-دموکراسی نامیده می‌شود. کسانی که از آن حمایت می‌کنند، معتقد اند که هدف اصلی دموکراسی محدود کردن یا کنترل مردم نیست؛ بلکه آزاد نگه‌داشتن آن‌هاست. برای این لیبرال‌ها (در مفهوم اروپایی آن) معتقد اند که حکومت برای اجبار مردم به خاطر انجام چیزی که تصمیم اکثریت درست است، تأسیس نشده، بلکه برای آزاد نگه‌داشتن مردم تا حد امکان و کم کردن استفاده از نیرو و اجبار توسط مردم و یا دولت، تأسیس شده است.

ولی صلح و آزادی مستلزم آن است که حکم‌روایی اکثریت محدود شود. لیبرال‌ها معتقد اند که در یک دموکراسی اصیل لیبرال حتی یک اکثریت پر قدرت نمی‌تواند چیزی را انجام بدهد که می‌خواهد. اکثریت باید به حقوق اساسی و آزادی‌های افراد احترام بگذارند. این حقوق و آزادی‌ها مقدم بر دیدگاه اکثریت اند؛ زیرا فلسفه حکومت حفاظت از افراد است. لیبرال‌ها کم‌تر معتقداند به این که چه چیزهایی به صورت واقعی حقوق افراد اند و از کجا نشئت می‌گیرند. با وجود این، در لیبرال دموکراسی حقوق افراد به صورت گسترده‌تر و بهتر نسبت به سایر نظام‌ها، مورد صیانت و حمایت قرار می‌گیرند.

جم لمکه^۱ اقتصاددان سیاسی امریکایی، استدلال می‌کند که ممکن است به دلیل موجودیت رقابت بین نظام‌های مختلف سیاسی، افراد به مکان‌هایی مهاجرت کنند که به فردیت شهروندان احترام گذاشته می‌شود.

جاذبه دموکراسی^۲

کسانی که از دموکراسی حمایت می‌کنند، استدلال می‌کنند که قانون‌ها نباید براساس میل برخی از افراد نخبه (مانند یک پادشاه یا یک دیکتاتور) یا یک گروه (مانند یک خانواده حاکم یا اشراف) وضع شوند. به جای آن، عموم مردم باید تصمیم بگیرند که تحت حاکمیت چه قانون‌هایی زندگی می‌کنند. یا حد اقل باید انتخاب کنند که کی‌ها قانون را وضع کنند. آن‌ها اصرار دارند که این انتخاب‌ها باید براساس برابری سیاسی باشد، جایی که رای همه به صورت برابر و یکسان حساب شود. در حالت ایده‌آل، تا جایی که ممکن است، برای همه‌ی شهروندان اجازه داده شود تا رای بدهند. مردم باید در مورد مسایل مهم به صورت آزادانه فکر و تبادل نظر کنند. در حالت مطلوب، انتخاب‌کنندگان باید در مورد حکومت‌داری شان کاملاً آگاه، شایسته و منطقی باشند و نهادهای پایدار، مورد اعتماد و صادق وجود داشته باشند تا تصمیم‌های مردم را به صورت عادلانه تبدیل به پالیسی کنند.

این آرمان‌های دموکراتیک بسیار جذاب به نظر می‌رسند. از این گذشته، چه کسی دوست ندارد که در نحوه اداره آن‌ها حرفی برای گفتن داشته باشد، به جای این که شخص دیگری تصمیم بگیرد که چه رویدادی را برای آن‌ها تعیین کند؟ چه کسی دوست ندارد از قدرت وحشی دیکتاتورها در امان بماند؟ چه کسی دوست ندارد فکر کند که نظر او مهم است و منصفانه شمرده می‌شود؟

1. Jayme Lemke

2. The attraction of democracy

در واقع، این آرمان‌های دموکراتیک به قدری جذاب هستند که متأسفانه تقریباً همه دولت‌ها ادعای گرامی داشتن آن‌ها را دارند، خواه این کار را انجام دهند یا انجام ندهند. «دموکراتیک» بودن نشان از احترام و تأیید است. همان‌گونه که جورج اورول^۱ (۱۹۴۶) رمان‌نویس و منتقد انگلیسی قرن بیستم اظهار داشت: تقریباً به صورت جهانی احساس می‌شود وقتی کشوری را دموکراتیک می‌نامیم، از آن تعریف می‌کنیم. در نتیجه، مدافعان هر نوع رژیم ادعا می‌کنند که این یک دموکراسی است. نتیجه این است که واژه «دموکراسی» معنای خود را از دست می‌دهد. حزب‌های اکثریت پیروزی در انتخابات دموکراتیک را، در اختیار گرفتن صلاحیت کامل برای اذیت و آزار دیگران، دست‌برد زدن به بودجه‌ی عمومی برای تأمین منافع‌های خود و اعطای شغل‌ها و قراردادهای دولتی به نزدیکان‌شان، تلقی می‌کنند. دیکتاتورها مخالفان سیاسی شان را به زندان می‌اندازند و یک انتخابات نمایشی و شکلی را برگزار می‌کنند که صددرصد آرای مردم را به نفع آن‌ها رقم بزند و بعد از انتخابات هم ادعا می‌کنند که «به‌طور دموکراتیک انتخاب شده‌اند». در بسیاری از مکان‌ها، صرف به دلیل انتقاد از رهبران دولت و سیاست‌های آن‌ها، می‌توانند شما را به جرم خیانت دست‌گیر کنند. این گونه سوء استفاده‌ها برای ایده دموکراسی توهین‌آمیز است.

مشکل‌های دیگر درک دموکراسی^۲

علاوه بر چنین تحریف‌های عمده و بدبینانه در معنای کلمه، سوء تفاهم‌های واقعی و گسترده‌ای در مورد این که دموکراسی واقعاً چیست و چگونه کار می‌کند، نیز وجود دارد. به‌عنوان مثال، بسیاری از مردم آسیا، دموکراسی را به‌عنوان ایجاد کننده منازعه، بی‌عزمی و کوتاه مدت‌گرایی مورد تکذیب قرار می‌دهند. آن‌ها از نقطه‌های قوت، محبوبیت دموکراسی در بین مردم و قابلیت ارتجاعی آن چشم‌پوشی می‌کنند. در مقابل، بسیاری از غربی‌ها معتقدند که دموکراسی تنها کلید رفاه، آزادی، برابری و صلح است. دید آن‌ها نسبت به دموکراسی چنان خوش‌بینانه است که قادر به دیدن مشکل‌ها و محدودیت‌های آن نیستند.

1. George Orwell

2. More problems of understanding

در واقع، ستایش و توصیف از دموکراسی شاید بزرگ‌ترین تهدید برای آن باشد. علاقه‌مندان دموکراسی ادعا دارند که دموکراسی بهترین سیستم حکومتی است؛ زیرا این امر مبتنی بر تایید اکثریت مردم است. ولی اگر رای اکثریت واقعاً بهترین تصمیم‌گیری است، چرا نباید از آن برای هر تصمیمی استفاده کرد. این استدلال بسیاری را ترغیب می‌کند که باید از این شیوه استفاده کنند. ولی نتیجه‌ای غم‌انگیز این است که تصمیم‌های روزمره که یک‌بار به افراد واگذار می‌شود، چگونگی زندگی آن‌ها، آن چه که می‌خورند یا می‌نوشند، حتی آن چه در انظار عمومی می‌گویند را به طور فزاینده‌ای تحت نظر اکثریت قرار می‌دهد.

به عقیده لیبرال‌ها، این دموکراسی را با مسؤولیتی مواجه می‌کند که برای آن طرحی مورد نظر گرفته نشده است. آن‌ها می‌گویند، دموکراسی هرگز قصد انجام کاری بیش از اتخاذ چند تصمیم جمعی را نداشته که مردم به‌صورت انفرادی، توان انجام آن‌را ندارند، مثل دفاع متقابل. دموکراسی برای محافظت و صیانت از حقوق افراد توسعه یافته است، نه برای محدود کردن آن‌ها به دل‌خواه اکثریت. این یعنی وسعت دادن آزادی مردم، نه محدود کردن آن. دموکراسی به خاطر به حد اقل رساندن زورگویی و ظلم به میان آمده، نه به خاطر مشروعیت بخشیدن آن‌ها.

نیاز به وضاحت^۱

در ستایش مزیت‌های دموکراسی، فراموش کردن محدودیت آن آسان است. تصمیم‌گیری اکثریت پاسخی برای هر مشکلی نیست. این صرفاً روشی قابل قبول برای اتخاذ تصمیم‌هایی (نسبتاً معدود) است که فقط به صورت جمعی اتخاذ شده می‌توانند. لیبرال‌ها استدلال می‌کنند دموکراسی وسیله‌ای برای براندازی یا جای‌گزینی تصمیم‌هایی که افراد می‌توانند کاملاً خوب بگیرند نیست، بلکه تنها در جای قابل اعمال است که آزادی افراد مورد احترام قرار بگیرد.

1. The need for clarity

همچنان بین آرمان دموکراسی و واقعیت نادرست روند سیاسی که از طریق آن کار می‌کند، فاصله زیادی وجود دارد. وقتی تصمیم‌گیری اکثریت بیش از حد گسترش یابد، پس سیاست که بخش اجتناب‌ناپذیر تصمیم‌گیری جمعی است، به تمام جنبه‌های زندگی، اعم از بزرگ و کوچک دخالت کرده و ایده دموکراسی را ملوث و آلوده می‌کند.

بنابراین خطر اساسی این است که مردم با دموکراسی دشمن شوند و فقط به منفعت‌های سیاسی شان فکر کنند و از همین‌رو ما نظامی را ترک می‌کنیم که ممکن است ما را از آن محافظت کند.

به همین دلیل بسیار مهم است که واضح شود دموکراسی چیست و چه چیزی دموکراسی نیست. ما باید توان تشخیص را داشته باشیم که از میان بسیاری از نظام‌های سیاسی که ادعای دموکراتیک‌بودن را دارند، کدام شان مبتنی بر آرمان‌ها و اصول دموکراسی‌اند. برای این که بدانیم کدام دموکراسی برای تصمیم‌گیری مناسب است و کدام یکی مناسب نیست. برای کشف این که چه چیز دولت خوب دموکراتیک را تقویت می‌کند و چه چیزی آن را به فروپاشی می‌کشاند.

برای پذیرش این که ارزش‌های بالاتری وجود دارند که باید از آن‌ها دفاع کنیم، حتا بالاتر از نظرهای اکثریت. برای درک این که دموکراسی باید در محدوده‌یی نگهداشته شود که برایش تعیین شده است. برای درک این که دموکراسی بر پایه‌های اخلاقی، فرهنگی و نهادهایی استوار است که باید حفظ شوند و بازتولید آن‌ها بسیار دشوار است و برای این که بدانیم درک دموکراسی، عملی کردن دموکراسی و حفظ دموکراسی، مستلزم تلاش قابل ملاحظه است.

۲. تاریخچه دموکراسی^۱

واژه دموکراسی از فرانسه در قرن شانزدهم وارد زبان انگلیسی شد، ولی ریشه بسیار قدیمی‌تر از این دارد. در حدود ۴۰۰۰-۵۰۰۰ سال قبل، یونانیان عصر مسینیان^۲ منسوب به جمعیتی که دموس نامیده می‌شد، اگرچه این اصطلاح ممکن است از *dumu* گرفته شده باشد که معادل مفهوم تمدن سومریان قدیم که حالا عراق جنوبی نامیده می‌شود، است. در یونان قدیم این واژه *demos* که به معنای «مردم» یا «توده» ساکنان فقیرتر بودند با اضافه شدن *Kratos* که به معنی «قدرت» یا «کنترول» است، ریشه مدرن و جدید دموکراسی را فراهم کرد.

دموکراسی یونانی^۳

سومری‌هایی که در بین‌النهرین ساکن بودند، «هلال حاصل‌خیز» بین رودخانه دجله و فرات، حدود ۵۰۰۰ سال قبل به عنوان نخستین تمدن شناخته شده‌ی جهان، شناخته شد. برخی از محققان ادعا می‌کنند که حتی ممکن است یونانیان شکل قدیمی دموکراسی را داشته باشند و همین‌گونه پادشاهان ایالت‌های شان، مثل گیلگمش یوروک^۴ قدرت کامل را در اختیار نداشتند، بلکه در شوراهای بزرگان کار می‌کردند. هرچند شواهد در این زمینه بسیار اندک و ضعیف است.

حتا در طرف شرقی‌تر، ممکن است برخی از نسخه‌های دموکراسی در بین «جمهوری‌های» مستقل شبه قاره هند ۲۶۰۰ سال قبل ظهور کرده باشند. باردیگر، راجاها، پادشاهان آن‌ها در مجلس‌های مشورتی که برای همه آزادگان باز بود، دارای اختیارهای سیاسی گسترده‌ای بودند و به طور منظم ملاقات می‌کردند. اما جزئیات اندکی وجود دارد و محققان در مورد این که آیا چنین تنظیماتی واقعاً نمونه‌هایی از قدرت مردمی بودند، اختلاف نظر دارند.

1. *The history of democracy*
2. *Mycenaean-era greeks*
3. *Greek democracy*
4. *Gilgamesh of uruk*

شواهد زیادی وجود دارد که دموکراسی ۲۵۰۰ سال قبل در یونان (به‌ویژه آتن) ظهور کرد. در واقع، در حدود یک هزار دموکراسی کوچک در یونان قدیم وجود داشت: هرکدامش یک دولت مستقل بود (polis) از واژه politics گرفته شده است). با این حال، در چنین اجتماع‌های کوچکی، قدرت به راحتی در دست افراد نخبه جمع می‌شود. هدف دموکراسی این بود که از این امر جلوگیری کند و در مورد سیاست، گروه وسیع از مردم تصمیم بگیرند. این هنوز فقط یک اقلیت از جمعیت بود، حتی در آتن که دموکراتیک هم بود، بردگان، کودکان، زنان و اتباع خارجی، همه مستثنا بودند. تنها حدود ۶ هزار تا ۱۰ هزار مرد آتنی، در جلسه‌ها به‌صورت علنی جمع می‌شدند و در مورد موضوع‌های چون قانون‌ها، جنگ‌ها و انتصاب مقام‌ها بحث می‌کردند و تصمیم می‌گرفتند.

ایده‌ای دموکراتیک توسط دولت‌مرد آتنی و جنرال پریکلز مطرح شد: یعنی حاکمیت جمعی، برابری سیاسی، آزادی و تحمل و احترام به قانون، احترام به دیگران و وظایف دیگران مطرح شد. اما قدرت و ناپایداری مجلس‌های عمومی، اندیشمندان قدیم مانند افلاطون و ارسطو را نگران کرد. آن‌ها معتقد بودند که شهروندان فقیر بسیار بی‌خبر و کوتاه فکر بودند که منفعت‌های شان را بشناسند و به راحتی توسط عوام فریبان تحت تاثیر قرار می‌گرفتند. آن‌ها نگران بودند که ممکن است دموکراسی مردمی به شکل جدیدی از استبداد تبدیل شود. دموکراسی که توسط توده‌ها رهبری شود. و آن‌ها هراس داشتند که این جمعیت به راحتی به سرقت اراده افراد بهتر (مانند خودشان) بپردازند و ادعا کنند که اکثریت آرا چنین دزدی را عادلانه و قانونی ساخته است. راه‌حل افلاطون این بود که حکومت را به «پادشاهان فیلسوف خردمند» بسپارید، اما ارسطو متوجه شد و درک کرد که چنین برتری وجود ندارد. وی فکر می‌کرد که دموکراسی که در یونان باستان بود، توسط فقرا به‌صورت موثر اداره می‌شد، ممکن است مردم را از حکومت الیگارشسی (حکومت معدود ثروتمندان) نجات دهد. ولی این دموکراسی باید توسط افرادی محدود شود که از طبقه متوسط جامعه هستند؛ کسانی که تعداد شان کم‌تر بودند.

جمهوری روم^۱

متفکران روم باستان نیز بیم‌های مشابهی در مورد دموکراسی داشتند؛ اما حداقل نسخه‌ی آن‌ها توسط یک چارچوب اساسی و بنیادی، مهار و مدیریت می‌شد. اگرچه بعداً با دیکتاتوری امپراتوری روم جای‌گزین شد. روم یک نظام جمهوری بود. جمهوری، نوع نظام حکومتی است که براساس مجموع قواعدی عمل می‌کنند که این قاعده‌ها نحوه‌ی عمل کرد آن و محدودیت‌هایی را که در چه موردها تصمیم گرفته می‌تواند، مشخص می‌کند. گاهی این قاعده‌ها به صورت صریح در قانون اساسی نوشته می‌شوند تا حدود صلاحیت مقام‌ها را مشخص کنند و از اقلیت‌ها در برابر تصمیم‌های خودسرانه حمایت کنند. یک جمهوری می‌تواند دموکراتیک باشد (مردم از طریق رای خویش قانون‌گذاران را انتخاب می‌کنند تا از آن‌ها نمایندگی کنند) و یا یک جمهوری می‌تواند الیگارشسی باشد (یعنی نظام توسط نخبه خودتعیین‌شده مدیریت می‌شود)، ولی هر دو نوع نظام توسط قاعده‌های پذیرفته شده محدود می‌شوند.

جمهوری روم دارای برخی از ویژگی‌های دموکراتیک و برخی از ویژگی‌های الیگارشسی بود. این هرگز واقعاً مال مردم نبود. دو سرقنسولش قدرت نزدیک به سلطنت داشتند و نه توسط مردم، بلکه توسط کمیته‌ای از اشراف انتخاب می‌شدند. مجلس سنا هم یک نهاد اشرافی بود که توسط مردم انتخاب نمی‌شد. ولی رای دهندگان واجد شرایط می‌توانستند که برخی از مقام‌های مهم دیگر مثل تریبون‌ها (کسانی که از حقوق افراد دفاع می‌کردند) را انتخاب کنند که قانون‌گذاری را وتو کند و قوه قضائیه که آن را تطبیق می‌کند.

در وقت‌های اضطراری، زمانی که سنا و کنسول‌ها می‌توانستند دیکتاتورها را تعیین کنند، مشارکت مردم بسیار محدود بود. به توده مردم اختیار کامل داده می‌شد، ولی اختیار حکومت کردن به صورت موقتی. دیری نگذشت که دیکتاتورها به امپراتورها مبدل شدند و قدرت را به صورت تمام عمر در اختیار گرفتند درحالی که نخستین امپراتورها مشتاق حفظ نهادهای جمهوری قدیم بودند، در مورد این که قدرت در کجا باشد، بحثی وجود نداشت.

دوره قرون وسطایی^۱

آیسلند آلتینگ در سال ۹۳۰ میلادی تاسیس شد و هنوز هم وجود دارد، ادعا می‌شود که قدیمی‌ترین پارلمان دنیا است. این پارلمان برای همه آزادگان باز بود، کسانی که سالانه قبل از راکلا در تینگ ویلر ملاقات می‌کردند. یک شخص یعنی قانون‌گذار قانون‌ها را می‌خواند و در مورد آن بحث عمومی می‌شد و فقط پنجاه نفر در مورد قانون‌ها تصمیم می‌گرفتند. در سال ۱۲۱۵ میلادی جان، شاه مستبد انگلیس با اشرافش مواجهه کرد، کسانی که از شاه خواستار پذیرش مگناکارتا شدند، مگناکارتا، منشوری بود که قدرت شاه را محدود می‌کرد و به ویژه نیازمند موافقت نخبگان در مورد قانون‌های جدید و مالیات بود. بنابراین، این یک بنیاد شد و پارلمان انگلیس براساس آن ساخته شد.

تقریباً در عین زمان در سایر بخش‌های اروپا، شهرهای تجارتی ظهور کردند و هر کدام از این شهرها برای خود قانون‌های خاص وضع می‌کردند. این امر قدرت پادشاهان را که گویا خدادادی بود، به چالش کشید؛ ولی این ایده تقویت شد که تصمیم‌ها باید توسط اجماع عمومی محلی گرفته شود و نه توسط یک حاکم مرکزی قدرت‌مند. در اواخر دهه ۱۴۰۰ میلادی، دولت ایتالیا را می‌توان منطقاً جمهوری نامید.

1. The medieval period

به عبارت دقیق‌تر، آن‌ها الیگارش‌ی مشروطه بودند: در حالی که حکومت‌داری بیش از این که مردم‌محور باشد، حول گروه‌های کوچک متمرکز بود، تصمیم‌گیری هم‌چنان تابع قاعده‌های پذیرفته شده بود و اهمیت افکار عمومی در روند سیاسی به خوبی شناخته شده بود. دیپلمات و فیلسوف معروف ماکیاوولی در کارهای تاثیرگذار خود در زمینه دولت‌داری، به الیگارش‌ی‌های حاکم توصیه کرد که اگر مردم را با خود داشته باشید، ایالت‌های قوی‌تر خواهید داشت.

اوایل دوره مدرن^۱

در شمال اروپا، به ویژه در اقتصادهای تجارتي لیبرال مثل هلند، قدرت سیاسی کم‌تر متمرکز شده بود. اصلاحات سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ میلادی که تاکید بر برابری در برابر خدا و تقویت تعلیم و تربیه و سواد داشت، کمک بیش‌تر به ظهور ایده‌های دموکراتیک کرد. پروتستان‌های خوب به جای تکیه بر اقتدار روحانیت، نیاز داشتند که بتوانند کلام خدا را برای خود بخوانند. در جزایر انگلیس، جدال بین سلطنت‌های قدرت‌مند (خودکامه) و اندیشه‌های دموکراتیک در دهه ۱۶۴۰ میلادی، زمانی که پادشاه چارلز اول^۲ سعی کرد مالیات را بدون موافقت پارلمان افزایش دهد، منجر به جنگ داخلی شد. در سال ۱۶۴۷ برابری خواهان، کسانی که مخالف امتیازهای اشرافی بودند، بحث کردند که چه چیزی جای‌گزین آن شود. آن‌ها به صورت شگفت‌آور خواستار مجموعه‌ای از نهادهای مدرن شدند: یعنی خواهان یک دولت دموکراتیک، با حق رای جهانی (البته فقط مردان)، انتخابات مکرر و محدودیت‌های عادلانه انتخاباتی، برخورد مساوی در برابر قانون، تحمل مذهبی و عدم خدمت عسکری اجباری، شدند. ولی با رسیدن به قدرت پس از عزل چارلز، به الیور کرامول رییس پارلمان که جانشین پادشاه شد، کم‌تر از او مستبد نبود؛ وی برابری خواهان را دست‌گیر کرد و دوازده سال حکومت نظامی را بر آن‌ها تحمیل کرد.

1. The early modern period

2. King Charles I

این آشفتگی اندیشه بسیاری را در باره ریشه و هدف حکومت برانگیخت. توماس هابز، فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم در سال ۱۶۵۱ اظهار داشت که دولت برآمده از دل یک قرارداد اجتماعی است که افراد جهت در امان ماندن از تعرض و طمع، با آن موافقت خواهند کرد. وی معتقد بود که حاکمان، به عنوان رهبر باید بر نظم جدید کنترل داشته باشند، دقیقاً مانند این که سر در بدن کنترل دارد. حق سرکشی و طغیان وجود نداشت، زیرا هرگونه چالش در برابر اقتدار ممکن است جامعه را به حالت جنگ برگرداند.

با این حال، فیلسوف بعدی انگلیسی بنام جان لاک^۱ در سال ۱۶۸۹ از همان ایده «قرارداد اجتماعی»^۲ استفاده کرد تا یک رویکرد کاملاً متفاوت داشته باشد. وی تصور می‌کرد که افراد برای حمایت از حقوق فردی و گسترش آزادی‌های خود، یک دستگاه به نام دولت ایجاد کنند. از همین رو، تنها قدرتی که دولت بالای آن‌ها داشت، صرفاً قدرتی بود که افراد به صورت داوطلبانه برای محافظت از خود به آن‌ها منتقل کرده بودند. پادشاهان برای خدمت به مردم بودند: آن‌ها نتوانستند چیزهای را انجام دهند که فکر می‌کردند مناسب است. و مردم حق سرنگونی پادشاهی را دارند که به اعتماد مردم خیانت می‌کرد و به‌طور مستبدانه حکومت می‌نمود.

در آن زمان پادشاه دیگری به نام جیمز دوم برکنار شده بود. سلطنت فقط زمانی برقرار شد که پادشاه آینده ویلیام جیمز سوم موافقت کرد که به اقتدار پارلمان و مردم احترام بگذارد، همان‌گونه که در اعلامیه‌ی راجع به حقوق و آزادی افراد در سال ۱۶۸۹م آمده است. با محدود شدن قدرت پادشاه توسط قانون اساسی، نظام انگلیس به یک نظام شاهی مشروطه مبدل شد و تا امروز به این صورت شناخته می‌شود، اگرچه اختیارات پادشاه بیش‌تر از آن زمان محدود شده و قدرت اصلی در دست پارلمان که توسط عموم مردم انتخاب شده، است، می‌باشد، بنابراین دقیق‌تر خواهد بود که نظام جدید انگلیس را، دموکراسی مشروطه بنامیم.

1. John Locke

2. social contract

جمهوری خواهی مشروطه^۱

ایده‌های جان لاک، بالای بنیان‌گذاران آنچه بعداً ایالات متحده امریکا شد، بسیار تاثیرگذار بود. آن‌ها هم مانند، جان لاک، قدرت خودسرانه پادشاهان را قبول نداشتند، و سوءاستفاده‌ها و غصب قدرت توسط پادشاه جورج سوم را به طور گسترده در اعلامیه استقلال ۱۷۷۶ گنجانده بود. آن‌ها بر برابری سیاسی تاکید داشتند، ولی هنوز هم هراس داشتند از این که دموکراسی خطرناک است و به راحتی می‌تواند حاکمیت به دست اوباش‌ها قرار بگیرد. آن‌ها در مورد این موضوع بحث و گفت‌وگو کردند و به این نتیجه رسیدند که دخالت و مشارکت مردم در امور عمومی تنها بخشی از دولت خوب است. چیزی که آن‌ها نیاز داشتند، یک جمهوری بود؛ حکومتی که با دقت و در مطابقت با قانون‌ها ساخته شود، جایی که تصمیم‌ها توسط نمایندگان منتخب مردم اتخاذ می‌شود، ولی جایی که نمایندگان مردم مثل سایر مردم توسط قانون موظف و ملزم شناخته می‌شود، با اختیاراتی محدود که در یک قانون اساسی مدون تعریف شده بود.

فیلسوف فرانسوی به نام مونتسکیو در سال ۱۷۴۸ میلادی، استدلال کرد که دموکراسی هرگز کارایی خوب ندارد؛ زیرا افراد منفعت‌های خود را بر منفعت‌های عموم مردم ترجیح می‌دهند و مقدم می‌شمارند. به ویژه، کسانی که به آن‌ها قدرت داده شده است، از آن سوء استفاده می‌کنند، این یک نگرانی برای جان لاک، امریکایی‌ها و بسیاری از افرادی بود که آن‌ها را دنبال کردند. به نظر مونتسکیو، تنها پادزهر در برابر سوءاستفاده از قدرت توسط آن‌ها، کنترل و تعادل بود: مطابقت تمام قدرت با قدرت متعادل. چهل سال بعد، این ایده‌ها، قانون اساسی جدید ایالات متحده را با تفکیک قوا، کالج‌های انتخاباتی، محدودیت‌های اختیاراتی مقام‌ها و سایر دستگاه‌ها به منظور تاسیس یک حکومت نمایندگی محدود اطلاع داد (گرچند این حقوق و حمایت‌های سیاسی، شامل ۸۰۰۰۰۰ نفر یا بردگان و ساکنان بومی آن زمان نمی‌شد).

1. Constitutional republicanism

در فرانسه اوضاع متفاوت بود. در آن جا، سلطنت تیرور در سال ۱۷۹۳ بعد از انقلاب ۱۷۸۹ تایید کردند که بنیان‌گذاران امریکا در مورد این که دموکراسی در دام هرج و مرج بیفتد، درست فکر می‌کردند. انقلابیون فرانسوی معتقد بودند که الیگارشسی انتخابی آن‌ها که توسط اراده عمومی هدایت شود، اشتباه بود، اختلاف نظر و مشاجره توأم با خشونت بود. تیرور، ادموند بورک، نظریه پرداز سیاسی را وادار کرد تا در تأملات خود در مورد انقلاب فرانسه شکایت کند «در دموکراسی، اکثریت شهروندان قادر به اعمال ظالمانه‌ترین ظلم‌ها بر اقلیت هستند».

لیبرال دموکراسی^۱

در سال ۱۸۳۵ متفکر دیگر فرانسوی به نام الکسیس توکویل کتابی را تحت عنوان «دموکراسی در امریکا» منتشر کرد. وی نتیجه گرفت که موفقیت آشکار جمهوری امریکا تنها به دلیل عدم تمرکز، توازن قوا، اقتدار واگذار شده (فدرالیسم) و سایر ویژگی‌های قانون اساسی نبوده است، هرچند این موردها بسیار مهم است. وی تصور می‌کرد که فرهنگ اخلاقی و اجتماعی امریکا نیز نقش حیاتی داشت. جامعه‌ی مدنی، وفور کلیساها، موسسه‌های خیریه، کلب‌های ورزشی، گروه‌های مستقل و انجمن‌های اجتماعی در امریکا، در آموزش و متعادل ساختن رای‌دهندگان، کمک کردند. وی باورمند بود که منفعت‌های مشترک و نجابت می‌تواند، حاکمیت را از دست اوباشان نجات دهد، ولی آن‌ها باید بخشی از فرهنگ باشند تا کار کنند.

جان استوارت میل، فیلسوف بزرگ قرن نوزدهم انگلیسی در سال ۱۸۶۱، اصل‌های دموکراسی لیبرال مدرن را مطرح کرد. وی همانند یونانیان، از ظلم و ستم اکثریت ناآگاه و متزلزل که توسط منافع مقرر و افراد عوام فریب؛ رهبری کاریزماتیک می‌شد، هراس داشت.

1. Liberal democracy

دموکراسی مستقیم در دنیای امروز امکان‌پذیر نیست؛ زیرا جوامع امروزی نسبت به آتن باستان بسیار بزرگ‌تر اند و جمع کردن همه شهروندان غیرممکن است. وی تصور می‌کرد که تنها نظام قابل اجرا، نظام نمایندگی است.

ولی نمایندگان نباید، فقط نمایندگانی باشند که صرفاً براساس تعصب رای‌دهندگان منصوب شده باشند. در عوض، آن‌ها باید مستقلانه و مسؤولانه فکر و عمل کنند، حتی اگر این عمل به معنای رد باورهای عموم مردم باشد. همان‌گونه که ادموند بورک، در سال ۱۷۷۴، در سخنرانی خود برای انتخاب کنندگان بریستول گفت: «نماینده شما، مدیون و بدهکار شما است، نه تنها صنعتش بلکه قضاوتش؛ از این رو اگر او این را قربانی دیدگاه شما نماید، به جای خدمت به شما خیانت می‌کند».

میل اصرار داشت که هنوز در هر نظام حکومتی، حقوق و آزادی‌های افراد در درجه اول قرار دارند که باید از آن حفاظت شود. وی فکر نمی‌کرد که حقوق به شکل خدادادی یا بخشی از طبیعت ما باشد، همان‌گونه که لاک و امریکایی‌ها فکر می‌کردند. او فکر می‌کرد که این قاعده‌ها اخلاقی بودند که ما از آن‌ها تبعیت می‌کردیم؛ زیرا این قاعده‌ها کارایی داشتند. و یک حکومت فقط در صورت دوام می‌آورد و کار می‌تواند که به حقوق افراد احترام بگذارد و از جان، آزادی و مال شهروندان محافظت کند.

میل در سال ۱۸۵۹ میلادی در کتاب «در مورد آزادی» توضیح داد که مداخله‌های دولت باید محدود باشد. حتی اگر اکثریت قاطع مردم طرفدار محدود کردن اقدامات مردم باشند؛ تنها هدفی که قدرت می‌تواند بالای هر شهروند یک جامعه متمدن خلاف میلش اعمال شود، این است که از آسیب رساندن به دیگران جلوگیری شود.

گسترش و توسعه دموکراسی^۱

در حال حاضر اصل‌های دموکراسی لیبرال در حال ادغام شدن هستند، حتی اگر پارلمان انگلیس از دموکراتیک بودن دور بماند. ولی لیبرال‌سیم رو به رشد دهه ۱۸۰۰ میلادی، خواستها و تقاضاهایی را برای پایان دادن به سیستم انتخابات فاسد به وجود آورد که در آن فقط صاحبان املاک بزرگ‌تر حق رای داشتند، جایی که برخی از صاحبان زمین تمام بخش‌های پارلمان را در اختیار داشتند؛ رشوه، فساد و ارباب دیگران در آن جا یک امر رایج بود. اصلاحات بزرگ قانون سال ۱۸۳۲ میلادی به بهبود اوضاع کمک کرد، اگرچه تاثیر اصلی آن در گسترش حوزه‌های انتخاباتی بود که زمین‌داران کوچک و اجاره‌کنندگان هم حق رای داشتند. اصلاحات در سال ۱۸۶۷ میلادی، حق رای دادن را بیش‌تر از پیش گسترش داد و مردان کارگر را که درآمد متوسط داشتند، نیز شامل شد.

این سال‌ها قبل از داشتن حق رأی زنان در انگلیس و در واقع در بسیاری از کشورها بود. پیشگامان حق رای زنان در آن سوی جهان، در نیوزلند و استرالیا بودند (اگرچه استرالیایی‌های بومی تا اواخر سال ۱۹۶۵ میلادی در برخی از ایالت‌ها مستثنا بودند). فنلند و ناروی قبل از جنگ جهانی اول، به زنان حق رای دادند، همان‌گونه که اندکی بعد اتریش، آلمان، پولند، روسیه، هلند، ایالات متحده و سویدن، این حق را به زنان دادند. انگلستان در سال ۱۹۱۸ میلادی، سپس به طور کلی در سال ۱۹۲۸ میلادی، حق رای به زمین‌داران زن را گسترش داد. اما زنان در پرتگال و سویس باید تا دهه ۱۹۷۰ میلادی صبر می‌کردند و در بعضی از کشورها، هنوز هم زنان از حق رای محروم هستند.

1. The expansion of democracy

فرا تر از محدودیت‌ها^۱

گسترش حق رای، از مردان زمین‌دار به تمام شهروندان، مشروعیت حکومت نمایندگی را افزایش داد (حالا به صورت جهانی، دموکراسی نامیده می‌شود) و این ایده را تقویت کرد که از این روش باید در طیف وسیعی از موضوعات استفاده شود. این گسترش با گسترش سعادت و رفاه مردم هم‌زمان بود که به گسترش این ایده تا به حال کمک کرده (اگرچه رشد اقتصادی شاید بیش‌تر ناشی از پذیرش بیش‌تر ایده‌های لیبرال مانند تجارت آزاد و بازارهای آزاد بود تا رای‌گیری مردم). در قرن بیستم، ما شاهد دموکراسی با مشروعیت بیش‌تر بودیم، دموکراسی به بخش‌های بیش‌تری از زندگی و در زمینه‌هایی مانند مراقبت‌های صحتی، تعلیم و تربیه، پس‌انداز، بازنشستگی (تقاعد) و کمک‌های خیرخواهانه توسط گروه‌های جمعی، گسترش یافت. با گسترش دولت، فرصت‌های بیش‌تری برای گروه‌های ذی‌نفع ایجاد شد تا از نفوذ خود برای به دست آوردن امتیازهای ویژه، کمک‌های مالی، امتیازهای مالیاتی و سایر مزیت‌ها استفاده کنند.

مرگ دموکراسی^۲

با وجود مشروعیت حکومت نمایندگی، بعضی منتقدان آن، ماهیت این حکومت را به عنوان یک شکست بزرگ می‌بینند. از نظر آن‌ها، آن چه ما ایجاد کرده‌ایم، دموکراسی نیست، بلکه یک الیگارشسی پوپولیست انتخابی است که منفعت‌های شخصی، تمرکز کوتاه مدت و فقدان اصول باعث می‌شود که حکوت بتواند بوروکراسی، نژادپرستی و مصارف توأم با احتیاط را گسترش داده و هم‌چنین آزادی‌های فردی تحت نظر اکثریت را محدود سازد.

1. *beyond its limits*

2. *The death of democracy*

آن‌ها شکایت می‌کنند که بسیاری از مردم عادی سیاست را با خود بی‌ربط دانسته‌اند و یا از کنترل آن‌ها خارج شده‌اند. بیگانگی که حتی برای طبقه‌ی سیاسی بهره‌برداری از مردم عادی را آسان‌تر می‌کند. (همان‌طور که پریکلز به آتنی‌ها گفت، فقط به این دلیل که شما علاقه‌مندی به سیاست ندارید، به این معنا نیست که سیاست به شما علاقه ندارد).

با وجود این، زندگی و سیاست در دموکراسی‌های نسبتاً لیبرال بسیار آزادتر و بازتر از الیگارشی‌های دوره‌های قبل است. در عین حال آرمان دموکراتیک قطعاً و نه فقط با غفلت می‌تواند به دام فساد گرفتار شود. امروز حتی در عصر ما که ظاهراً روشن شده است، دولت‌هایی که ادعا می‌کنند دموکراتیک هستند، معمولاً دست به تقلب در آراء، محرومیت از حق رای، سانسور، مصادره اموال، دست‌گیری غیرقانونی و خودسرانه، سیاسی‌کردن محکمه‌ها و توقیف غیرقانونی، می‌زنند. اولویت اول روشن‌شدن این است که معنای واقعی دموکراسی چیست و چه نهادها و اصل‌هایی از آن پشتیبانی می‌کنند.

۳. نهادهای دموکراتیک

در حالی که تقریباً همه حکومت‌ها ادعا می‌کنند که دموکراتیک هستند، از مشروعیتی که این امر نمایانگر آن است برخوردار هستند، ولی تعدادی کمی از کشورها در مطابقت به ایده‌آل عمل می‌کنند. فرض می‌شود که رژیم‌های دموکراتیک در انتخابات تقلب می‌کنند، انتقادهای مردم را از طریق کنترل رسانه‌ها خفه می‌کنند، پولیس و محکمه‌ها را برای آزار و اذیت مخالفان به کار می‌گیرند و از قدرت قانونی و مالی دولت برای غنی‌سازی خود و نزدیکان‌شان سوءاستفاده می‌کنند.

گزارشی توسط واحد اطلاعات اقتصادی در سال ۲۰۱۹م به این نتیجه رسید که تنها ۲۲ کشور جهان که ۵.۷ درصد از جمعیت جهان در آن‌ها زندگی می‌کنند به صورت کامل دموکراتیک نامیده می‌شوند که از بین آن‌ها ۱۵ کشور آن در اروپای غربی هستند. در واقع کشورهای که «جمهوری دموکراتیک» را در نام رسمی خود دارند (مثل الجزایر، حبشه، کوریای شمالی، لائوس و نیپال) مستبدترین کشورها هستند. بنابراین مهم است که ما باید یک ایده روشنی از این که دموکراسی چیست، ارایه کنیم، نه این که فریب رژیم‌های استبدادی را بخوریم که خود را به صورت عمدی یا از روی خودفریبی، دموکراتیک معرفی می‌کنند. ما باید اصل‌های اساسی دموکراسی را تعریف کنیم تا از آن طریق دموکراسی‌های واقعی را از دموکراسی‌های دروغین و ساختگی تفکیک کنیم.

هدف و قدرت حکومت^۲

برای آغاز این روند، ممکن است ابتدا بپرسیم که هدف دولت چیست، و سپس بپرسیم که دموکراسی چگونه به تحقق این هدف کمک می‌کند. پاسخی که توسط جان لاک، میل و سایر نظریه‌پردازان لیبرال داده شده این است که گرچه انسان موجود اجتماعی است و می‌تواند در کنار یکدیگر کنار بیایند، ولی اغلب افرادی که مایل به استفاده از زور برای سلطه، سرقت و کلاهبرداری بر آنها هستند، می‌توانند آنها را مجبور به انجام عملی کنند. داشتن یک دولت به افراد اجازه می‌دهد تا با دل‌سرد کردن استفاده از زور از طریق یک نظام سازمان‌یافته عدلی و قضایی، آزادی خود را به حداکثر برسانند. بنابراین دولت زندگی و هویت مستقلی برای خود ندارد. فلسفه وجودی دولت، صرفاً برای تأمین امنیت و حفاظت از آزادی شهروندان است. شهروندان جهت دستیابی به این هدف‌ها، باید قدرت خاصی به دولت بدهند، به‌عنوان مثال توانایی استفاده از زور برای بازداشت و مجازات مجرمان.

این بدین معنا نیست که دولت نیاز به اعمال نیروی زیاد دارد: ولی هر قدرتی که است باید به نمایندگی از مردم به کار گرفته شود. قدرت دولتی برای کنترل آنها مورد استفاده قرار نمی‌گیرد؛ زیرا این با هدف دولت در مغایرت قرار دارد. مقرررها باید توافقی باشند. از آن‌جای که تصمیم‌های دولت همه را متأثر می‌کند، باید همه در این فرایند دخیل باشند، نظرهای همه به صورت مساوی مورد توجه قرار بگیرد. از همین روست که نیاز به یک نوع نظام تصمیم‌گیری دموکراتیک داریم. اما از آن‌جایی که دولت دارای قدرت قهری و اجباری است، تهدید هم‌چنان وجود دارد که افراد اکثریت بتوانند از این قدرت علیه دیگران استفاده کنند. در واقع، باتوجه به این که انسان‌ها علاقه‌ی شخصی به خود دارند، ما باید فرض کنیم آنها چنین خواهند کرد.

1. *The purpose and power of government*

دیوید هیوم^۱، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم در سال ۱۷۵۸ میلادی در مورد طراحی سیستم حکومتی این گونه هشدار داد: «هر فردی می‌تواند یک فرد پست و فرومایه باشد و جز منفعت شخصی خودش، هدف دیگری نداشته باشد». دو صد سال بعد، متفکر انگلیسی-اتریشی به نام اف.هایک^۲ در سال ۱۹۴۴ در کتاب دوران جنگ خود به نام «راه به بردگی» مطرح کرد که چگونه دموکراسی به راحتی به دام حکومت باندهای دیکتاتوری توتالیتار می‌افتد. و در واقع، در جریان بیماری واگیر کوید ۱۹ در سال ۲۰۲۰، بسیاری از شهروندان کشورهای دموکراتیک از قدرت سیاستمداران شان برای اعمال محدودیت‌های گسترده در رفتارهای روزمره شان متعجب شدند.

در صورت عدم کنترل، قانون اکثریت از اقلیت‌ها و افراد در برابر منفعت‌های شخصی اکثریت در قدرت محافظت نمی‌کند. از همین رو استدلالی برای یک دموکراسی لیبرال و محدود وجود دارد که در آن حقوق اساسی افراد و آزادی افراد همیشه مقدم بر تصمیم اکثریت است و دولت‌ها فقط برای حفاظت از حقوق آن‌ها مداخله می‌کنند. این محدودیت‌ها ممکن است به طور رسمی در قانون اساسی مشخص شوند.

با این حال، برخی از نظریه پردازان معتقد اند تهدید دموکراسی که منجر به ظلم و ستم می‌شود هرچند واقعی باشد، بیش از حد بیان شده است. به‌طور مثال، اقتصاددان ترکی-آمریکایی، دارون آسمو اوغلو^۳ و همکار انگلیسی وی جیمز رابینسون^۴ در سال ۲۰۰۶ دریافتند که دموکراسی در جایی ماندگار می‌شود که نهادهای سیاسی، نظام اقتصادی و جامعه مدنی قوی وجود داشته باشند.

1. David Hume (1758).

2. F. A. Hayek (1944).

3. Daron Acemoglu

4. James Robinson (2006)

به همین ترتیب، دانشمندان علوم سیاسی آندره آلوس و جان میدوکرافت^۱، در سال ۲۰۱۴ دریافتند که دموکراسی‌های معتدل با سیستم‌های اقتصادی مختلط (دولتی و خصوصی) هر دو گسترده و پایدار هستند، در حالی که نظام‌های توتالیتر برای بقای طولانی‌مدت خود با مشکل مواجه هستند. آن‌ها به سادگی استدلال می‌کنند که یک محدودیت عملی برای اندازه یک باند حاکم و نزدیکانش وجود دارد، زیرا هرچه تعداد استثمارگران بیش‌تر شود، تعداد شهروندان مولد که مورد بهره‌برداری قرار گیرند، کم‌تر خواهد شد.

نقش کلیدی دموکراسی^۲

نظریه‌پردازان علاوه بر این که دموکراسی را روشی کاملاً منصفانه برای انتخاب جمعی می‌دانند، به دلیل‌های دیگری از آن حمایت کرده‌اند. برخی ادعا می‌کنند دموکراسی در ذات خود خوب است؛ زیرا تنها نظام حکومتی مبتنی بر برابری اخلاقی و سیاسی است. برخی دیگر می‌گویند دموکراسی منجر به تولید نتایج خوب مثل مشارکت اجتماعی، مسؤولیت شخصی، صلح و رفاه می‌شود؛ شواهد در مورد همه این‌ها قابل بحث است. با وجود این یک فایده آشکار دموکراسی که اغلب نادیده گرفته می‌شود. ما تمایل داریم که دموکراسی را در اکثر موردها راهی برای انتخاب تصمیم‌گیرندگان خود بدانیم. ولی اهمیت واقعی آن‌ها در محدود کردن اختیارهای نمایندگان و برکناری آن‌ها به‌صورت مسالمت‌آمیز است.

از این گذشته، قانون‌گذاران فرشته نیستند: آن‌ها همانند بقیه انسان‌ها هستند. آن‌ها به راحتی توسط قدرت وسوسه و فاسد می‌شوند. در دفترهایشان، آن‌ها ممکن است منفعت‌های شخصی شان را بر منفعت مردم مقدم بشمارند. یا هرچه زمان می‌گذرد، دیدگاه‌های آن‌ها (یا نظرهای ما) تغییر می‌کند، احساس می‌کنیم که دیگر آن‌ها به درستی نماینده ما نیستند.

1. André Alves and John Meadowcroft (2014)

2. The key role of democracy

به هر دلیلی که باشد، توانایی ما در کنار گذاشتن افراد از سمت شان در انتخابات به جلوگیری از انباشت و سوء استفاده از قدرت کمک می‌کند و آن‌ها را در افکار عمومی که قرار است نماینده باشند، حفظ می‌کند. همان‌طور که سرکارل پوپر^۱، فیلسوف قرن بیستم انگلیسی-اتریشی، گفته است: «دستیابی به دولتی که به طور ضمنی به خوبی و خرد آن اعتماد کرد، آسان نیست.» این ما را مجبور می‌کند که این پرسش را جای‌گزین کنیم: چه کسی باید حاکم شود؟ با سوال جدید: چگونه می‌توانیم نهادهای سیاسی را سازمان‌دهی کنیم که از آسیب رساندن بیش از حد حاکمان بد یا ناهل جلوگیری شود؟

دموکراسی مستقیم^۲

همان‌طور که گفته شد، دموکراسی می‌تواند مستقیم یا نمایندگی باشد. در دموکراسی مستقیم، عموم مردم به گونه‌یی در مورد مسایل سیاسی (مثل میزان مالیات، سیاست‌های دفاعی و رفاهی) تصمیم‌گیری می‌کنند. ولی امروزه دموکراسی مستقیم به ندرت دیده می‌شود.

تنها جایی که دموکراسی مستقیم پایدار است، سوئیس است. در آن‌جا، بیش‌تر قدرت سیاسی به جای این‌که در دولت فدرال باشد، در ۲۷ کانتون و ۳۰۰۰ کمون می‌باشند. اندازه کانتون‌ها از زوریخ با یک میلیون و پنج صد هزار جمعیت تا اپنزل ایننرهودن تنها با جمعیت ۱۶۰۰۰، متفاوت است. همه‌پرسی (رفراندوم) رایج است و کانتون‌های کوچک‌تر از انجمن‌های شهروندان استفاده می‌کنند. مثال دیگر، جلسه‌های شهری است که در نزدیک به ۱۰۰۰ شهر انگلستان برگزار شده است. با بازگشت به قرن هفدهم، این انجمن‌ها بر موضوع‌های محلی مثل، شاه‌راه‌ها، جوازها و بودجه حاکمیت دارند، هرچند ترکیب دقیق آن‌ها متفاوت است.

1. philosopher Sir Karl Popper

2. Direct democracy

با این حال، برخی از آن‌ها به هیأت نمایندگی تغییر شکل داده‌اند، به‌گونه‌ای که در شهرهای بزرگ‌تر نمایندگان خود را برای اشتراک در جلسه‌های شهر انتخاب می‌کنند، به جای این که همه در جلسه‌ها شرکت کنند و دولت‌های ملی مدرن نیز بیش از حد بزرگ هستند که شهروندان شان در مجلس‌های قانون‌گذاری جمع شده بتوانند. آن‌ها ممکن است گاهی وقت‌ها همه‌پرسی یا رفراندوم برگزار کنند، جایی که تمام رای‌دهندگان بتوانند در مورد یک موضوع خاص رای بدهند، ولی این یک روش دست‌وپاگیر برای تصمیم‌گیری دقیق در مورد مسایل پیچیده‌ای است که یک دولت مدرن با آن روبه‌رو است. برخی از فعالان این عرصه استدلال می‌کنند که دموکراسی مدرن می‌تواند از طریق رای‌گیری آنلاین؛ مستقیم‌تر شود. ولی هنوز هم باید محدودیت‌هایی در مورد آن چه اکثریت می‌توانند به شکل قانونی تصمیم بگیرند، وجود داشته باشد و این که آیا مردم علاقه و توان کافی برای تحقیق در مورد سیاست‌ها و اتخاذ یک جریان مداوم از تصمیم‌های سیاسی دشوار را دارند، تردیدهایی وجود دارد.

دموکراسی نمایندگی^۱

به دلیل‌هایی از این قبیل، شیوه کنونی دموکراسی نمایندگی است، جایی که عموم مردم قانون‌های شان را وضع نمی‌کنند، بلکه نمایندگان (مانند شهردارها، نمایندگان پارلمان و رییسان جمهور) را انتخاب می‌کنند تا به نمایندگی شان در مورد قانون‌ها و سیاست‌ها تصمیم بگیرند.

منتقدان این دموکراسی استدلال می‌کنند که این دموکراسی واقعی نیست، بیش از این که یک رنگ‌مال برای خانه استخدام کنید، مشابه است به این که خانه را خودتان رنگ کنید و نقش مردم بسیار محدود است و فقط افرادی را انتخاب می‌کنند که امور را اداره کنند. اما حداقل مردم به جای این که حاکم بر آن‌ها تحمیل شود، در انتخاب حاکم نقش دارند و آن‌ها می‌توانند بیش‌تر دخالت کنند؛ مثل نامزدشدن برای پستی و اشتراک در بحث‌های عمومی جاری.

1. Representative democracy

علاوه بر آن، بسیاری از نظام‌های نمایندگی امروز عنصرهای کنترل مستقیم عمومی را حفظ می‌کنند، مثل همه‌پرسی (جایی که عموم مردم در باره موضوع‌های اصلی رای می‌دهند)، درخواست‌ها و ابتکارها (جایی که گروه‌هایی از رای‌دهندگان بتوانند رای شان را در پارلمان اعمال کند و یا همه‌پرسی را بخواهند)، مدت محدودیت‌ها (جایی که نمایندگان نمی‌توانند بیش از زمان معین، سمت خود را حفظ کنند) و فراخواندن (جایی که رای‌دهندگان می‌توانند نماینده خود را از مقامش برکنار کنند). ولی به طور کلی، بسیاری از رای‌دهندگان ترجیح می‌دهند که سیاست‌های روزمره شان را به عهده افرادی بگذارند که وقت، توان قضاوت و علاقه بیشتری نسبت به آن دارند، نسبت به این که مجبور باشند، همه‌ای مسایل را خودشان در نظر بگیرند. بنابراین، امروز وقتی مردم از «دموکراسی» صحبت می‌کنند، منظور آن‌ها معمولاً حکومت نمایندگی است و این به معنای مدرن کلمه تبدیل شده است. با این حال، این استفاده باعث ایجاد سردرگمی می‌شود. این یک طیف وسیعی از نظام‌های مختلف را در یک کلمه جمع می‌کند. هم‌چنان نشان می‌دهد که مزیت‌های دموکراسی مستقیم (مثل مشارکت عموم مردم در وضع قانون) در سیستم‌های نمایندگی نیز وجود دارد، حتی اگر در برخی از این نظام‌ها، عموم مردم حق واقعی ندارند یا اصلاً حرف واقعی ندارند.

دموکراسی لیبرال

دموکراسی لیبرال، یکی از نظام‌های نمایندگی است که در محدوده بسیار گسترده‌ای از سیستم‌های نمایندگی وجود دارد. دموکراسی‌های لیبرال؛ نظام‌های نمایندگی‌ای هستند که تابع اصل‌های لیبرال کلاسیک می‌باشند. مهم‌تر از همه، آن‌ها خواستار این هستند که حقوق فردی، مانند حق حیات، آزادی و مالکیت، همیشه باید مورد احترام قرار بگیرند. هیچ تصمیم دموکراتیک مقدم بر حقوق فوق‌الذکر نمی‌باشد.

اما به طور گسترده‌تر، اغلب کشورهایی که به‌عنوان دموکراسی‌های لیبرال توصیف می‌شوند معمولاً دارای ویژگی‌های دیگری هستند که به حمایت از حقوق افراد کمک می‌کند، مثل قاعده‌های حقوقی پذیرفته‌شده در مورد این که چگونه تصمیم‌گیری شود، محدودیت حکومت که در قانون اساسی درج شده، تفکیک قوه مقننه و قوه مجریه و نظام عدلی مستقل. آن‌ها همچنین می‌توانند برای مشارکت در امور عمومی، مثل انتخابات آزاد و عادلانه که در آن هر کس می‌تواند نامزد شود، حزب‌های رقیب، رسانه‌های مستقل و بحث‌های آزاد سیاسی، سهم بگیرند.

فرا‌تر از آن، آن‌ها از جهت‌های مختلف باهم فرق دارند. برخی از نمونه‌های دموکراسی نسبی لیبرال؛ سلطنت‌های مشروطه‌اند (مثل دنمارک، جاپان، اسپانیا و انگلستان)، حکومت‌هایی که در رأس‌شان پادشاه قرار دارد، ولی قدرت پادشاه توسط قانون اساسی محدود شده است. برخی دیگر جمهوری هستند (مثل فرانسه، ایرلند و ایالات متحده) جایی که رهبران‌شان انتخابی هستند اما قدرت رهبران‌شان توسط قانون اساسی محدود می‌شود. در هر نظام، عنصرهای مختلف اساسی دولت (مثل پادشاه یا رییس‌جمهور) و اتاق‌های مختلف پارلمان (مثل سنا یا مجلس نمایندگان) و شاخه‌های دولت (قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضائیه) ممکن در درجه‌های مختلف از قدرت قرار داشته باشند.

دموکراسی لیبرال به آسانی قابل اعمال نیست. این که چگونه باید کار کند و کدام حقوق و آزادی‌ها را باید نسبت به تصمیم‌گیری اکثریت مقدم شمرد، پرسش‌های پیچیده و بحث‌برانگیز هستند. به‌طور مثال، بدیهی به نظر می‌رسد که اکثر مردم در دموکراسی لیبرال نباید صلاحیت بازداشت‌کردن، زندانی‌کردن یا تبعید خود سرانه‌ی اقلیتی را داشته باشند که با آن‌ها مخالف هستند.

اما آیا آن‌ها می‌توانند به‌طور قانونی از اقلیت‌ها مالیات بگیرند و مالیات بیشتری را به افراد ثروتمند تحمیل کنند؟ آیا آن‌ها می‌توانند در سبک زندگی مردم (مثل محدود کردن مصرف مواد مخدر، الکل یا شکر) دخالت کنند، به هدف این که شهروندان را از ضرر رساندن به خودشان حفاظت کنند؟ یا انتخاب‌های اقتصادی مردم (مثل محل زندگی و کار) را برای منفعت‌های ملی تعیین کنند؟ آیا مقام‌ها می‌توانند در یک دموکراسی لیبرال برای کمک به مبارزه با تهدید تروریسم، برخی از آزادی‌ها را در زمان جنگ یا در زمان بیماری همه‌گیر به حالت تعلیق درآورند و یا در مورد ارتباطات شهروندان شان جاسوسی کنند؟

به سادگی نمی‌توان پاسخ‌های بلی یا نخیر را به این پرسش‌ها داد. گرچه لیبرال دموکراسی مقاومت قابل توجهی دارد، ولی آینده آن تنها در گرو درک درست از اصل‌هایی است که لیبرال دموکراسی مبتنی بر آن است.

۴. اصول دموکراسی^۱

الزامات لیبرال دموکراسی

وقتی به کشورهای نگاهی می‌کنیم که غالباً به‌عنوان نمونه‌های لیبرال دموکراسی شناخته می‌شوند، برخی از ویژگی‌ها و نهادهای آن برجسته‌اند.

حق رای گسترده:^۲ دموکراسی لیبرال مبتنی بر حق رای گسترده و موقعیت سیاسی برابر است: تقریباً همه بزرگسالان واجد شرایط رای‌دهی هستند و رای آن‌ها به صورت مساوی حساب می‌شود. کودکان و بزرگسالان که دارای ناتوانی ذهنی اند از حق رای‌دادن مستثنا هستند و در برخی از کشورها ممکن است زندانیان (و حتی زندانیان رهاشده) به دلیل این که بنا به جرم و جنایت شان برای شرکت در امور اجتماعی نامناسب دانسته می‌شوند، مستثنا شده‌اند، در غیر آن این روند تمام شهروندان را شامل می‌شود.

هرچند این که چه کسی به حیث یک شهروند حساب می‌شود، محل بحث است. یک‌بار فقط دیده شده است مردانی که دارای ملکیت بودند، حق رای داشتند. به دلیل‌های مشابه، برخی از مردم امروز این حق را برای مهاجران تازه وارد و مقیم موقتی قابل نیستند. مشکل دیگر این است که یک سرزمین ممکن است توسط جمعیت‌های مختلف اشغال شده باشد و به علت حس ملیت، آن‌ها به بخش‌های مختلف تقسیم شوند (به‌عنوان مثال روس‌ها در اوکراین)، زبان (به‌عنوان مثال فرانسویان در کانادا)، نژاد (به‌عنوان مثال، در آفریقا) مذهب (به‌عنوان مثال، در سومالی، بوسنی، عراق، پاکستان و بسیاری جاهای دیگر). هر گروه ممکن است حق دیگران را در تصمیم‌گیری جمعی که بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند، نادیده بگیرد. اصل‌های لیبرال، تعریف شهروندی را تا حد ممکن فراگیر می‌کند. ولی قانون شهروندی نیز باید کاملاً شفاف و پذیرفته شده باشد که دستیابی به آن‌ها دشوار است.

1. *The principles of democracy*

2. *Wide franchise*

انتخابات آزاد: دموکراسی‌های لیبرال به هر کسی اجازه می‌دهد برای کسب پست یا مقامی خود را نامزد کند. بازهم، کودکان، زندانیان یا کسانی که دارای معلولیت ذهنی اند، مستثنا قرار داده شده‌اند. ولی افراد به دلیل حزب، مذهب، طبقه، خانواده، گروه قومی یا جنیست خاص خود مستثنا قرار داده نمی‌شوند. هم‌چنان صاحبان قدرت نمی‌توانند بر مخالفان خود به خاطر منصبی بتازند و آن‌ها را مناسب ندانند. یک دموکراسی لیبرال به شهروندانش اعتماد دارد که چه کسی از آن‌ها در تصمیم‌گیری نمایندگی کند.

انتخابات در یک دموکراسی لیبرال مکرر، آزاد و عادلانه است. در مورد تکرار انتخابات، کشورهای مختلف دیدگاه‌های متفاوتی در مورد این که هرچند وقت یک‌بار انتخابات برای پست‌ها برگزار می‌شود، دارند. به‌عنوان مثال ایالات متحده هر دو سال یک‌بار نمایندگان پارلمان، هر چهار سال یک‌بار رییس جمهور و هر شش سال یک‌بار، سناتورها را انتخاب می‌کنند. فرانسه تا سال ۲۰۰۰ هر هفت سال رییس جمهور خود را انتخاب می‌کرد، ولی بعد از سال ۲۰۰۰ در اثر همه‌پرسی، این مدت به ۵ سال تقلیل یافت و بسیاری جاها برای دوره خدمت مقام‌های انتخابی شان، محدودیت‌هایی وضع کرده‌اند. آنچه مهم است، این است که انتخابات به اندازه کافی مکرر و تکراری باشد و دوره‌های خدمت یک فرد در یک پست به اندازه کافی کوتاه باشد. اول برای جلوگیری از تمرکز قدرت استبدادی در دست یک نفر و دوم این که طرف شکست خورده را متقاعد کند که تا برگزاری انتخابات بعدی به جای توسل به خشونت صبر پیشه کند.

انتخابات آزاد، انتخاباتی است که انتخاب‌کنندگان بتوانند بدون کدام ترس و تهدید رای بدهند. این به نوبه خود مستلزم رای‌گیری مخفی و واقعی است. دموکراسی‌های لیبرال برای اطمینان از تحقق این شرایط، اغلب هیأت‌های نظارتی مستقل را استخدام می‌کنند. انتخابات عادلانه به موردهایی گفته می‌شود که افراد و حزب‌ها از حق انتخاب برابر در انتخابات، پیکارهای انتخاباتی و برگزاری جلسه‌های مسالمت‌آمیز برخوردار باشند، جایی که مرزهای انتخاباتی به طور عینی توسط هیأت‌های مستقل (نه توسط سیاست‌مدارانی که در قدرت هستند) تعیین می‌شود، جایی که آرا به طور دقیق حساب می‌شود و جایی که آرا نتیجه را مشخص می‌کند. با این حال کشورها دیدگاه‌های مختلفی در باره ویژگی‌های یک انتخابات عادلانه دارند. به‌عنوان مثال، انگلستان محدودیت کمی در هزینه‌های انتخابات دارد، ولی در کم‌های مالی به حزب‌های سیاسی محدودیت ندارد، در حالی که ایالات متحده آمریکا محدودیت‌های مشخصی در کمک مالی به حزب‌ها دارد ولی در هزینه انتخابات محدودیت ندارند.

مناظره آزاد: انتخابات آزاد و عادلانه تنها در صورتی کارساز است که بتواند موضوع‌ها را به صورت آزادانه مطرح و در رابطه به آن‌ها بحث کند. این معنای اعمال حق آزادی بیان است، از جمله حق انتقاد از صاحبان قدرت بدون اتهام فتنه یا تهدید. این امر نیازمند یک رسانه‌ی آزاد است، نه رسانه‌هایی که توسط حکومت به نفع قدرت‌مندان کنترل شود و این مستلزم این است که مردم بتوانند به اطلاعات دقیق در مورد دولت دسترسی داشته باشند، نه این که اطلاعات رسمی در انحصار دولت باشد.

نمایندگی صادقانه:^۱ افرادی که این سمت را به دست می‌گیرند باید در برابر مردم واقعاً پاسخ‌ده باشند و در صورتی که مردم تصور کنند نمایندگان‌شان در اعمال قدرت افراط می‌کنند و یا حقوق مردم را نقض می‌کنند، بتوانند به محکمه، قضا و مقام‌های مستقل و بی‌طرف متوسل شوند. ممکن است مقرره‌هایی برای حذف قانون‌گذاران وجود داشته باشد، در صورتی که انتخاب‌کنندگان آن‌ها تصور کنند که آن‌ها از سمت‌شان سوء استفاده کرده‌اند و مطابق به هدف اصلی انتخابات، نمایندگان باید به نتیجه‌ی انتخابات احترام بگذارند و آمادگی لازم را برای کناره‌گیری از انتخابات داشته باشند. گذشته از این، بخشی از هدف دموکراسی لیبرال زمینه‌سازی برای انتقال قدرت سیاسی به صورت مسالمت‌آمیز است. قدرت دولتی برای کمک به افرادی که دارای مناصب دولتی هستند استفاده نمی‌شود، بلکه باید برای اطمینان از این که به انتخاب‌کنندگان احترام می‌شود، استفاده شود.

حقوق و اصول:^۲ همچنین مهم است که حقوق اساسی افراد، شناخته شوند، پذیرفته شوند، مورد احترام قرار گیرند و از نظر قانونی تضمین شوند، به گونه‌ای که هیچ اکثریت انتخاباتی نتواند آن‌ها را پای‌مال کند. خواه این حقوق به عنوان حقوق ذاتی انسان‌ها تلقی شوند و یا به دلیل کارایی آن به عنوان حقوق افراد در نظر گرفته شوند، بنابراین در مورد حقوق مردم باید توافق گسترده و تعهد کلی برای حمایت از آن‌ها وجود داشته باشد.

بدون شک، دموکراسی‌های لیبرال دیدگاه‌های مختلفی در مورد این که این حقوق اساسی کدام‌ها باید باشند، دارند. همه موافق‌اند که همه از حق حیات، آزادی، جست‌وجوی سعادت شخصی و مالکیت اموال برخوردارند. ولی قاعده‌های صریح، به عنوان مثال، آن چه شما اجازه ساختن زمین خود را دارید یا ندارید، یا جرم‌هایی که مقام‌ها، زندانی کردن شما را به وسیله آن توجیه می‌کنند، متفاوت‌اند.

1. Honest representation

2. Rights and principles

قانون‌های اساسی:^۱ اکثر دموکراسی‌های لیبرال قانون اساسی مدون دارند که از حقوق اساسی افراد حمایت می‌کند و حدود قدرت انتخابی را مشخص می‌کند و میکانیزم‌های چون تفکیک قوا را برای کنترل آن ایجاد می‌کنند. با این حال قانون اساسی به عنوان یک سند واحد وجود ندارد: به‌گونه‌ی مثال، در انگلستان قانون‌ها و کنوانسیون‌های مختلفی از مگناکارتا تا اعلامیه حقوق افراد، لایحه‌ی پارلمان و قانون‌های تفویض صلاحیت، حقوق اساسی افراد و چگونگی عمل کرد دولت را تعریف می‌کنند. برای اطمینان از این که اکثریت نمی‌توانند چنین حمایت‌ها را از بین ببرند، تعدیل اکثر قانون‌های اساسی نیازمند اکثریت بزرگ می‌باشد. به‌عنوان مثال، تعدیل قانون اساسی ایالات متحده امریکا، نیازمند تصویب دو سوم اکثریت مجلس سنا و مجلس نمایندگان، به علاوه سه چهارم قانون‌گذاران ایالت‌ها می‌باشد. در این میان انگلستان یک استثنا است: از نظر تیوری پارلمان انگلستان می‌تواند هر بخشی از ساختار قانون اساسی را اصلاح کند و تعدیل وارد کند، هر چند به طور معمول چنین پیش‌نهادی منوط به یک بحث عمومی بسیار طولانی و دقیق است. در نتیجه، حتی یک قانون اساسی مدون نیز از حقوق و آزادی‌های افراد محافظت نخواهد کرد: این امر مستلزم یک تعهد عمیق فرهنگی و فکری در بین مردم است.

عناصرهای مطلوب نمایندگی لیبرال^۲

مشارکت:^۳ علاوه بر این ویژگی‌های ضروری، ویژگی‌های مطلوب دیگری نیز وجود دارند. به عنوان مثال تصور می‌شود که داشتن فرهنگ مشارکت گسترده، فعال و داوطلبانه در روند دموکراتیک مفید است. این روند بروز ایده‌های مختلف را مجاز دانسته و به مشروعیت روند می‌افزاید، هرچند لیبرال‌ها خاطر نشان می‌کنند که آن چه دموکراسی را مشروعیت می‌بخشد، اکثریت‌سازی مشارکت سیاسی نیست، بلکه به حداکثر رساندن آزادی و امنیت فردی است.

1. Constitutions

2. Desirable elements of liberal representation

3. Participation

نامزدان:^۱ حزب‌های سیاسی یکی از ویژگی‌های مفید دموکراسی هستند؛ زیرا آن‌ها به انتخاب کنندگان برندهایی (نشان‌ها) می‌دهند که از آن استفاده کنند. ولی دوباره این روند نیاز به محدودیت دارد. اگر حزب‌ها در کنترل برندهای‌شان تلاش کنند (به‌عنوان مثال، با دیکته کردن برنامه هر یک از نامزدها و استفاده رای آن‌ها در پارلمان)، نامزدان استقلال خود را از دست می‌دهند و مردم از قضاوت آن‌ها محروم می‌شوند. این نشان می‌دهد که نامزدان باید به‌صورت آزاد انتخاب شوند، به‌جای لیست تاییدشده نامزدان حزب‌ها که باعث تسلط بیش‌تر احزاب در سیاست می‌شود.

فدرالیسم:^۲ در حالت ایده‌آل، تصمیم‌ها باید به پایین‌ترین سطح ممکن منتقل شوند، به‌خاطر آنکه مردم از انتخاب افراد متأثر می‌شوند، نه افراد دوری که درک درست از شرایط محلی ندارند. ولی بعضی محدودیت‌های مرکزی بالای تصمیم‌های محلی، پسندیده و مطلوب است. به‌عنوان مثال، اگر یک منطقه خاص تحت سلطه یک گروه قومی یا مذهبی باشد، مانند اغلب موردها، اقلیت‌ها ممکن است توسط اکثریت‌ها تحت ستم قرار گیرند. در یک منطقه وسیع‌تر، نظرهای مختلف وجود دارد، از همین روست که اقلیت‌ها مورد احترام و محافظت قرار می‌گیرند.

تحمل مدنی:^۳ با تاکید بر همه این‌ها، لیبرال دموکراسی در جایی که تحمل دیدگاه‌های مختلف، ثبات اجتماعی و اقتصادی و صلح وجود داشته باشد، بهترین کارایی را دارد. هنوز جای پرسش است که چند تای این ویژگی‌های مطلوب در اکثر کشورها که امروز ادعای دموکراسی را دارند، اعمال می‌شود.

1. Candidates

2. Federalism

3. Civic toleration

عمل کرد دموکراسی لیبرال^۱

عدالت.^۲ همان گونه که دیدیم، دموکراسی لیبرال در درجه‌ی اول برای دفاع و گسترش آزادی شخصی و محافظت از افراد در برابر تهدید و اجبار وجود دارد. بنابراین نیازمند یک سیستم عدلی هستیم که از تقلب جلوگیری کند، متقلبان و کسانی که از قدرت سوءاستفاده می‌کنند، را مجازات کنند. برای این کار، قانون‌ها باید اصولی، شفاف و نسبتاً پایدار باشند تا بتوان آن‌ها را به طور کلی درک کرد. آن‌ها باید کاملاً قابل پیش‌بینی باشند، نه خودسرانه و باید عملی باشند تا از آن‌ها اطاعت کرد. روند عدلی نیز باید اصولی و قابل پیش‌بینی باشد (به‌عنوان مثال) بدون دست‌گیری و بازداشت خودسرانه، افراد متهم که حق دانستن اتهام‌ها علیه خود را دارند، با افراد شاکی در یک محکمه عادلانه روبه‌رو ساخته و بی‌طرفی را حفظ کنیم.

برای محافظت بیش‌تر از حقوق و آزادی‌های فردی، پولیس، محکمه‌ها و قضایان باید مستقل باشند، نه تحت کنترل کسانی که در قدرت سیاسی هستند. به‌عنوان مثال، اگر حاکمان به سرقت پول بیت‌المال مشکوک باشند، سیستم عدلی و قضایی باید بتواند بدون کدام هر اس تحقیقات و پیگردهای مناسب را دنبال کند و اگر حاکمان بخواهند قانون اساسی را به خاطر تأمین منفعت خود تغییر دهند و یا تفسیر نادرست کنند، باید در برابر آن‌ها مقابله کرد. حق مالکیت. دموکراسی لیبرال، مالکیت و استفاده از املاک را نه تنها به عنوان یک حق اساسی بلکه به عنوان یک سنگر علیه اجبار و محرک پیش‌رفت اقتصادی می‌دانند. شخصی که برای ایجاد اموال وقت و انرژی خود را سرمایه‌گذاری کرده، حق استفاده و لذت‌بردن از آن را دارد.

1. *The operation of liberal democracy*

2. *Justice*

حق مالکیت.^۱ دموکراسی لیبرال، مالکیت و استفاده از املاک را نه تنها به عنوان یک حق اساسی بلکه به عنوان یک سنگر علیه اجبار و محرک پیشرفت اقتصادی می‌داند. شخصی که برای ایجاد اموال وقت و انرژی خود را سرمایه‌گذاری کرده، حق استفاده و لذت‌بردن از آن را دارد. بنابراین سیستم عدلی، همان‌گونه که از شخص محافظت می‌کند، از دارایی آن‌ها هم محافظت می‌کند. قاعده‌های دقیق ممکن است در کشورهای مختلف، متفاوت باشند، ولی افراد باید بتوانند دیگران را از استفاده از اموال شان منع کنند و خود آن را به طور آزاد استفاده کنند و یا آن را به وسیله هدیه یا فروش به دیگری منتقل کنند. این قانون‌ها باید در محکمه‌ها قابل تطبیق باشند.

مالیات.^۲ حمایت از آزادی مستلزم دفاع و سیستم عدلی است و به نظر می‌رسد که پرداخت مالیات راهی منطقی برای پرداخت هزینه آن‌ها باشد. ولی این بدان معناست که اموال مردم، در این حالت پول مردم باید توسط کشوری که قرار است از آن حفاظت کند، گرفته شود. تکیه بر مشارکتهای داوطلبانه می‌تواند مشکل ایجاد کند، جایی که برخی از مردم بدون پرداخت هزینه از خدمات‌های دولت لذت می‌برند. اگر پرداخت‌های اجباری تنها گزینه ممکن باشد، دموکراسی لیبرال تضمین می‌کند که مالیات‌ها کم باشد و فقط برای حفظ حقوق و امنیت شهروندان استفاده شود. با این حال، سهولت استفاده اکثریت از مالیات برای بهره‌برداری از اقلیت‌ها (مثل ثروتمندان) باعث شده است که برخی از لیبرال‌ها، مثل اقتصاددانان سیاسی امریکایی، جفری برنان و جیمز بوکانان^۳ در سال ۱۹۸۰ میلادی استدلال کنند که مالیات باید از نظر اندازه محدود بوده و برای جلوگیری از سوء استفاده ساختارمند باشند و با موافقت همه انجام شوند.

1. Property rights

2. Taxation

3. Geoffrey Brennan and James Buchanan (1980)

آزادی فردی.^۱ همان گونه که جان استوارت میل خاطر نشان کرد، دولت‌ها هیچ اختیار و تسلطی بر زندگی، آزادی‌ها و دارایی مردم ندارند، جز به منظور تامین امنیت و آزادی افراد. اگر وظیفه دولت محافظت از آزادی است، هرگونه محدودیت در آزادی فردی باید از قبل کاملاً توجیه شود. دولت نمی‌تواند اعمال مردم را خودسرانه یا بدون بررسی کامل محدود کند. نکته مهم این است که در نظر گرفتن کامل سیاست‌های عمومی به این معنا است که افراد باید حق تفکر و صحبت کردن به دلخواه خود را داشته باشند، از جمله این که بتوانند از قانون و دولت بدون ترس از سانسور یا مجازات، انتقاد کنند. افراد باید به صورت آزادانه گردهم جمع شوند، حزب‌های سیاسی ایجاد کنند و در انتخابات کمپاین کنند. این نکته‌ها در عمل کرد دموکراسی لیبرال مهم و حیاتی می‌باشند، هرگونه محدودیتی که اعمال می‌شود باید کاملاً موجه باشد.

همین گونه مردم باید بتوانند براساس انتخاب خود زندگی کنند. حکومت برای حفاظت از آزادی‌های ماست، نه برای دستور دادن در مورد سبک زندگی ما. همچنین، داشتن نظرها متنوع و شیوه‌های متنوع زندگی، به رشد، پیش‌رفت و پایداری جامعه کمک می‌کند. آزادی کنترل زندگی برای رشد و یادگیری شخصی و اخلاقی ضروری است. بعید به نظر می‌رسد ملتی که توسط مقام‌ها کنترل شود، پیش‌رفت کند و یا در دنیای در حال تغییر، زنده بماند. از آنجایی که تامین آزادی و امنیت از وظیفه‌های اصلی حکومت می‌باشد، بنابراین ما حق داریم حاکمی را که این‌ها را ارایه نمی‌کند، عزل کنیم، به‌ویژه حاکمی که این موردها را به صورت فعالانه نقض می‌کند. به صورت ایده‌آل، این کار باید از طریق مسالمت‌آمیز باشد، به همین دلیل است که دموکراسی لیبرال انتخابات برگزار می‌کند.

1. Personal freedom

ولی ما هم‌چنان حق دفاع از خود و دارایی خود را در برابر سوءاستفاده دیگران، حتا دولت داریم. یک نظم سیاسی یا اجتماعی مسالمت‌آمیز مبتنی بر اعتماد، همکاری و ارتباط است؛ نه براساس اجبار بلکه براساس آزادی.

آزادی اقتصادی^۱. آزادی اقتصادی از آزادی شخصی جداناپذیر است. دولتی که منبع‌های اقتصادی را در کنترل دارد، زندگی را در کنترل دارد. کشوری که رسانه‌ها را کنترل می‌کند، مکان‌های نشست مردم را در اختیار دارد، انتشارات را سانسور می‌کند و سفرها را محدود می‌کند و می‌تواند انتقادهای مردم و بحث‌های مردم را خاموش کند.

آزادی اقتصادی در هر صورت راهی مطمئن‌تر به سعادت است نسبت به کنترل سیاسی بر منبع‌های اقتصادی. همان‌گونه که نویسنده بریتانیایی مت‌ریدلی در سال ۲۰۲۰ خاطر نشان کرد، ارزان‌تر و بهتر شدن کالاها و خدمات مستلزم نوآوری، کارآفرینی و استفاده از فکرها است. یک اقتصاد آزاد می‌تواند خیلی سریع‌تر از یک اقتصاد کنترل شده با تحول و تغییرها سازگار شود.^۲

1. Economic freedom

1. Matt Ridley (2020)

۵. دموکراسی نمایندگی امروزی^۱

حکومت پارلمانی

قوای مقننه و مجریه^۲. در بیش‌تر از گستره تاریخ، مجلس‌های قانون‌گذاری، نهادهای اشرافی بودند: ایده‌ای که ممکن است نمایندگان توسط مردم انتخاب شوند و از مردم نمایندگی کنند، بسیار جدیدتر است. به‌عنوان مثال، پارلمان انگلیس متشکل از اشراف و نجیب‌زاده‌ها بود که می‌خواستند قدرت شاه را محدود کنند. به تدریج زمین‌داران غیراشرافی به‌عنوان عضو این مجلس اضافه شدند، ولی هدف پارلمان‌های قرون وسطایی هم‌چنان محافظت از مردم زمین‌دار در برابر شاه بود؛ نه منفعت مردم عادی. بعد از برخوردهای زیاد، بیش‌تر قدرت قبلی شاه توسط خود پارلمان گرفته شد و انگلیس این دولت پارلمانی را، جایی که قوه مجریه و قوه مقننه هنوز از هم تفکیک نشده است ولی نخست وزیران و وزیران در مجلس قانون‌گذاری نشسته‌اند، به کشورهای دیگر (از جمله بسیاری از مستعمره‌های سابق که حالا کشورهای مشترک المنافع هستند) صادر کرد. یکی از فایده‌های این مدل این است، که وزیران به گونه مستقیم به انتخاب‌کنندگان پاسخ‌ده هستند. با این حال حضور قوه مجریه در مجلس قانون‌گذاری، نقش آن را در محافظت از مردم در برابر قوه مجریه تضعیف می‌کند. برعکس تفکیک قوا به سبک ایالات متحده اجازه می‌دهد تا قوه مجریه از بین متخصصان بسیار گسترده انتخاب شوند و قدرت آن توسط یک قوه مقننه مستقل بررسی شود؛ ولی وزیران از مردم فاصله می‌گیرند و در برابر مردم کم‌تر پاسخ‌ده هستند.

قوه مقننه یک اتاقه و دو اتاقه^۳. بیش‌تر دموکراسی‌های لیبرال، قوه مقننه دو اتاقه دارند. داشتن قوه مقننه دو اتاقه به هرکدام اجازه کنترل و مهار اقدام‌های یک‌دیگر را می‌دهد.

2. Representative democracies today

3. Legislative and executive power

1. Unicameral and bicameral

اختلاف آن‌ها باید پیش از تصویب قانون‌ها حل شود، و این سوء استفاده از حقوق افراد و گروه‌های کوچک را دشوارتر می‌کند. با این حال، برخی از کشورها با قوه مقننه یک اتاقه مثل ناروی، آیسلند، دنمارک، سویدن یا نیوزیلاند، حقوق فردی را به شدت احترام می‌کنند؛ در حالی که برخی دیگر با قوه مقننه دو اتاقه، مثل روسیه، یا زیمبابوی، کم‌تر به حقوق فردی احترام دارند. اگر عضوهای هر اتاق با روش‌های مختلف انتخاب شوند، می‌توانند طیف وسیعی از نظریه‌ها را در بحث عمومی وارد کنند. به‌عنوان مثال، ایالات متحده نمایندگان را در منطقه‌های تقریباً با جمعیت برابر انتخاب می‌کند. ولی هر ایالت صرف نظر از اندازه و وسعت آن فقط دو سناتور انتخاب می‌کند. این روش کمک می‌کند تا اطمینان حاصل شود که به منفعت ایالت‌های کوچک هم توجه می‌شود. سناتورهای آسترالیا با استفاده از سیستم رای واحد قابل انتقال انتخاب می‌شوند، که تنوع بیش‌تری در آن اتاق نسبت به دور دوم فوری یا سیستم رای‌دهی ترجیحی مورد استفاده در مجلس نمایندگان، ایجاد می‌کند.

نظام‌های ریاستی^۱

نظامی که قوه مقننه و قوه مجریه آن از هم جداست و قوه مجریه آن توسط رییس‌جمهور رهبری می‌شود. نقش رییس‌جمهور متفاوت است. در برخی از کشورها مثل ایرلند، این نقش تا حد زیادی تشریفاتی است. در سایر کشورها، مثل ایالات متحده، رییس‌جمهور از قدرت اجرایی قوی برخوردار است. رییس‌جمهوری ایالات متحده، حق معرفی وزیران، مقام‌ها، پیش‌نهاد بودجه، مذاکره در مورد معاهده‌ها و حتا هدایت جنگ را دارند.

رییس‌ان‌جمهور ممکن است توسط رای مردم انتخاب شوند یا توسط قانون‌گذاران انتخاب شوند. با این حال، اگر آن‌ها از طریق آرای مردم انتخاب شوند، از استقلال و مشروعیت برخوردار هستند که می‌توانند اقدامات قوه مقننه را که ممکن است آزادی و امنیت مردم را تهدید کند، محدود کنند.

1. Presidential systems

سلطنت‌های مشروطه^۱

تعداد شگفت‌انگیزی از دموکراسی‌های لیبرال در واقع سلطنت‌های مشروطه هستند که در آن‌ها، همان‌طور که ذکر شد، قدرت پادشاه توسط قانون‌های اساسی عرفی (غیرمدون) یا قانون‌های اساسی مدون محدود می‌شود. آن‌ها شامل انگلیس و کشورهای مشترک‌المنافع مثل آسترالیا، نیوزیلاند و کانادا می‌شوند. اروپا نیز دارای نظام‌های شاهی مشروطه هستند مثل بلجیم، دنمارک، هالند و اسپانیا. قدرت‌های این پادشاهان متفاوت است. اما حتی شاهان تشریفاتی (که تعدادشان زیاد هم هستند) هنوز هم ممکن است از برخی اختیاراتی برخوردار باشند. به عنوان مثال، در هنگام کودتای اسپانیا در سال ۱۹۸۱، خوان کارلوس^۲، پادشاه تازه احیا شده، دستور برگشت اردو را به پایگاه‌های شان داد. اهمیت حیاتی سلطنت‌های مشروطه ممکن است قدرتی که آن‌ها دارند؛ نباشد، بلکه قدرت دیگران مثل افسران اردو، قاضیان و سیاست‌مداران را نادیده بگیرند.

نقش مردم^۳

بسیاری از منتقدان، عدم‌آگاهی رای‌دهندگان را نقص اساسی در دموکراسی می‌دانند. ولی انتخاب‌کنندگان نیاز ندارند که جزئیات هر پالیسی را در نظر بگیرند و درک کنند؛ وظیفه‌ی آن‌ها فقط انتخاب نمایندگانی است که به نمایندگی‌شان امور مربوط را اجرا کنند. برچسب حزبی، نشان دهنده‌ی موضع گسترده یک نامزد در مورد مسایل است؛ این ممکن است تمامی اطلاعاتی باشند که انتخاب‌کنندگان نیاز دارند. برای انتخاب‌کنندگان، نظام نمایندگی نسبت به نظام مشارکتی که همه را دخیل در تصمیم‌گیری می‌کند، مزیت دارد. رای‌دهندگان ممکن است به کارهای خود مصروف باشند و وقت و علاقه کمی به بحث‌های سیاسی داشته باشند.

2. Constitutional monarchies

3. Juan Carlos

1. The role of the public

بنابراین منطقی است که وظیفه را به کسی بسپاریم که آن را انجام می‌دهد و رای‌دهندگان ممکن است معتقد باشند که نمایندگانی را که آن‌ها انتخاب می‌کنند، تخصص و قضاوت بیش‌تر و بهتر در عرصه سیاسی نسبت به آن‌ها داشته باشند. پس چه چیزی سیاستمداران را از سوء استفاده از قدرت تصمیم‌گیری که رای‌دهندگان به آن‌ها می‌دهند، منع می‌کند؟ غیر از انقلاب، که شکست انتخاباتی است. بازهم نقش اصلی مردم در دموکراسی، انتخاب رهبران نیست؛ بلکه برکناری آن‌ها است. این درست است که مردم ممکن است رهبران قوی را ترجیح دهند و قدرت بیش‌تر به آن‌ها بدهند، ولی هیچ رهبری نمی‌تواند قدرت‌مند بماند؛ در صورتی که رضایت مردم را از دست بدهد. تغییر در رهبری به صورت مسالمت‌آمیز از طریق انتخابات آزاد و عادلانه رونما می‌گردد و با آزادی بیان، بحث آزاد و انتخابات صادقانه، سیاستمداران باید برای تایید و رضایت عمومی باهم رقابت کنند و پرونده‌ی خوبی را برای بازگشت به کار خود ارایه دهند.

حفاظت از روند^۱

رای‌دادن برای یک شخص چندان مهم نیست، اگرچه در یک دموکراسی تصمیم‌گیری می‌شود که چه کسی دولت را تشکیل دهد یا ندهد. ولی با روی کارآمدن حکومت، این تهدید همیشه وجود دارد که گروه‌های ذی‌نفع و جناح‌های سیاسی ممکن است از تقلب، رشوت، زورگویی، تقلب در آرا و سایر روش‌های غیرقانونی برای تحت تاثیر قراردادن انتخابات استفاده کنند. نگران‌کننده‌ترین نکته این است افرادی که در پست‌های دولتی هستند، ممکن سعی کنند مرزهای انتخاباتی را دست‌کاری کنند، از منبع‌های دولتی برای نفوذ در رای‌دهندگان استفاده کنند، از رسانه‌های دولتی برای تضعیف نامزدها استفاده کنند، از پولیس، اردو و محکمه‌ها علیه رقبیان خود استفاده کنند، یا به سادگی در مورد تعداد آرا برای هر نامزد دروغ بگویند.

1. Safeguarding the process

دموکراسی لیبرال به میکانیزم‌ها برای مقاومت در برابر این تهدیدها، مثل مرزها و کمیسیون‌های انتخاباتی مستقل، نظارت بین‌المللی انتخابات، قاعده‌های استفاده از منبع‌های دولتی و رسانه‌های دولتی برای نامزدان و مجازات برای تقلب انتخاباتی، نیاز دارند. با این حال، بهترین مانع فرهنگ است که چنین فساد را نپذیرد.

نظام‌های انتخاباتی^۱

نظام‌های انتخاباتی متعددی وجود دارند و نظریه‌پردازان اغلب دیدگاه‌های متفاوتی دارند که کدام یکی از نظام‌های انتخاباتی، بهترین نتیجه را در پی دارد. اما آن چه بهترین نظراست، این است که در واقع، هر نظام دارای نقاط قوت و ضعف است.

نظام اکثریت، یک نظام مشترک است که در آن نامزدی با بیش‌ترین آرا در رأس حکومت انتخاب می‌شود. این نظام ساده، قابل فهم و سریع است و نتایجی واضح در پی دارد. هم‌چنین این یک انتخاب واحد را برای رای‌دهندگان فراهم می‌کند تا اگر مشکلی با دولت دارند یا می‌خواهند نظریه‌های خود را بیان کنند، به آن‌ها مراجعه کنند. از طرف دیگر، اگر آرا بین تعداد زیادی از نامزدها تقسیم شود، کسی که از حمایت اقلیت‌ها برخوردار است، می‌تواند انتخاب شود. این نظام از سیاست‌های دوحزبی طرف‌داری می‌کند، که ممکن است تمام افکار عمومی را با خود نداشته باشند و اگر حوزه‌های انتخابی کوچک باشند، این سیستم اغلب، چوکی‌های ایمن ایجاد می‌کند و برای رای‌دهندگان طرف بازنده، قدرت واقعی انتخابی نمی‌دهد. برای حل این مشکل‌ها، نظام‌های مختلف نمایندگی تناسبی طراحی شده است. یکی از آن‌ها روش رای‌گیری جای‌گزین است. رای‌دهندگان به ترتیب اولویت، نامزدها را رتبه‌بندی می‌کنند و نامزدهایی که کم‌ترین آرا را دارند، یکی پس از دیگری حذف می‌شوند و دومین ترجیح آن‌ها به بقیه نامزدان داده می‌شود، تا زمانی که کسی به اکثریت کلی دست یابد.

2. Electoral systems

مزیت این روش این است که برتری‌ها همه تا اندازه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد. ولی بعد از آن درک و مدیریت سیستم پیچیده است. این سیستم نامزدهای حزب ثالث را بیش‌تر از سیستم اکثریت حمایت می‌کند، اما این امر می‌تواند جایگاهی برای حزب‌های افراطی فراهم کند. یک گزینه این است که حوزه‌های انتخابی چند عضوی داشته باشید که می‌تواند بزرگ‌تر باشد و به این ترتیب در اختیار یک حزب نیست.

نامزدان که از طریق سیستم رای واحد قابل انتقال انتخاب می‌شوند، که در آن نامزدان بازنده حذف می‌شوند تا زمانی که تعداد نامزدان با تعداد چوکی‌ها مطابقت کند. ولی درک و عملی‌شدن این خیلی پیچیده است. این سیستم رای‌دهندگان را از این که چه کسی از آن‌ها نمایندگی می‌کند، اطمینان نمی‌دهد. نامزدها همچنان ممکن است بیش از آن که به رای‌دهندگان متوسل شوند، علاقه‌مند به ورود در فهرست حزب باشند. متأسفانه، سیستم‌های تناسبی مانند این‌ها؛ دولت‌هایی را می‌سازد که براساس ائتلاف ساخته شده باشند (اکثر شامل حزب‌های کوچک افراطی می‌شود)، که ممکن دیدگاه‌های مردم را منعکس نکنند و برکناری آن‌ها دشوار است.

از طرف دیگر، نظام اکثریت و سایر سیستم‌های غیر تناسبی نمایندگی ریسک کم‌تری دارند. بسیاری از گزینه‌های دیگر معمول است، مانند سیستم‌های عضو مختلط که اگر حزبی سهم زیادی را از آرای مردم به دست آورد ولی کرسی‌های کمی را به دست آورد، به وی کرسی‌های اضافی اختصاصی از فهرست نامزدان حزبی داده می‌شود. ولی بازهم، این نامزدان را به میدان می‌آورند که بیش‌تر از جلب نظر رای‌دهندگان، به کسب جایگاه بالا در یک فهرست حزبی تمرکز دارند.

برای انتخابات ریاست جمهوری، امریکا از سیستم کالج‌های انتخاباتی استفاده می‌شود. رای‌دهندگان مستقیماً به رییس‌جمهور رای نمی‌دهند، ولی به نامزدهای محلی که به نوبه خود برای انتخاب رییس‌جمهور رای خواهند داد، رای می‌دهند. این امر برای جلوگیری از غلبه رای‌دهندگان در ایالت‌های بسیار بزرگ به کوچک‌ترها، به منظور اطمینان از شمارش هر قسمت از کشور، طراحی شده است. این بدان معناست که رییس‌جمهور فقط با اقلیت آرا انتخاب شده می‌تواند، همان‌طور که دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ و جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۰ انتخاب شدند.

در نتیجه گفته می‌توانیم که هیچ سیستم رای‌گیری عادلانه و بدون چون‌چرا وجود ندارد. اما اگر سیستم انتخاباتی به عنوان یک کل، باز و عادلانه باشد و اجازه تغییر دهد، حداقل بازنندگان انتخابات ممکن است شکست را قبول کنند و علاقه‌مند انتظار کشیدن برای فرصتی دیگری باشند، نه این که اسلحه به دست بگیرند.

پاسخ‌دهی در برابر مردم^۱

دموکراسی‌های لیبرال، به‌طور منحصراً به فرد، به روش‌های مختلف در معرض پاسخ‌دهی مردم قرار می‌گیرند. به‌عنوان مثال، قانون‌گذاران می‌توانند اقدامات قوه مجریه را به تأخیر اندازند یا مانع آن شوند. محکمه‌ها می‌توانند اطمینان حاصل نمایند که تصمیم‌ها به صورت قانونی گرفته و اجرا می‌شوند و از حقوق مردم محافظت می‌شود. رسانه‌ها و کارشناسان مستقل می‌توانند در باره خرد سیاست‌های دولت بحث کنند. رای‌دهندگان می‌توانند دولت‌ها را از طریق صندوق‌های رای مجازات کنند. اقدامات به سبک امریکایی و سایر اقدامات انتخاباتی می‌تواند اطمینان حاصل کند که نامزدها کاملاً مناسب پست‌ها هستند.

1. *Accountability to the public*

همه‌پرسی‌ها و ابتکارهای رای‌گیری می‌تواند محدودیت بیش‌تری برای کسانی که در قدرت هستند ایجاد کند. فدرالسیستم که در آن قدرت در پایین‌ترین سطح ممکن اعمال می‌شود، به مردم امکان فرار از اقتدار دور و ظالمانه را می‌دهد و بسیاری از گروه‌های شهروندان در بحث ملی می‌تواند صدا بلند کنند.

قانون اساسی یک محدودیت مفید است و می‌تواند تضمین ارزشمندی را برای حقوق و آزادی‌های اساسی افراد فراهم کند. ولی روند تهیه قانون اساسی نیازمند مراقبت می‌باشد؛ زیرا ممکن است به راحتی تحت سلطه حزب‌های حاکم قرار گیرد یا توسط ایدئولوگ‌ها و گروه‌های ذی‌نفع که قصد دارند نهادهای سیاسی را برای منفعت خود شکل دهند، ربوده شود.

نزاع بین دموکراسی و حقوق^۱

دموکراسی یک تعادل بین حقوق فردی و اراده اکثریت است. دموکراسی لیبرال حقوق افراد را در اولویت قرار می‌دهد. ولی تعادل دقیق هرگز پایدار نخواهد بود؛ زیرا هرگز توافق کامل در مورد جزئیات وجود نخواهد داشت. آن چه مردم حق دارند در انظار عمومی انجام دهند یا چیزی بگویند، یا در زمین خود بناء درست کنند، یا پول خود را صرف آن کنند (مثل قمار، فحشا، مواد مخدر یا الکل)، مسایل مورد بحث است. حقوق مسلم و بدون چون و چرا نیست، آن‌ها در واقع بیان سیاسی اصل‌های اخلاقی هستند که مردم در مورد آن اختلاف نظر دارند. وظیفه لیبرال‌ها این است که تا جای ممکن تضمین کنند، مشروعیت تصمیم‌های اکثریت نمی‌تواند آزادی اقلیت و همین‌گونه آزادی همه را خفه بسازد.

1. *The tension between democracy and rights*

۶. مزیت‌های دموکراسی^۱

جلوگیری از تمرکز قدرت^۲

شاید بزرگترین مزیت دموکراسی لیبرال این باشد که مردم می‌توانند رهبران شان را به صورت مسالمت‌آمیز و بدون توسل به خشونت، تبدیل کنند. برای رژیم‌های خودکامه، تهدید شورش و انقلاب همیشه یک نگرانی عمده است و آن‌ها برای مهار و جلوگیری از آن ارتشی بزرگی را استخدام می‌کنند. ولی چنین ارتش ممکن است به صورت عموم برای خنثا و خفه کردن انتقادات و تحکیم قدرت مورد استفاده قرار گیرد. برعکس، تغییرهای مکرر در رهبری به جلوگیری از تمرکز و تحکیم قدرت رهبران یا جناح‌های سیاسی کمک می‌کند و حتا اگر یک دولت مردم را از دست بدهد، باز هم احتمال ایجاد نیروهای سرکوب‌گر کم‌تر است؛ زیرا تهدید به انقلاب خشونت‌آمیز در صورت تکرار انتخابات، کم‌تر است. در فضای صلح، تلاش و توجه انسان می‌تواند به فعالیت‌های پرثمرتر و غنی‌تر تبدیل شود.

جذب تغییر^۳

دموکراسی‌های لیبرال سازگارپذیر است. آن‌ها می‌توانند با تغییر در رویدادها و نگرش‌های عمومی سازگار شوند. آن‌ها می‌توانند این کار را بهتر از اکثر سیستم‌های دیگر انجام دهند، زیرا محدود به برخی دیدگاه‌ها یا ایدئولوژی‌ها یا مجموعه‌ای از تعصبات در باره چگونگی عمل کرد جامعه نیستند. ایدئولوژی و تعصب روش مشخص برای انجام کارها را ترویج می‌کند و در برابر هرگونه تغییر یا انحراف از آن مقاومت می‌کند. ولی لیبرال دموکراسی تغییر را پذیرفته و از آن استفاده خوبی می‌کند. به‌عنوان مثال، دموکراسی ایده‌ها و سبک‌های مختلف زندگی را تحمل می‌کند.

1. The benefits of democracy

2. Preventing the accumulation of power

3. Absorbing change

بنابراین، هنگامی که شرایط تغییر می‌کند، گزینه‌های عملی زیادی در اطراف ما وجود دارد که می‌تواند به ما کمک کند تا بر تغییرها غلبه کنیم، جذب کنیم، منحرف کنیم و یا از تغییرها به نفع خود استفاده کنیم. در طول سال‌ها، ممکن است افکار عمومی در مورد بسیاری از موضوع‌ها تغییر کند، مثل مهاجرت، تامین رفاه، نیاز به مداخله نظامی یا حقوق ترانژنسیتی؛ بحث‌ها و تصمیم‌های دموکراتیک به راحتی در کنار آن جنبش‌ها تغییر می‌کند. دموکراسی یک نظام برای هر نوع جامعه است. در دموکراسی‌های لیبرال، تحمل، صراحت، تنوع و قدرت برای مصالحه در مقایسه با رژیم‌های خودکامه، در صورت مواجهه با تهدیدها و تحول‌های اساسی؛ مانند جنگ‌ها و بلاهای طبیعی، بیش‌تر اند. ولی همین ویژگی‌ها هم‌چنین انعطاف‌پذیری و قدرت شگفت‌آور به آن‌ها می‌دهد. همان‌طور که رهبران فاشیست و دیگر رهبران خودکامه در گذشته به آن پی برده‌اند.

صحبت از ارزش‌های ما^۱

فایده دیگری که بسیاری از صاحب‌نظران در دموکراسی لیبرال می‌بینند، این است که ارزش‌های مهم انسانی مانند برابری سیاسی افراد را در بر می‌گیرد. هر قدر ممکن است از راه‌های دیگر مانند درآمد یا ثروت متفاوت باشد، هر شهروند می‌تواند در روند انتخابات شرکت کند. آن‌ها آزاد اند که رای‌دهندگان، عضوهای حزب، نامزد، یا گروه‌های کارزارهای انتخاباتی بدون هراس از تبعیض و یا سرکوب، باشند. فرقی نمی‌کند که آن‌ها ثروتمند یا فقیر، ماهر یا غیر ماهر، شهری یا روستایی، متولد از خانواده طبقه بالا یا پایین، یا این که از چه نژاد، مذهب، رنگ، طبقه یا خانواده و یا دیدگاه آن‌ها در مورد سیاست چه است، باشد. از نظر سیاسی، نظرهای آن‌ها برابر است.

1. *Speaking to our values*

مشاهده‌کنندگان دیگر این واقعیت را تحسین می‌کنند که دموکراسی ممکن است مشارکت در جامعه را تشویق کند. یا حد اقل کسی را از مشارکت در سیاست محروم نمی‌کند؛ زیرا برخی از افراد در دولت معتقد اند که آن‌ها فاقد صلاحیت، لیاقت، اخلاق در کار یا خیانت متهم هستند و همچنین جمعیت در دموکراسی به افرادی که برای حکومت و فقط برای حکومت مناسب هستند تقسیم نمی‌شود، ولی یک تعصب قابل توجه در این زمینه در سایر رژیم‌ها وجود دارد. در دموکراسی لیبرال، همه آزاداند که یک شهروند فعال باشند و نامزد شوند و توده وسیع مردم تصمیم می‌گیرند که کدام یک برای نمایندگی بهتر است.

طرفداران لیبرال دموکراسی می‌گویند، این دخالت گسترده‌ی مردم در امور اجتماعی، رشد فکری، اخلاقی و سیاسی شهروندان را نیز تقویت می‌کند. این نظام هم به مردم فرصت و انگیزه می‌دهد تا درباره‌ی انتخاب‌های سیاسی و اخلاقی بحث کنند و هم این که کدام اقدامات سیاسی بهترین راه حل‌ها را پیشنهاد می‌کنند.

ترویج سیاست صادقانه^۱

دموکراسی لیبرال به این معناست که ما تحت حکومت‌ها و قانون‌ها زندگی می‌کنیم که خود ما انتخاب می‌کنیم، نسبت به این که تحت قدرت رهبران زندگی کنیم که بر ما تحمیل می‌شوند. این استفاده از زور و پذیرش تصمیم‌های حکومت خودکامه را در جامعه کاهش می‌دهد.

انتخابات عادلانه و آزاد و حکومت باز که بخشی از دموکراسی لیبرال است، هم‌چنان باعث ترویج و تقویت پاسخ‌دهی و شفافیت در بین کسانی می‌شود که خود را نامزد می‌کنند و یا از طرف مردم به یک سمت انتخاب می‌شوند.

1. Promoting honest policy

همان گونه که سیاست‌مداران برای کسب رضایت مردم در انتخابات رقابت می‌کنند، سوانح، توانایی‌ها و ویژگی‌های شان مورد دقت نظر رای‌دهندگان قرار می‌گیرد. همان‌گونه که ایچ ال منکن در سال ۱۹۵۶ به‌صورت غیرمنصفانه این مسأله را مطرح کرد، در نظام دموکراسی، یک حزب همیشه در تلاش است تا اثبات کند که حزب‌های دیگر برای حکمرانی مناسب نیستند و این که هر دو به‌صورت مشترک به موفقیت دست یابند، کاری درست و به‌جا است. علاوه بر رقابت و مشاجره بین حزب‌ها، نامزدان مورد نظارت و بررسی دقیق رای‌دهندگان قرار می‌گیرند. نقص‌ها و کمبودهای آن‌ها به‌راحتی آشکار می‌شوند، آن‌ها مورد تفحص و کاوش رسانه و رسانه‌های اجتماعی قرار می‌گیرند و گروه‌های ذی‌نفع نامزدان را براساس پالیسی و برنامه‌های شان انتخاب می‌کنند.

سوء نیت هم‌چنان مورد مجازات قرار می‌گیرد. اگر شهروندان به این باور برسند کسانی را که آن‌ها انتخاب کردند، فاسد و ناشایسته هستند و یا تصمیم‌های بد را اتخاذ کرده‌اند، می‌توانند آن‌ها را از طریق رای شان یا در انتخابات بعدی و یا در برخی از کشورها طی یک درخواست آن‌ها را برکنار کنند. برعکس در نظام‌های خودکامه، رهبران به آسانی کنار زده نمی‌شوند و کسانی که در قدرت هستند، به قدرت شان می‌چسبند و بر سیاست‌های شان اصرار می‌ورزند، حتا اگر آن‌ها در این عرصه ناکام باشند.

انتقاد و پیش‌رفت^۱

تحمل و مدارا که یکی از اصل‌های اساسی دموکراسی لیبرال است، انتقاد از رهبری یک کشور را اجازه می‌دهد، چیزی که همیشه عاقلانه و یا حتا در بعضی رژیم‌های خودکامه ممکن نیست. حاکمان مستبد، انتقاد و تندگویی را خفه می‌کنند و اطمینان دارند که اشتباه‌های آن‌ها پنهان می‌ماند و یا نادیده گرفته می‌شوند.

1. Criticism and progress

اکثر گفته می‌شود که پارلمان صدا بلند می‌کند، ولی صدا بلندکردن به صورت آزادانه برای مورد پرسش و پاسخ قراردادن رهبران یک مملکت ضروری و حیاتی است. از همین رو بحث‌های عمومی، رای‌دهندگان را در مورد انتخاب رهبران شان در انتخابات آینده آگاه می‌کنند.

این عامل بسیار مهم در پیشرفت جامعه‌ی بشری است. این یک مزیت واضح دارد، در صورتی‌که پیش‌نهادهای پالیسی جدید، یعنی در واقع هر ایده در مورد هرگونه مسایل می‌تواند در یک بحث باز و آزاد مورد ارزیابی و آزمون قرار گیرد، یعنی جایی که مردم بتوانند نقطه‌های قوت و ضعف پالیسی‌ها را بیان کنند. این در واقع به‌صورت بالقوه اجازه می‌دهد که نظرهای خوب تقویت شوند و نظرهای ضعیف‌تر اصلاح یا قبل از این که باعث ورود ضرر شوند، از میان برداشته شوند. حامیان دموکراسی باورمند هستند که با کنترل خرد جمعی، دموکراسی می‌تواند تصمیم‌های بهتر را نسبت به نظام‌هایی که تصمیم‌های مقام‌ها در یک بحث عمومی و باز مورد چالش و آزمون قرار نمی‌گیرد، اتخاذ کنند.

حفاظت از حقوق فردی^۱

بروس بوانو دمسکویتا و همکارانش در سال ۲۰۰۳ دریافتند که کشورهایی که دارای نهادهای دموکراتیک با کیفیت بالا هستند، از نظر دفاع از حقوق در جایگاه خوبی قرار دارند^۲. این بدین معنا نیست که دموکراسی به صورت خودکار این مزیت‌ها را تولید می‌کند، بلکه این بدین معناست کشورهایی که به حقوق بشر ارزش قایل هستند، باورمند هستند که دموکراسی به بهترین صورت از حقوق بشر دفاع می‌کند. به هر صورت، دموکراسی‌های لیبرال معمولاً قوی‌ترین حمایت‌ها را از حقوق مثل حق حیات، آزادی، مالکیت املاک، انجمن آزاد، آزادی بیان و مشارکت برابر در روند سیاسی، دارند.

1. Protecting individual rights

2. Bruce Bueno de Mesquita and his colleagues (2003)

مقام‌ها باید بتوانند افراد را برای مدت طولانی بازداشت و نگهداری کنند، تلاشی‌های تصادفی در جاده‌ها و خانه‌ها برای جلوگیری از انتشار دیدگاه‌های سیاسی افراطی را انجام دهند. یا این که برای یک بیماری همه‌گیر، آن‌ها ممکن است تصمیم بگیرند شغل‌ها را تعطیل کنند و مردم را در خانه‌های شان محبوس کنند. متأسفانه در این حالت‌ها هیچ مرز مشخصی بین حمایت قانونی از جان، مال و امنیت شهروندان و سیستم غیرقانونی بر شهروندان تحت عنوان دولت دموکراتیک وجود ندارد. بنابراین، همه این پیشنهادها برای محدود کردن حقوق باید مورد دقیق‌ترین دقت و بررسی قرار گیرند.

صلح و سعادت^۱

اکثر گفته می‌شود که دموکراسی‌ها از سلاح علیه یک‌دیگر استفاده نمی‌کنند. این کاملاً درست نمی‌باشد، گاهی دیده شده که آن‌ها چنین کاری را انجام داده‌اند. هنوز دلیل‌های زیادی وجود دارند که چرا حکومت‌های دموکراتیک نسبت به سایر نظامها، به‌صورت مسالمت‌آمیز کنارهم زندگی می‌کنند. رای‌دهندگان به‌طور عمومی علاقه کم‌تری نسبت به دیکتاتورهای نظامی در درگیری‌های مسلحانه دارند.

گذشته از همه چیز، دولت‌های دموکراتیک چیزهای زیادی برای از دست دادن دارند، آن‌ها نمی‌توانند به سادگی از جان، امنیت و مال شهروندان چشم‌پوشی کنند. مسلماً دموکراسی‌های لیبرال نیز از سعادت بیشتری برخوردار هستند. حکومت خوب و سعادت طی دو قرن گذشته هم‌زمان بوده است. ولی کم‌تر مشخص می‌شود که دموکراسی موجب سعادت می‌شود. بسیاری از کشورها، از جمله انگلیس، مدت‌ها قبل از رای‌گیری عمومی و داشتن انتخابات عادلانه و صادقانه، ثروتمند شدند. بنابراین این دموکراسی نبوده است که برای آن‌ها ثروت ایجاد کرده باشد.

1. Peace and prosperity

اگر یک عامل واحد برای تقویت رفاه وجود داشته باشد، مسلماً آن عامل دموکراسی نیست، بلکه احترام به حقوق فردی مثل اجازه دادن افراد برای کار، تولید و تجارت براساس شرایط خودشان خواهد بود. ولی در آن صورت دموکراسی‌ها بیش‌تر به این حقوق احترام می‌گذارند.

گرچه دموکراسی به طور شگفت‌انگیزی قوی است، ولی این می‌تواند که موتور آزادی و رفاه لیبرال را متوقف کند و از حرکت باز دارد. نیروی اخلاقی داشتن اکثریت در نظرسنجی‌ها ممکن است به دولت اعتماد سوء استفاده از ثروت‌مندان را بدهد. این امر صرفاً موجب کاهش پاداش شرکت، دل‌سردی اختراع، سرمایه‌گذاری و اختراع می‌شود، در حالی‌که بیکاری و مصرف را تشویق می‌کند. این به سختی می‌تواند یک دست‌ورالعمل برای رفاه باشد.

نتیجه‌گیری

دموکراسی لیبرال ممکن مزیت‌های خوب و واقعی نسبت به حداقل نظام‌های دیگر داشته باشد، به‌ویژه توانایی سازگاری با تغییر و تحول و جای‌گزینی رهبران و پالیسی‌ها به‌صورت مسالمت‌آمیز. دموکراسی لیبرال ممکن است منجر به تقویت و شکل‌گیری پالیسی‌های بهتر، حمایت از حقوق فردی، کمک به رفاه و تشویق صلح، شود. ولی بسیاری از این مزیت‌های فرضی کم‌تر از آن چه تصور می‌شود، روشن است و دموکراسی بدون منتقدان وجود ندارد.

۷. انتقادهای بر دموکراسی^۱

دموکراسی ممکن است مزیت‌های خود را داشته باشد، ولی هزینه‌های خود را نیز به همراه دارد. دموکراسی خیلی از مشکل‌ها را حل می‌کند، ولی مشکل‌های دیگری را ایجاد می‌کند. منتقدان دموکراسی استدلال می‌کنند که کار درست در دموکراسی مشکل است ولی کار اشتباه آسان است. سابقه عمل کرد دموکراسی کامل نیست.

ظهور بسیاری از حزب‌های پوپولیست ممکن است شواهدی باشند که نشان می‌دهند، بسیاری از رای‌دهندگان فکر می‌کنند دموکراسی به آن‌ها خدمات را به درستی ارائه نمی‌کند. دموکراسی از لحاظ خویشتن‌داری، بوروکراسی، حکومت بیش از حد، استثمار، کوتاه‌بینی رای‌دهندگان و سیاست‌مداران که ممکن است فقط مدت کوتاهی در قدرت باشند و از بین بردن حقوق فردی، آسیب پذیراست. آیا دموکراسی واقعاً عملاً و یا اصولاً مطابق دستور العمل خود عمل می‌کند؟

رای‌دهندگان، رای دادن را یک وظیفه نمی‌دانند^۲

یک مسأله‌ی اساسی این است که آیا رای‌دهندگان یک پایه‌ی قابل اتکا و اعتماد بوده می‌توانند تا براساس آن سیستم هر قوه مقننه‌ای را که تصمیم‌های مهم را می‌گیرد، ساخت. علایم شان خوب نیستند؛ زیرا رای‌دهندگان کاملاً از موضوع‌های سیاسی بی‌خبر و ناآگاه اند. از همین رو است رای‌دهندگان فکر می‌کنند که یک رای آن‌ها، سرنوشت نتیجه‌ی انتخابات را معین نمی‌کند. وقتی رای شما یکی از میلیون‌ها رای باشد و هیچ تغییری در سرنوشت شما ایجاد نکند، پس دلیلی وجود ندارد که خود را به خاطر آگاه‌شدن از پالیسی‌های دولت اذیت کنید. علت اصلی هرچه باشد، ولی عمق ناآگاهی رای‌دهندگان تکان دهنده و حیرت‌آور است.

1. Criticisms of democracy

2. Electors are not up to the job

به گفته‌ی اقتصاددان امریکایی برایان کپلان در اسطوره رای‌دهنده منطقی: «حدود نیمی از امریکایی‌ها نمی‌دانند که هر ایالت دارای دو سناتور است و سه چهارم آن‌ها مدت آن را نمی‌دانند.^۱ حدود ۷۰ درصد مردم نمی‌توانند بگویند که کدام حزب مجلس را کنترل می‌کند و ۶۰ درصد هم نمی‌دانند که کدام حزب سنا را کنترل می‌کند. بیش از نیمی از آن‌ها نمی‌توانند نماینده کنگره خود را نام ببرند و ۴۰ درصد آن‌ها نیز نمی‌توانند نام یکی از سناتوران را بگیرند، علاوه بر آن، این سطح پایین دانش از شروع رای‌گیری پایدار بوده و مقایسه‌های بین‌المللی نشان می‌دهند که دانش سیاسی تمام امریکایی‌ها بیش از حد متوسط نیست.»

هم‌چنین آن‌ها همیشه از آرای خود همان‌طور که نظریه‌پردازان تصور می‌کنند، برای انتخاب نامزدانی که آن‌ها ترجیح می‌دهند، استفاده نمی‌کنند. برعکس، آن‌ها ممکن است به نامزدهای دیگر، گاهی وقت‌ها به نامزدهای رادیکال رای دهند، فقط برای ارسال پیام نارضایتی به دولت خود، یا حتی برای کسانی که نظرهای متعصبانه و مغرضانه دارند. گفته می‌شود هنگامی که از طرف یکی از طرفداران ادلی استیونسون دوم^۲ سیاست‌مدار و دیپلمات قرن بیستم امریکایی گفته شد که شما رای هر فرد متفکر در ایالات متحده را به دست خواهید آورد، وی در پاسخ گفت: من از شنیدن آن خوشحالم، ولی من نیاز به اکثریت دارم.

این تمایل به رای‌دهندگان که به صورت احساسی رای بدهند نه عقلانی و منطقی، به نوبت خود نامزدان را وادار به تحریک کردن تعصبات می‌کند. به دنبال محبوبیت و آرا، نامزدان انتخاباتی (و هم‌چنین سیاست‌مداران) با استفاده از شعارها و سخن‌رانی‌ها به جای استدلال منطقی، به تعصبات رای‌دهندگان متوسل می‌شوند. منتقدان دموکراسی می‌گویند که همه این‌ها نتیجه‌ی انتخابات و سیاست‌های عمومی را تولید می‌کنند که از تعصب و جهالت نشأت می‌گیرد نه از دلیل و منطق.

1. Bryan Caplan (2007)

2. Adlai Stevenson II

نامزدان و سیاست‌مداران منتخب هم‌چنان بر منفعت‌های واگذارشده به لابی‌گران تکیه می‌کنند؛ زیرا آن‌ها می‌توانند بلوک‌های گسترده و متعهد رای‌دهنده را جمع کنند. از همین‌رو در انتخابات، در کارزارهای رسانه‌ای و گاهی از نظر مالی به آن‌ها اعتماد می‌کنند.

پاداش بالقوه لابی می‌تواند بسیار زیاد باشد. شما می‌توانید در دریافت امتیازهای مالیات برای بخش خود، وضع مقرره‌ها برای جلوگیری از پیش‌رفت رقیبان، یا انعقاد قرارداد بزرگ دولتی موفق باشید و این می‌تواند تفاوت زیادی در تجارت یا هدف شما ایجاد کند. در واقع، پاداش‌های بالقوه آن قدر زیاد است که مرکزهای حکومت‌های دموکراتیک، مثل شاهراه‌های واشنگتن دی‌سی، یا دهکده‌ای واقع در وست منستر لندن، به طور انبوه پر از شرکت‌های لابی‌گر و دفترهای روابط عمومی هستند. ولی لابی‌گری نیازمند زمان، تلاش و پول است. یک اتاق فکر واشنگتن سالانه ۳،۵ میلیون دالر هزینه دارد. بنابراین افرادی که به دنبال لابی‌گری هستند به طور کلی افرادی با علاقه شدید گروهی یا فردی در تغییر سیاست‌های عمومی بوده یا به دنبال حمایت و برخورد ویژه مقام‌ها هستند. علاقه‌مندی‌های آن‌ها ممکن است بسیار متفاوت از خواست‌های توده‌ها باشند. همه‌ی این‌ها باعث می‌شود که لابی‌گری راهی پرهزینه، مغرضانه، غیرنمایندگی و غیرمنطقی برای تاثیرگذاری بر تصمیم‌های سیاسی باشد که کل مردم باید از آن پیروی کنند. منتقدان دموکراسی می‌گویند این عمل در ذات خود دموکراسی است.

دموکراسی باعث اتخاذ تصمیم‌های ناکارآمد می‌شود

دموکراسی‌ها به طور گسترده در تصمیم‌گیری‌های دشوار، بحث برانگیز یا فوری، بد در نظر گرفته می‌شوند. از آنجایی که دیدگاه‌های مختلفی در بین مردم و سیاست‌مداران وجود دارد، دستیابی و رسیدن به اتفاق نظر دشوار است و طی کردن تمام گزینه‌ها به صورت سریع ناممکن است.

شرایط اضطراری ملی، خواستن پاسخ‌های سریع، بهترین زمان برای بحث‌های طولانی پارلمان نیست. وقتی صلاحیت‌ها بین اتاق‌های مختلف قانون‌گذاری یا بین قوه مقننه، مجریه و قضائیه تقسیم شود، توافق در مورد یک پالیسی نیازمند زمان بیش‌تری است.

علاوه بر این، وقتی که موضوع‌ها بسیار بحث‌برانگیز هستند، حتا تعداد دیدگاه‌هایی که باید باهم سازگار شوند، می‌تواند منجر به بحث‌های طولانی و پیچیده پارلمانی و عمومی شود. همان‌طور که نخست وزیر اسبق انگلیس، کلمنت اتلی در سال ۱۹۵۷ با کمال میل گفت: «دموکراسی به معنای حکومت از طریق بحث است، ولی فقط در صورتی موثر است که بتوانید جلو صحبت مردم را بگیرید». وقتی نظرها در مورد تصمیم‌گیری مساوی باشند یا گزینه‌های مختلف وجود داشته باشند، این فرایند حتا ممکن است منجر به ایجاد بن‌بست شود. غالباً فقط با «معامله و چانه‌زنی» می‌توان مسایل را حل کرد. پیشنهاد امتیازهای مختلف، اغلب بی‌ربط به گروه‌های مختلف جهت کسب حمایت و پشتیبانی آن است، نه براساس شواهد و دلیل‌ها.

و بدتر از این‌ها

دلیل‌های متعددی وجود دارند نمایندگانی که به صورت دموکراتیک انتخاب می‌شوند، تصمیم‌های بدی را اتخاذ می‌نمایند. قدرت دولتی زمینه‌ی بهره‌برداری از دیگران توسط اکثریت به ویژه در زمینه تحمیل مالیات و یا غصب املاک مردم را فراهم می‌کند و هنگامی تصمیم‌های اکثریت توسط قدرت دولت و مشروعیت ظاهری «دموکراتیک» بودن پشتیبانی شود، محدودیتی مشخص برای این که این بهره‌برداری تا کجا پیش می‌رود، وجود ندارد و در بدترین حالت، منجر به مشروعیت بخشیدن به سرقت می‌شود. در بهترین حالت، تهدید به مالیات زیاد و مصادره، مردم را از سخت‌کوشی و ایجاد سرمایه و ثروت مولد منصرف می‌کند.

این نیز ناکارآمد است: افرادی که درآمد خود را خرج می‌کنند، به گفته‌ی منتقدان دموکراسی، احتمالاً آن‌ها را با احتیاط و مقرون به صرفه نسبت به سیاست‌مدارانی که برای مجبورساختن مالیات‌دهندگان مصرف می‌کنند، مورد استفاده قرار دهند. حتا بدتر، با توسل به تعصبات رای‌دهندگان، سیاست‌مداران اغلب تصمیم‌هایی می‌گیرند که به صراحت مضر است. به‌عنوان مثال، تقریباً همه‌ی اقتصاددانان در مورد مزیت‌های تجارت آزاد اتفاق نظر دارند. ولی سیاست‌مداران، با توجه به نگرانی تولیدکنندگان و مردم در مورد رقابت خارجی، معمولاً از سیاست‌های حمایت‌گرایانه مانند سهمیه واردات و تعرفه‌ها حمایت می‌کنند. برای آن‌ها تهدید فوری رای‌دهندگان در مورد شکایت از خارجی‌ها که شغل ما را می‌گیرند، بیش‌تر از رفاهی که به صورت پراکنده توسط آزادسازی تجارت وعده داده شده است، خواهد بود.

دموکراسی دیدگاه کوتاه مدت دارد

تصمیم‌گیری نادرست به دلیل کوتاه‌مدت‌بودن شغل‌های رهبران منتخب مورد استقبال قرار می‌گیرد. آن‌ها از تعریف و تمجیدهای کوتاه‌مدت سیاست‌های مردمی لذت می‌برند، ولی به ندرت هنوز در سمت خود هستند و می‌توانند پاسخ‌گوی خسارت‌های طولانی‌مدتی باشند که این سیاست‌ها ایجاد می‌کنند. بنابراین حس سیاسی شان ایجاب می‌کند که برای افزایش هزینه‌های خود وام بگیرند و یا پول بیش‌تری چاپ کنند، در حالی که جانشینان خود را برای مقابله با بدهی عمومی یا تورم ناشی از آن‌ها تنها می‌گذارند. منتقدان دموکراسی می‌گویند که، نظامی، منطقی‌تر است که سیاست‌هایی را در نظر بگیرد که منجر به ایجاد رفاه طولانی مدت برای شهروندان شود، نه سیاست‌های کوتاه مدت که مورد علاقه سیاست‌مداران باشند. یک نظام منطقی اجازه نمی‌دهد که افراد تولیدکننده فقط برای جلب رضایت اکثریت یا تمایل اکثریت به مزیت‌های رایگان با هزینه‌ی دیگران، مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

ولی بدون کدام اعمال محدودیت‌های دقیق، سیستم‌های دموکراتیک، دقیقاً همین کار را انجام می‌دهند. به جای این که سرمایه‌گذاری را برای آینده کمک کند، سرمایه و دارایی را دزدیده و از آن مصارف روزانه را تأمین می‌کنند. مسلماً این کار به رفاه جامعه در درازمدت آسیب می‌زند.

از آنجایی که تقریباً همه به عنوان رای‌دهنده در این روند دخیل‌اند، به آن‌ها گفته می‌شود که دولت از آن‌ها است و تصمیم‌های آن‌ها، تصمیم‌های دولت است. چنین زبانی حاکی از آن است که آزار و اذیت یا دزدی از گروه‌های اقلیت توسط اکثریت امر طبیعی و قانونی است و دیگر یک امر غیراخلاقی نیست، همان‌طور که اگر گروه دیگری این کار را انجام دهد.

دموکراسی بر قدرت دولت استوار است

هر قدر تصمیم‌های حکومت منتخب بد باشد، نمی‌توانید از آن فرار کنید. تصمیم‌های اکثریت حتی از طریق تهدید به جریمه نقدی، حبس، لغو مجوزها، جواز تجارتي و سایر مجازات بر افرادی مخالف نظر آن‌ها تحمیل می‌شود. هیچ راه فراری هم وجود ندارد. شهروندان عادی از حق استفاده از قدرت علیه هرکسی، از جمله دولتی که از آن‌ها بهره‌برداری می‌کند، محروم هستند. درست است که تصمیم‌گیری دموکراتیک به حل مسأله مردم کمک می‌کند. همه از خدمات عمومی مانند نیروهای دفاعی و پولیس بهره‌مند می‌شوند، بنابراین عادلانه به نظر می‌رسد که از هر کسی بخواهد در پرداخت این هزینه‌ها کمک کند و سهیم شود. به قول منتقدان، مشکل این است که هرگاه این اصل را که دولت می‌تواند پول مردم را بگیرد، قبول کنیم، هیچ نقطه منطقی وجود ندارد.

به همین ترتیب، ممکن است منطقی تصور شود که یک دولت باید بتواند حقوق فردی و مدنی را در زمان‌های اضطرار محدود کند، به‌عنوان مثال می‌تواند جاسوسی کند و یا حتی افراد را که مظنون به برنامه‌ریزی تروریسم هستند، بازداشت کند.

منتقدان دموکراسی می‌گویند، وقتی به دولت در زمان اضطرار اختیاری داده می‌شود، در استفاده‌ی آن‌ها هیچ محدودیتی وجود ندارد. همان‌گونه که اف ای هابیک در سال ۱۹۷۹ تذکر داد: «موردهای اضطرار همیشه یک بهانه بوده‌اند که حفاظت از آزادی فردی براساس آن از بین رفته است».

به‌عنوان مثال، بحران مالی سال ۲۰۰۷-۸ منجر به تصرف بانک‌ها توسط دولت‌های غربی و اعمال مقرره‌های سنگین بر سایر شغل‌های مالی شد. بیش از یک دهه بعد، در جریان بیماری واگیر کوید-۱۹ حتی لیبرال‌ترین دموکراسی‌های لیبرال نیز محدودیت‌های حیرت‌انگیزی را در رفتار مردم (از جمله محدود کردن آن‌ها در خانه) و هم‌چنین تعطیلی شغل‌های (مانند سالن‌های ورزشی، رویدادهای ورزشی، آرایشگاه‌ها و رستوران‌ها)، ممنوع نمودن فروش کالاهای غیرضروری و گسترش گسترده‌ی بخش دولتی، اعمال کرد.

در اوایل سال ۲۰۲۰، بسیاری از مردم مایل به پذیرش چنین محدودیت‌هایی به منظور کنترل ویروس بودند. ولی باگذشت ماه‌ها و ادامه‌ی محدودیت‌ها (یا حتی عمیق‌تر شدن) نفرت مردم نسبت به آن‌ها افزایش یافت. پس از آن سیاست‌مداران دریافتند که از قدرت حکومتی برای تحمیل کنترل بر شهروندان که این محدودیت‌ها را نمی‌خواستند، استفاده کرد و شهروندان که مایل نبودند، شکایت داشتند که آن‌ها در یک ایالت نظامی زندگی می‌کنند. منتقدان دموکراسی می‌گویند، ما حق داریم در مورد قدرت‌هایی که از طریق انتخابات براساس اکثریت آراء به رهبران سیاسی اعطا می‌شود، آگاه باشیم در صورتی که حقوق فردی در لیبرال‌ترین دموکراسی‌های جهان به راحتی قابل تعلیق باشد.

1. As F. A. Hayek (1979)

هر قدرت را که به آن‌ها واگذار کنیم، می‌تواند علیه ما نیز به صورت عمدی یا ناخواسته استفاده شود. سیاستمداران ممکن است اهمیت حیاتی درازمدت حمایت‌های قاطع از حقوق افراد را درک نکنند و یا حتی با عدم درک درست، حقوق را نقض کنند و حتی اگر درک هم کنند، با آن‌هم انگیزه‌های کوتاه‌مدت شان باعث می‌شود که آن‌ها در فکر به حداکثر رساندن اقتدار خود باشند. با وجود همه‌ی این‌ها، همان طور که دیده‌ایم، دموکراسی‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای پایدار بوده‌اند. دوره‌های تاریخی که ارزش‌های لیبرال در دولت غالب شده‌اند، مسلماً دوره‌هایی اند که تمدن با سرعت بیش‌تری پیش‌رفت می‌کرد، نه فقط از لحاظ اقتصادی، بلکه در دانش و فناوری، هنر، آموزش، ادبیات و سایر موردها. هیچ کسی مایل نیست چنین پیش‌رفتی را قربانی کند. نگرانی اصلی این است که ما به اشتباه آن را از بین می‌بریم.

دموکراسی منجر به تقویت حکومت بیش از حد بزرگ می‌شود

طرفداران دموکراسی معتقد اند که دموکراسی از نظر سیاسی بی‌طرف است، برای جمعیت‌هایی که طرفدار دولت کوچک هستند و کسانی که طرفدار مداخله اجتماعی و اقتصادی دولت هستند، به صورت یکسان کار می‌کنند. ولی دوباره، دموکراسی به طور خاص برای تصمیم‌گیری جمعی طراحی شده‌است، ولی نکته نظر مارکسیست‌ها مثل روزا لوکزامبورگ، نظریه‌پرداز پوندی به صورت صریح در سال ۱۸۹۹ «دموکراسی برای سوسیالیسم ضروری نیست»، از بین نرفت. گرچه لیبرال‌ها سعی می‌کنند محدودیت‌هایی را بر دامنه حکومت وضع کنند، ولی هنوز راه عینی برای تصمیم‌گیری دقیق در مورد این که کدام تصمیم‌ها به صورت جمعی و کدام یکی به صورت فردی گرفته شود، وجود ندارد. ولی در عمل دموکراسی از بی‌طرفی سیاسی دور است. در اوایل دهه ۱۹۰۰، دولت‌های دموکراتیک به ندرت بیش از ۱۰ درصد درآمد ملی را به دست می‌گرفتند. در اوایل دهه ۲۰۰۰، ۴۰-۵۰ درصد کاملاً طبیعی شده بود.

این نشان دهنده حجم تصمیم‌هایی است که اکنون به طور جمعی گرفته می‌شود و دیگر توسط افراد گرفته نمی‌شود. در طول قرن بیستم، مقرره‌های جمعی بر بخش‌های وسیعی از زندگی، از رفاه اقتصادی گرفته تا مراقبت‌های بهداشتی، مسکن، آموزش، بیمه، حمل‌ونقل، آب‌وبرق، تولید و موردهای دیگر، مسلط شد. شاید با گسترش حق رای دادن، به‌ویژه به زنان، به چنین توسعه مشروعیت داده شد. و با بزرگ‌شدن بودجه‌های دولت در نتیجه دو جنگ جهانی، گروه‌های بیش‌تر ذی‌نفع به دنبال حمایت‌های دولت بودند که سیاستمداران در تلاش برای کسب رای، به آن‌ها وعده داده بودند. امروز هم این نیروها تاکید دارند که انگیزه رای‌گیری سیاستمداران، خرد و مشروعیت رای‌گیری در اکثریت آرا، حتی حزب‌های لیبرال را محافظه‌کار یا بازار آزاد را برآن داشته تا تصمیم‌گیری جمعی را هرچه بیش‌تر و عمیق‌تر در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فردی گسترش دهند.

سیاستمداران هم‌چنین با تبلیغ پروژه‌های بزرگ، چشم‌گیر ولی اکثراً پرهزینه و بی‌فایده، غالباً با پول قرض‌گرفته‌شده، به جای تاکید بر مدیریت درست مالی، برای جلب توجه و رای مردم تلاش می‌کنند. همان‌طور که گور ویدال، نویسنده امریکایی، در آرماگدون در سال ۱۹۸۷ گفت: «مشکل در دموکراسی ما رشوت در بالاترین مقیاس آن است و همه‌ی این‌ها می‌تواند دولتی بسازند که بزرگ‌تر از آن است که اکثر مردم واقعاً می‌خواهند.»^۱

دموکراسی هزینه‌های غیرقابل مشاهده دارد

این درحالیست که مزیت‌های نظام‌های دموکراتیک به راحتی مورد تحسین و تقدیر قرار می‌گیرند. ولی هزینه مالی، اجتماعی و اخلاقی آن‌ها اکثر مورد چشم‌پوشی قرار می‌گیرد.

1. American writer Gore Vidal put it in *Armageddon* (1987).

منتقدان دموکراسی می‌گویند دموکراسی با تشویق هماهنگی اجتماعی فاصله دارد که باعث ایجاد رفتار بد می‌شود، حزب‌های سیاسی مثل باندهای تبهکار برای جلب توجه مردم و کسب برتری مبارزه می‌کنند، سیاستمداران به‌جای تمرکز بر سلامت طولانی‌مدت، بر انتخابات بعدی تمرکز دارند و گروه‌های لابی‌گر با استفاده از نظام به‌طور متواضعانه برخورد ویژه‌ای را با هزینه دیگران انجام می‌دهند.

منتقدان دموکراسی ادامه می‌دهند و می‌گویند جای تعجب نیست که دموکراسی طی قرن گذشته دولت بزرگ‌تر، پرهزینه‌تر و متمرکزتری برای ما فراهم کرده است. سیاستمداران، تاجران و سایر گروه‌های ذی‌نفع، همه علاقه‌مند به گسترش بخش دولتی هستند و از آن حمایت می‌کنند. از آن جایی که گروه‌های مختلف به خود منفعت‌های بیش‌تری می‌دهند و هزینه‌هایی را به دیگران، از جمله نسل‌های آینده که قدرت مقاومت در برابر آن‌ها را ندارند، می‌پردازند، مالیات و بدهی به‌طور فزاینده‌ای افزایش می‌یابد.

خنثاکردن این نیروها یا جابه‌جایی طبقه سیاسی که آن‌ها را کنترل می‌کنند، کاری آسانی نیست. همان‌طور که اقتصاددانان می‌گویند، سیاست از مانع‌های ورود بالایی برخوردار است: برای حزب‌های جدیدتر و کوچک‌تر نفوذ در دولت، به‌ویژه در سیستم‌های رای‌گیری «اکثریت» دشوار است. بنابراین، به ندرت چالش قابل توجهی برای خویش‌داری غالب وجود دارد. ولی ظهور جنبش‌های پوپولیستی ممکن است بیان‌گر تغییر این امر باشد.

۸. دموکراسی ارزش بالایی دارد^۱

دموکراسی تقریباً به افسانه‌ای به عنوان عامل ایجاد صلح، رفاه، انصاف و آزادی دست یافته است. به همین دلیل است که رهبران بسیار مشتاق اند که این واژه را در مورد دولت‌های خود به کار ببرند، حتی اگر در واقع دولت‌های شان خودکامه باشند. هم‌چنین به همین دلیل است افرادی که در دموکراسی‌های لیبرال زندگی می‌کنند، اکثر در مورد توانایی‌ها و قابلیت‌های دموکراسی غلو می‌کنند. ما باید مبالغه‌ها را بررسی کنیم و ببینیم که واقعیت تا چه اندازه قابل اندازه‌گیری است.

دموکراسی بهترین سیستم است^۲

اغلب گفته می‌شود دموکراسی بهترین سیستم سیاسی است، یا به هر ترتیب، کم‌ترین بد است. با تاسف برای دانستن و اطمینان از این مسأله، نیازمند امتحان سایر سیستم‌های قابل تصور هستیم و حتی در آن صورت، با چه معیارهای باید در باره یک سیستم قضایی قضاوت کنیم؟ به‌عنوان مثال، دموکراسی در درگیرکردن مردم در امور عمومی خوب است، ولی این می‌تواند در زمان بحران‌ها بطنی و غیرقطعی باشد. این نظام می‌تواند فسادآور باشد ولی نسبت به بیش‌تر نظام‌ها در بخش تقویت رفاه، سعادت و آزادی بشری، بهتر به نظر می‌رسد. در واقع، یک نظرسنجی توسط اقتصاددانان امریکایی، رابرت لوسون، رایان مورفی و بنیامین پاول در سال ۲۰۲۰ نشان داد که دموکراسی به شدت با آزادی اقتصادی در ارتباط است.^۳ ولی این که باید به طور کلی، به‌عنوان بهترین سیستم، مورد قضاوت قرار گیرد، هنوز یک مسأله است که به قضاوت شخصی ربط دارد.

1. *Over-selling democracy*

2. *Democracy is the best system*

3. *Robert Lawson, Ryan Murphy and Benjamin Powell (2020)*

دموکراسی توسط مردم اداره می شود

دموکراسی اغلب، حکومت توسط مردم نامیده می شود که این اشتباه است. در دموکراسی های مدرن مردم حکومت نمی کنند، بلکه آن ها حاکمان خود را انتخاب می کنند، آن ها در باره قانون ها تصمیم نمی گیرند، بلکه نمایندگان آن ها در باره قانون ها تصمیم می گیرند. علاوه بر این، مردم تنها تصمیم گیرنده نیستند، بلکه میلیون ها نفر با دیدگاه های مختلف و اغلب رقابتی در مورد امور عمومی تصمیم می گیرند. آن ها در مورد هدف های سیاست های عمومی و هم در مورد چگونگی دستیابی به آن ها اختلاف نظر دارند. آن ها نمی توانند در مورد چگونگی حکمرانی به توافق برسند. دموکراسی اجماع خوب و پایدار ایجاد نمی کند. نظر کسانی حاکم است که نسبت به دیگران رای بیش تر به دست آورند. منتقدان دموکراسی می گویند، این پروسه توسط مردم مدیریت نمی شود، بلکه بیش تر شباهت به باند جنایت کار دارد.

دموکراسی حکومت موافقت و رضایت است

گفته می شود دموکراسی، حکومت مبتنی بر رضایت و توافق است. تا حدی این درست است. ولی منتقدان دموکراسی می گویند واقعیت دموکراسی این است که تصمیم های قانونی توسط نخبگان سیاسی گرفته می شود. تنها رضایت از مردم، رضایت ناچیز اکثریت افرادی است که به زحمت رای دادن در انتخاباتی که معمولاً سال ها از یکدیگر فاصله دارند. شما نمی توانید به این رضایت بگویید که دیگران برای شما تصمیم بگیرند. ولی این چیزی است که در دموکراسی اتفاق می افتد. اکثریت در مورد این سیاست تصمیم می گیرند و همه باید آن را قبول کنند یا با مجازاتی مانند جریمه یا حبس مواجه خواهند شد. حتی اگر به آن ها رای مخالف بدهید، اکثریت همچنان بر زندگی شما مسلط هستند و مانند هر خودکامه به پول شما حمله می کنند. و همچنین رضایت فرض شده رای دهندگان حتی منطقی و آگاهانه نیست.

آن‌ها تنها در مورد موضوع‌های جزئی اطلاع ندارند، بلکه هیچ رای‌دهنده‌ای نمی‌تواند آینده اش را پیش‌بینی کند. رای‌دهندگان نمی‌توانند به دقت اعمال نامزدان را پیش‌بینی کنند و هم نمی‌توانند تاثیر وسیع سیاست‌های بد و خوب نمایندگان را پیش‌بینی کنند. منتقدان دموکراسی می‌گویند رای‌دهندگان به هیچ صورت مبنای منطقی ندارند. برایان کپلان در سال ۲۰۰۷ استدلال کرد که ممکن حالت بدتر از این باشد.^۱ وی می‌گوید که رای‌دهندگان به‌صورت سیستماتیک، متعصب و غیرمنطقی هستند. آن‌ها فکر می‌کنند اوضاع در حال بدتر شدن است زمانی که این‌ها نباشند. آن‌ها معتقد اند که این‌جا شغل مهم‌تر از ایجاد ارزش است. آن‌ها در برابر خارجی‌ها مغرض هستند و به نفع محافظت از صنعت‌های داخلی هستند و آن‌ها بیش از حد تحت تاثیر رویدادهای اخیر اما بی‌ربط، مثل عمل کرد مدال المپیک کشورشان قرار می‌گیرند. این همه سوگیری‌ها منجر به تصمیم‌گیری‌های سیاسی غیرمنطقی، تحریف شده و آسیب‌زننده می‌شود.

همه حرف دارند

ادعا می‌شود که دموکراسی فرصت برابر برای حرف‌زدن در مورد سیاست‌های عمومی را برای همه فراهم می‌کند. ولی هرکس اجازه رای‌دادن را ندارد. در طول تاریخ، حتا لیبرال‌ترین ملت‌ها حق رای‌دادن زنان، کسانی که بدون زمین بودند و اقلیت‌های نژادی را محروم کردند. رای‌دهندگانی که ترجیح می‌دهند که رای ندهند، اکثر نیم یا بیش‌تر از نیم جمعیت هیچ حرفی در نتیجه‌ی انتخابات ندارد. ولی بعداً اگر شما رای بدهید و شانس این که رای شما سرنوشت نتیجه را در یک کشور بزرگ مشخص کند، ده‌ها (حتا صدها) میلیون به یک خواهد بود و رای مردم هم به طور مساوی شمرده نمی‌شود. آرای افرادی که در یک حوزه انتخاباتی «امن» جایی که یک حزب همیشه پیروز می‌شود، بسیار کم‌تر از آرای مردمی است که در منطقه حاشیه است و به دلیل‌های عملی جمعیتی، برخی از منطقه‌های رای دهی، رای‌دهندگان بیش‌تری نسبت به سایر منطقه‌ها داشته باشند.

1. Bryan Caplan (2007).

بنابراین، اگر هر منطقه فقط یک نماینده انتخاب کند، آرای کسانی که در منطقه‌های کوچک‌تری زندگی می‌کنند وزن بیشتری خواهد داشت. ولی نمایندگی ممکن است به دلیل‌های سیاسی نیز دست‌کاری شود. به عنوان مثال، اتحاد جماهیر شوروی در اوایل پنج برابر بیش‌تر به ساکنان شهرها نمایندگی داد، تا با کوشش عمدی برای غلبه بر محافظه‌کاری روستایی داشته باشد. سیاست‌مداران امریکایی نیز سابقه‌ی طولانی در ایجاد منطقه‌های انتخاباتی عجیب و غریب داشتند تا بتوانند آن‌ها را برای همکاران فعلی، امن نگه‌دارند. نقشه یکی از این منطقه‌ها، که در سال ۱۸۱۲ تحت فرمانداری البریچ گری، والی ایالت ماساچوست ایجاد شد^۱، مثل یک سمندر به نظر می‌رسید که به اصطلاح «تقسیم حوزه انتخابیه به صورت غیرعادلانه» گفته می‌شود.

دموکراسی برابری را تقویت می‌کند^۲

نظام‌های دموکراتیک اغلب به دلیل ادعای برابری سیاسی (یا مدنی) و شأن و منزلت افراد مورد ستایش قرار می‌گیرند. ولی سایر نظام‌ها هم‌چنان ممکن است برابری سیاسی داشته باشند؛ ما می‌توانیم به شأن و منزلت افراد احترام بگذاریم، حتا اگر اجازه رای دادن را به آن‌ها ندهیم. هم‌چنان ادعا می‌شود که مشارکت دموکراتیک باعث تقویت عزت نفس و ابراز وجود می‌شود. ولی ساخت سیستم رای‌گیری به طور خاص برای این هدف‌ها دشوار و عجیب خواهد بود. ممکن است ما مایل به رای دادن به زندانیان جامعه‌ستیز فقط به خاطر افزایش عزت نفس شان نباشیم.

روش‌های بهتری برای تقویت عزت نفس و ابراز وجود نسبت به انتخابات وجود دارد. همین‌گونه گفته می‌شود که دموکراسی باعث ایجاد برابری و انصاف می‌شود و از سلطه‌های سیاسی و اجتماعی دسته‌های کوچک جلوگیری می‌کند.

1. Massachusetts Governor Elbridge Gerry

2. Democracy promotes equality

با وجود این، دلیلی وجود دارد که باور داشته باشیم گروه‌های بهتر هم هنوز نفوذ نامتناسبی دارند. وزیران و مقام‌های ارشد حکومتی معمولاً ثروتمندتر از طبقه متوسط هستند و فارغان بیش‌تر مکتب‌ها و دانشگاه‌های با فیس بالا در رده‌های شان هستند. هم‌چنین، به نظر می‌رسد طبقه‌ی متوسط بیش‌تر از افراد فقیر از خدمات دولتی مانند حقوق بازنشستگی، مکتب‌ها، و مراقبت‌های بهداشتی، سود می‌برند. ولی بعداً آن‌ها بر مباحث سیاسی مسلط می‌شوند که به آن‌ها کمک می‌کند تا تصمیم‌های سیاسی را به نفع خود شان تضمین کنند. نفوذ آن‌ها ممکن است یکی از دلایل‌هایی باشد که در بسیاری از کشورها، بخش دولتی بزرگ شده، بسیار بزرگ‌تر از آن چه لازم است تنها هدف آن تامین پول و خدمات به افراد نسبتاً کمی باشد که واقعاً به آن‌ها وابسته هستند.

دموکراسی حس اجتماعی را فراهم می‌کند^۱

بحث دیگر این است که دموکراسی، حس اجتماعی و هماهنگی ایجاد می‌کند. ولی احساس اجتماعی یا تعلق بیش‌تر ناشی از مشارکت مردم در کلوپ‌ها، موسسه‌های خیریه، گروه‌های پشتیبانی کلیساها و سایر نهادهای جامعه‌ی مدنی است. اگرچه، نماینده دولت منتخب قطعاً در تصمیم‌گیری‌های جمعی به صورت جمعی به طور مسالمت‌آمیز کمک می‌کند، ولی به سختی باعث ایجاد هماهنگی می‌شود. انتخابات و بحث‌های قانون‌گذاری، در واقع رقابت بین گروه‌های مختلف و مخالف جامعه است. زمانی که برندگان قدرت دیدگاه‌های شان را به بازندگان تحمیل کنند، این رقابت‌ها بسیار تلخ می‌شوند. در بازارهای اقتصادی، مردم کالاها و خدمات را برای خود انتخاب می‌کنند، نه برای افراد دیگر. افراد مختلف می‌توانند هر انتخاب شخصی را که دوست دارند، انجام دهند. اپل، یا اندروید، چای یا قهوه، سرخ یا آبی، و انتخاب آن‌ها برای دیگران تفاوتی ندارد.

1. Democracy provides a sense of community

اما انتخاب‌های سیاسی برای همه انجام می‌شود. وقتی اکثریت به مجموعه خاصی از نامزدها رای می‌دهند، همه باید نتیجه را قبول کنند. زمانی که یک حزب حاکم در مورد سیاستی تصمیم می‌گیرد، مثلاً برای اعمار جاده، میدان هوایی جدید، همه باید آن را قبول کنند، از جمله کسانی که در این راه خانه و معیشت آن‌ها تخریب می‌شود.

الزام‌آور بودن تصمیم‌های سیاسی و این واقعیت که اکثریت می‌توانند در مورد بسیاری از موردها تصمیم‌های گسترده‌ای بگیرند، به این معنا است که انتخاب دیگران می‌تواند تاثیر عمیقی در زندگی و رفاه شان داشته باشد. همان‌طور که فیلسوف امریکایی جیسون برنان در سال ۲۰۱۶ در کتاب «علیه دموکراسی» می‌نویسد که سیاست‌مداران همسایه‌گان شما را به جای دوست به دشمن بالقوه تبدیل می‌کنند. این کاملاً در تضاد با حس اجتماعی قرار دارد.^۱

دموکراسی از ما، در برابر حاکمان بد محافظت می‌کند^۲

در بیش‌تر تاریخ بشریت، زندگی ما تحت سلطه مستبدان، جنگ سالاران، سلطنت‌ها، تزارها، امپراتورها، رییسان، اشراف، لردها، محافظان، دیکتاتورها و دیگران پوده است. اغلب این حکام قدرت زندگی و مرگ را بر ما داشتند. مطمئناً، سیستم‌های دموکراتیک ممکن است تمرکز قدرت را در دست رهبران، یا استفاده شرورانه و خودسرانه از قدرت را برای رهبران دشوارتر کند؛ اما سیاست‌مداران و مقام‌های حکومتی هنوز منفعت‌های شخصی دارند، به‌عنوان مثال جایگاه خود را بالا برده و معاش شان را افزایش می‌دهند، یا بودجه عمومی را به سوی طرفداران خود می‌کشانند.

1. Jason Brennan (2016) notes in *Against Democracy*

2. *Democracy protects us from bad rulers*

روند دموکراتیک به آن‌ها قدرت و مشروعیت آشکار می‌دهد که در مخالفت با این منفعت‌ها قرار نگیرند، حتی اگر منفعت دیگران در این روند دچار آسیب شود. حتی ممکن است منجر به جلب حاکمان بد شوند، نه این که ما را از شر آن‌ها نجات بدهند.

هم‌چنین نمی‌توانیم برای نجات خود همیشه به تامین عدالت در دموکراسی اعتماد کنیم. این ممکن است ما را از بدترین و خودسرانه‌ترین اقدام‌های رهبران مان مصون بدارد. ولی مانند همه انحصارها، می‌تواند بطلی و پرهزینه باشد. و تا آن‌جا که بخشی از دولت است، عدالت را می‌توان در جهت تامین منفعت افرادی که از اقتدار دولتی برخوردار اند، بپیچاند. در نهایت، مطمئن‌ترین راه حفاظت از جان، مال، آزادی بیان و سایر حقوق اساسی ما دموکراسی یا محکمه‌ها نیست، بلکه ارزیابی عموم مردم از ارزش‌های لیبرال است.

اگر قرار است حقوق ما زنده بماند و دموکراسی منفعت‌های مطلوب را به همه ما ارایه کند، ضروری است که لیبرال‌ها و دموکرات‌ها این ارزش‌ها را توضیح دهند و قدردانی عمومی خود را به وسیله مردم ارتقا دهند تا ما بایداز خطاهای موجود در روند تصمیم‌گیری دموکراتیک کاملاً آگاه باشیم.

۹. چگونگی تصمیم‌گیری در نظام‌های دموکراتیک^۱

اتو وون بیسمارک^۲، نخست وزیر آلمان در قرن نوزدهم، اظهار داشت که اگر قانون‌ها یا ساسچ دوست دارید، شما نباید دقت کنید که کدامش ساخته می‌شود. در واقع دلیل‌های خوبی وجود دارند که در مورد نحوه تصمیم‌گیری در دموکراسی‌ها دقیق باشیم. تصور می‌شود که دموکراسی نظرهای بسیاری از افراد را به مجموعه تصمیم جمعی تبدیل می‌کند. ولی باید بدانیم که این روند در کجا، چگونه و چرا ممکن است کاملاً بی‌نقص باشد.

انتخابات^۳

به‌عنوان مثال، انتخابات به عنوان روش‌های انتخاب بین نامزدها یا سیاست‌ها محدودیت‌های آشکاری دارد. برای شروع، انتخابات‌ها به ندرت برگزار می‌شوند، گاهی وقت‌ها فقط چهار، پنج یا بیش‌تر از این است. (در مقابل، در بازار تجارتي می‌توانیم محصول‌های دل‌خواه خود را در هر ساعت از هر روز انتخاب کنیم. انتخابی که انتخابات در اختیار رای‌دهندگان قرار می‌دهد، هم بسیار محدود است. تعداد زیادی از موضوع‌های متنوع و پیچیده‌ی عمومی به عنوان بسته‌هایی در اختیار رای‌دهندگان قرار می‌گیرند که شاید فقط توسط دو یا سه نامزد ارایه می‌شود.) باز هم بازار گزینه‌های مختلفی را به ما پیشنهاد می‌کند، نه فقط چند بسته محدود) و دیگر این که تصمیم‌های اکثریت بر همه تحمیل می‌شود.

هم‌چنان پارادوکس سنگ، کاغذ و قیچی نیز وجود دارد. رای‌دهندگان ممکن است یک نامزد را بر دومی (مانند کاغذ بر سنگ) و نامزد دوم را بر سومی (مانند سنگ بر قیچی) ترجیح دهند. ولی پس از آن ممکن است سوم (قیچی) را به اول (کاغذ) ترجیح دهند.

1. How democratic decisions are made

2. German Chancellor Otto von Bismarck

3. Elections

به همین دلیل، ترتیب آرا می‌تواند تفاوت زیادی در نتیجه ایجاد کند. به‌عنوان مثال، در فرانسه و سایر کشورها که نامزدهای اصلی دور اول رای‌گیری به دور دوم نهایی می‌رسند، معمول است که یک نامزد در مرحله اول میدان را در اختیار داشته باشد ولی در دور نهایی ممکن است کاملاً شکست بخورد.

رای‌دهندگان^۱

رای‌دهندگان طیف وسیعی از انگیزه‌های مختلف را دارند. آن‌ها ممکن است طرفداران دایمی یک حزب خاص در تمام موردها باشند. آن‌ها ممکن است به راحتی باعث ناراحتی حزب حاکم شوند. یا ممکن است فقط در مورد برخی از نگرانی‌های محلی یا شخصی مانند تعطیلی شفاخانه مجاور رای دهند. آن‌ها حتی ممکن است به آن چه واقعاً می‌خواهند رای ندهند، ولی از نظر تاکتیکی، به نامزدانی که دوست ندارند رای دهند، تا دیگری را که پیش‌تر دوست ندارند، برکنار کنند. یا ممکن است در مورد مسایل کاملاً گیج شده باشند ولی هم‌چنان رای‌دادن را یک وظیفه احساس می‌کند. تعداد قابل ملاحظه از رای‌دهندگان حتی تا زمان ریختن برگه رای‌دهی به صندوق رای، تصمیم شان را مشخص نمی‌کنند. انتخابات فرایندهای ایده‌آل و منطقی نیست که در آن انتخاب‌کنندگان متفکر، آگاه با دقت در مورد مسایل روز تامل کرده و به آن چه در درازمدت به خیر کل کشور است، رای دهند.

نامزدان^۲

حتی با روحیه‌ترین افراد سیاسی نیز برای رسیدن به مقامی یا هرچیزی در کل، نیازمند جمع‌آوری رای هستند. بنابراین، انگیزه رای برای آن‌ها محرک بزرگی است که باز هم فرایند تصمیم‌گیری را مخدوش می‌کند. به‌عنوان مثال، سیاستمداران تمایل دارند، بر رای‌دهندگان متوسط تمرکز کنند.

1. Electors

2. Candidates

از این گذشته، در مرکز سیاسی تعداد رای‌دهندگان بسیار بیش‌تر از افراد افراطی است و احتمال ترغیب آن‌ها به تغییر عقیده نسبت به افراد افراطی بیش‌تر است. ولی وقتی نامزدها و حزب‌ها همه خود را به مرکز می‌رسانند، این یک انتخاب واقعی را از رای‌دهندگان می‌گیرد، خصوصاً آن‌هایی که دیدگاه‌های قوی اما غیر میانه را دارند. سیاست‌مداران هم‌چنین به شدت بالای گروه‌های لابی‌گر تمرکز دارند که به دلیل انگیزه و سازمان قوی می‌توانند تعداد زیادی رای به آن‌ها بدهند. به ویژه هنگامی که با گروه‌های علاقه‌مند دیگر همکاری می‌کنند. این «اکثریت خاموش» است که در نهایت لایحه را تایید می‌کند. ولی «اکثریت خاموش» کم‌تر صدا بلند می‌کند.

قانون‌گذاران^۱

نمایندگانی که از طریق این روند انتخاب می‌شوند، به هیچ وجه حافظ منفعت‌های عمومی نیستند. آن‌ها حتا قبل از نشستن به کرسی‌های شان، وارد معامله می‌شوند. آن‌ها به گروه‌های مشخصی قول می‌دهند که از آن‌ها حمایت کنند و از نشان حزبی برخوردار باشند. محدود کردن اختیارهای آن‌ها از طریق قوه مقننه غیراصولی است. ممکن است از آن‌ها خواسته شود که وارد همکاری متقابل شوند: شما به سیاست من رای دهید و من هم به شما رای می‌دهم. به‌عنوان مثال، ممکن است یک نماینده به پیش‌نهاد دیگری مبنی بر ساخت مکتب جدید یا شفاخانه جدید در منطقه‌شان رای دهد، نه به دلیل اعتقاد به شایستگی آن، بلکه به این امید که نماینده دیگر در آینده به شما لطف کند. به همین ترتیب، ابتکارهای قانونی مستلزم این اند که برای به دست آوردن حمایت‌های لازم در قوه مقننه منسجم و بسته‌بندی شوند. بنابراین، در اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی رییس‌جمهور ایالات متحده دویت دیت آیزنهاور برنامه‌های شاهراه بین ایالتی خود را طوری طراحی کرد که به نفع اکثر ایالت‌ها باشد.^۲

1. Legislators

2. US President Dwight D. Eisenhower

در هر رای‌گیری برای جاده‌های بهتر برای ایالت خود، سناتورها و نمایندگان دریافتند که باید برای تمام شبکه رای بدهند، خواه فکر کنند یا نکنند که این یک ایده خوبی است. در سال ۲۰۰۸ لایحه دو صفحه‌ای TARP به خاطر حل مشکل بانک‌های ایالات متحده به کانگرس ارایه شد. ولی زمانی که همه از تصویب لایحه به سادگی آگاه شدند، نمایندگان در بدل حمایت‌شان تمام نوع‌های پشتیبانی را خواستند. لایحه‌ای در ۴۵۱ صفحه، این لایحه پر از امتیازهای چون کاهش مالیات برای تولیدکنندگان، تقطیرکنندگان، کشتی‌های ماهی‌گیری، مجتمع‌های موتورهای ورزشی، و حتی سازندگان تیرهای چوبی، بود.

مسوؤلان

مقام‌های که متولی جابه‌جایی این قانون‌گذاری هستند هم فرشته‌های ایثارگر نیستند. آن‌ها ممکن است کارکردن برای مردم را افتخار تلقی کنند ولی آن‌ها هنوز منفعت شخصی خود را دارند. به‌عنوان مثال اگر آن‌ها بتوانند نهادشان را وسعت ببخشند، بعداً می‌توانند بودجه، معاش، جایگاه، امنیت شغلی و جنبه‌های دیگری از ترقی‌شان را رشد دهند. آن‌ها می‌توانند از راه‌های دیگر منفعت‌شان را تامین کنند. به‌عنوان مثال قانون‌ها از لحاظ تاثیر دامنه‌ی وسیعی دارند، و اغلب نیازمند تنظیم‌کنندگانی اند تا تصمیم بگیرند که چه قاعده‌ها باید صریح باشند و چگونه آن قاعده‌ها باید تفسیر و تطبیق شوند.

حضور متخصصان در بخش‌های حکومتی (احتمالاً بیش‌تر نسبت به سیاست‌مدارانی که قانون‌ها را تایید می‌کنند)، مقام‌ها به سادگی می‌توانند پیچیدگی را در قانون اضافه کنند که بعداً مستلزم هم‌کار مقام‌های زیاد دیگری است تا آن را تفسیر کنند. آن‌ها هم‌چنان می‌توانند تشخیص دهند که قانون‌ها چگونه عملی می‌شوند.

این به نوبه خود به آن‌ها جایگاه و اهمیت می‌دهد، زیرا این باعث تجارت و وابستگی مردم به تفسیر آن‌ها از قانون‌ها یا توانایی آن‌ها می‌شود که تصمیم می‌گیرند تا چه کسانی باید قراردادها، امتیازها و یا جوازها را بگیرند. آن‌ها ممکن است بعضی وقت‌ها قادر به از بین‌بردن رشوت و یا حمایت از رشوت برای تصمیم‌های شان باشند.

وابستگان سیاسی^۱

رسانه، گروه‌های لابی‌گر، اتاق‌های فکر و کسانی که وابسته به حکومت هستند، همه‌ی این‌ها علاقه‌مند محافظت و توسعه پروسه تصمیم‌گیری جمعی هستند. به‌عنوان مثال، رادیوها و تلویزیون‌ها باید کارهای شان را به خاطر پخش خبرها به‌طور ۲۴ ساعت انجام دهند.

خوش‌بختانه سیاستمداران ناامید هستند که نظرهای خود را پخش کنند و سیاست‌های خود را به چرخش درآورند. رسانه هم‌چنان قدرت خود را می‌خواهد و دوباره سیاستمداران حکومتی آن‌ها را از طریق به بیرون درز کردن سیاست‌ها ملزم می‌کنند قبل از هرگونه اعلام رسمی از سیاست‌های شان اطلاع حاصل نمایند، به طوری که مردم قبل از این که مخالفان حتا از آن چه اتفاق می‌افتد، از طرف آن‌ها مطلع شوند. اتاق‌های فکر و گروه‌های تبلیغاتی خودشان را متخصص جلوه می‌دهند و ادعای بی‌طرفی دارند، ولی آن‌ها تلاش دارند که منفعت‌های شان را در بحث‌های عمومی مطرح کنند. گروه‌های مبارزاتی، که به شدت تمرکز بر روند برخی از موضوع‌های اصلی دارند، احتمالاً خواستار افزایش هزینه‌های عمومی یا تخفیف مالیاتی برای آن هستند، بدون این که در مورد پیامد این امر بر مالیه‌دهندگان به طور کلی فکر کنند.

1. Political dependents

سرانجام افرادی هم هستند که وابسته به دولت می‌باشند؛ کارمندان دولت یک گروه رای‌دهنده بزرگ هستند، گروهی که بعید است به دولت کوچک‌تر و بوروکراسی کم‌تری رای دهند. میلیون‌ها نفر دیگر مانند، بازنشستگان، مستفید شوندگان بهزیستی و کسانی که دولت را اکمال می‌کنند وجود دارند، در برخی از کشورهای پیش‌رفته، تعداد افرادی که نیم یا بیش‌تر از درآمد خود را به دولت وابسته می‌دانند، اکثریت جمعیت هستند. علاقه آن‌ها گسترش دولت است، نه پس‌انداز پول مالیه‌دهندگان.

نتیجه گیری

دموکراسی نسبت به حکومت‌های استبدادی در عرصه‌های مختلفی، بهتر است، ولی ما نباید در مورد آن بدبین باشیم. زمانی که ما در مورد دموکراسی و تصمیم‌گیری دموکراتیک صحبت می‌کنیم، در واقع در مورد سیاست و تصمیم‌گیری سیاسی صحبت می‌کنیم. همان‌گونه که بیش‌تر مردم موافق اند، روند سیاسی بعید است که کامل باشد. برای این که بزرگ‌ترین مزیت را از دموکراسی به دست آوریم، باید در مورد این که واقعاً دموکراسی چگونه کار می‌کند، واقع‌بین باشیم. ما باید در مورد نقص دموکراسی آگاه باشیم و تا جای ممکن نقص‌ها را اصلاح و یا کم کنیم. در صورت موفقیت در این امر، پاداش قابل ملاحظه‌ای را دریافت خواهیم کرد.

۱۰. دموکراسی تحت فشار^۱

گرچند، تقریباً همه ادعای دوست‌داشتن ایده دموکراسی را دارند، ولی بیش‌تر مردم نسبت به کارکردهای واقعی دموکراسی بی‌باور شده‌اند. آن‌ها دموکراسی را دوست دارند، ولی از سیاست متفراند. آن‌ها دموکراسی را به‌عنوان یک روش منصفانه برای سهم‌گیری مردم می‌دانند و در این نظام موضوع‌های عمومی را به صورت صریح که منجر به اجرای دقیق، منصفانه و صلح‌آمیز، پالیسی‌های مورد توافق می‌شود، مطرح می‌کنند. ولی آن‌ها سیاست و سیاست‌مداران را فریبنده می‌دانند که به خود و منفعت‌های خود خدمت می‌کنند. در رای‌گیری اعتماد مردم، در بخش‌های مختلف، سیاست‌مداران به صورت مطلق در رده پایینی قرار دارند.

این کاستی‌ها همه اش به سیاست‌مداران بر نمی‌گردد. تبدیل دیدگاه‌های مختلف میلیون‌ها انسان، به یک پالیسی واحد که همه از آن حمایت کنند، کاری آسانی نیست. امروز این امر دشوارتر شده است، از زمانی که سفر و مهاجرت‌ها تنوع را در بین جمعیت‌ها افزایش داده است.

سیاست‌مداران هم‌چنین دیدگاه‌های محکم ولی مخالفی دارند که منجر به استدلال‌های بزرگی می‌شود. این باعث می‌شود مردم فکر کنند که آن‌ها به‌جای این که به قاعده و اصول علاقه‌مند باشند به امتیازها علاقه‌مند هستند. برای دستیابی به توافق، آن‌ها اغلب مجبور به سازش هستند، این باعث می‌شود حتی غیراصولی‌تر به نظر برسند. هم‌چنین چیزی منحصر به دموکراسی یا چیزی نیست که در دموکراسی‌ها از آن بدتر باشد. برعکس دموکراسی می‌تواند، صداقت و صراحت را در بحث‌های عمومی ارتقا دهد. سیاست‌مداران در دموکراسی‌های نسبتاً لیبرال، به طور کلی صادق‌تر و کم‌تر فاسد اند نسبت به سایر نظام‌ها.

به‌عنوان مثال، از بین پانزده کشوری که توسط انداز‌گیری سازمان شفافیت بین‌المللی واقع در آلمان در سال ۲۰۱۹، به عنوان کم‌ترین نظام‌های فاسد شناخته شدند، ۱۴ کشور آن توسط واحد اطلاعاتی اقتصاددان به صورت کامل دموکراتیک ارزیابی شدند. سنگاپور یک استثناست که به‌عنوان دموکراسی معیوب شناخته می‌شود.

مخالفت با استقرار سیاست^۱

به عبارت دیگر، سیاست‌مداران در کشورهای دموکراتیک ممکن است نسبتاً بی‌تقصیر باشند. ولی در دموکراسی‌ها، اقدام‌های آن‌ها در معرض دید عموم و انتقاد عموم قرار دارد. این ممکن است به همین دلیل باشد که آن‌ها واقعاً بیش‌تر مورد انتقاد قرار می‌گیرند. در بسیاری از کشورها، انتقاد عمومی از سیاست منجر به کاهش میزان مشارکت در انتخابات و افزایش حمایت از جنبش‌ها و حزب‌های موسوم به پوپولیست به اصطلاح (و گاه افراطی) شده است که به نوبه خود خوشحال هستند که از این ناامیدی با سیاست‌مداران اصلی استفاده می‌کنند. رهبران پوپولیست خود را دموکرات‌های واقعی می‌دانند و از منافع‌های توده‌های عادی که نماینده ندارند دفاع می‌کنند. آن‌ها ممکن است در مورد پیچیدگی‌های موضوع‌های مثل مهاجرت یا رفاه نگران باشند، ولی به هر حال مردم وقت کمی برای چنین پیچیدگی‌ها دارند.

تغییر شرایط جهان^۲

بحران‌های اقتصادی هم‌چنین باعث سرخوردگی عموم مردم از سیاست‌های دموکراتیک شده است. لیبرال دموکراسی معمولاً با رشد اقتصادی همراه است. همان‌گونه که آسموگلو و رابینسون در سال ۲۰۱۲ دریافتند که موفقیت اقتصادی از طریق داشتن نهاد اقتصادی و سیاسی مناسب حاصل می‌شود.^۳

1. Rejection of establishment politics

2. Changing world circumstances

3. As Acemoglu and Robinson (2012)

ولی رکود اقتصادی غرب پس از بحران مالی سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، اختلال اقتصادی در همه‌گیری کووید-۱۹ و عدم توانایی آشکار سیاستمداران در مدیریت این بحران‌ها، ممکن است اعتقاد عمومی به دموکراسی را تضعیف کند. یکی دیگر از منبع‌های احتمالی ناامیدی این است که برخی از مسایل جهانی فراتر از توانایی سیاست ملی رشد کرده است که آن را کنترل کنند و یا در مورد آن تصمیم‌گیری کنند. یکی از آن‌ها تغییر اقلیم است. مردم شکایت می‌کنند که رایدادن برای کاهش دادن کاربن در کشور خود بی‌معناست مگر این که کشورهای دیگر نیز این کار را انجام دهند. امنیت، تروریسم و مهاجرت نیز ممکن است نیازمند راه‌حل‌های هماهنگ بین‌المللی باشد. به‌عنوان مثال، نهادهای بین‌المللی سعی می‌کنند تا خلای این مسایل جهانی را پرکنند، اتحادیه اروپا در زمینه سیاست‌های محیط زیستی پیش‌رو است، محکمه‌های بین‌المللی و بانک مرکزی که سعی در ایجاد هماهنگی برای ثبات اقتصادی دارند. ولی این نهادهای اداری با محدودیت‌های شدیدی مواجه اند. آن‌ها فاقد هویت فرهنگی و زبانی هستند که رای‌دهندگان ممکن است با آن هم‌دردی کنند و ملت‌های تشکیل‌دهنده آن‌ها ممکن است در مورد هدف‌ها و روش‌ها کاملاً اختلاف نظر داشته باشند. بنابراین مردم این نهادها را پاسخ‌گو نمی‌دانند و خواستار قاطعیت ملی بیشتر در این زمینه هستند، چیزی که رهبران پوپولیست از بهره‌برداری مجدد آن بسیار خوشحال می‌شوند.

تغییرها در نظام سیاسی^۱

چالش دیگر این است که افزایش حجم و پیچیدگی تصمیم‌هایی که اکنون از طریق روند سیاسی گرفته می‌شود، سیاست را به فعالیتی برای سیاستمداران حرفه‌ای تبدیل کرده است. شهروندان عادی احساس می‌کنند، نقش کمی دارند و تعداد کمی از کارها را نسبت به کسانی که رای می‌دهند انجام می‌دهند.

1. Changes in the political system

فقط یک اقلیت کوچک به حزب‌ها و گروه‌های کمپاینی متوسل می‌شوند. از آن جایی که حزب‌ها اعضای خود را از دست داده‌اند، به بازاریابی نرم، شخصیت‌ها، حرف‌های سالم و چرخش اعتماد بیش‌تری نشان می‌دهند. این باعث می‌شود که رای‌دهندگان به آن‌ها شک کنند که به آن‌ها دروغ گفته می‌شود.

فناوری مدرن رسانه‌ای ممکن است سیاستمداران را بیش‌تر در معرض دید عموم قرار دهد، ولی تمرکز بیش‌تر رسانه‌ها بر رهبران حزب‌ها است تا به یک عضو عادی پارلمان. وزیران و نخست‌وزیران؛ کسانی که در بحث‌های تلویزیونی ظاهر می‌شوند و تلاش می‌کنند تا جایگاه و اقتدارشان را تقویت بخشیده و کنترل خود را بر حزب‌ها مستحکم کنند. این قدرت بیش‌تر را به قوه مجریه می‌دهد و قدرت نمایندگانی که قرار است آن‌ها را محدود و نظارت کنند، سلب می‌کند. این در حالی‌ست که هزینه بالای انتخابات پول را مهم‌تر ساخته و باعث ایجاد پرسش در ذهن شهروندان در مورد این که چه کسی سیاست‌های شان را حمایت مالی می‌کند، می‌شود. آن‌ها به سیاستمداران رای می‌دهند، فقط برای دیدن این که آن‌ها در شرکتی که می‌خواهند از دانش داخلی آن‌ها در مورد سیستم سیاسی و نظارتی بهره ببرند، نقش خوبی داشته باشند. این تمام ایده‌هایی را تقویت می‌کند که بر اساس آن‌ها سیاستمداران فقط برای خودشان فعالیت می‌کنند. بازهم این چیزی منحصر به دموکراسی نیست، این مسأله به وضوح در دموکراسی دیده می‌شود.

رشد و پیچیدگی دولت‌ها هم‌چنان به معنای این است که بیش‌تر تصمیم‌ها توسط مقام‌ها و متخصصان گرفته می‌شوند تا این که توسط نمایندگان منتخب گرفته شوند. سیاستمداران برای خواندن و درک قانون‌هایی که به آن‌ها سپرده می‌شود، وقت کمی دارند. در واقع، بسیاری از قانون‌هایی که در دموکراسی‌های مدرن تصویب شده اند توسط کارمندان دولتی تدوین می‌شود و چنان پیچیده است که تفسیر آن‌ها نیازمند متخصصان دیگر است.

بنابراین سیاستمداران دوباره با آن مصروف می‌شوند و بسیاری از هیأت‌های متخصصی که برای بررسی قانون‌ها توظیف شده‌اند، از بین‌خبگان دانشگاهی، قاضیان یا کارمندان دولتی انتخاب می‌شوند که آن‌ها حتا نسبت به سیاستمداران از مردم فاصله‌ی بیش‌تر دارند.

تغییرها در رای‌دهندگان^۱

رای‌دهندگان نیز تغییر کرده‌اند. با افزایش ثروت، تحصیلات بیش‌تر و سفر راحت‌تر شده، موانع طبقاتی و طبقه‌ای از بین رفته است. برای افراد خانواده‌های فقیر استفاده از استعدادهای، ثروتمندشدن و حتا مشهورشدن آن‌ها و تغییردادن هنجارهای اقتصادی و سیاسی آسان‌تر شده است. ولی پس از آن افراد در صنعت‌های رو به زوال احساس کم‌ارزش‌بودن و طردشدن می‌کنند و این امر باعث تشویق ملی‌گرایی و پوپولیسم می‌شود. تکنالوژی هم سیاست را دچار تغییر کرده است. به‌عنوان مثال بیش‌تر مردم خبرها را از طریق منبع‌های آنلایین به دست می‌آورند. رسانه‌های اجتماعی برای اقلیت‌ها سهولت ایجا کرده است تا برای شان هم‌فکر پیدا کنند و از هم‌دیگر حمایت کنند، بدون این که نیازی به سیاستمداران داشته باشند. و بسیاری از خدمات (مثل، پخش و نشر، آب و برق، تلفون و حمل‌ونقل) که زمانی فقط توسط نهادهای بزرگ دولتی کنترل شده و توسط سیاستمداران ارایه می‌شدند، اکنون می‌تواند به روش‌های جدید و متنوعی توسط شرکت‌های خصوصی کوچک‌تر و رقیب ارایه شوند.

این نه تنها باعث می‌شود که سیاستمداران کم‌تر با افرادی که از این خدمات مستفید می‌شوند، ارتباط برقرار کنند. هم‌چنین باعث تعجب مردم می‌شود که چرا به جای این که سیاستمداران برای آن‌ها تصمیم بگیرند، نمی‌توانند در خدمات عمومی مثل مکتب‌ها یا حقوق بازنشستگی همان انتخاب را داشته باشند.

1. Changes in the electorate

تغییر سن، تولد نسل در یک جهش اقتصادی در غرب و افزایش تعداد جشن هزار سال در جاهای دیگر، بر نگرش‌ها نیز تاثیر گذاشته است. جوانان شاکی از این اند که نسل قدیمی بر سیاست‌ها مسلط بوده و از آن به خاطر تامین منفعت‌های شان استفاده می‌کنند. بنابراین، نسل‌های قدیمی به خود مزیت‌های سخاوت‌مندانه‌ای مانند حقوق بازنشستگی، بیمه اجتماعی و مراقبت‌های صحتی رایگان داده‌اند که بخشی از آن‌ها از طریق بدهی تامین شده و بخشی از پرداخت آن را به دوش نسل جوان می‌گذارند. این منبع دیگری از ناامیدی در روند سیاسی است.

نتیجه‌گیری

با وجود این همه دلیل‌ها، مردم به طور فزاینده‌ای از سیاستمداران دموکرات خود بیگانه شده‌اند. از همین رو حزب‌های حاشیه‌ای قوت گرفته و افزایش یافته‌اند. نگرانی برای کسانی که از دموکراسی حمایت می‌کنند این است که تحقیر مردم نسبت به طبقه سیاسی کنونی می‌تواند به از بین رفتن اعتقاد به روند دموکراتیک منجر شود. با توجه به مزیت‌های قابل توجه لیبرال دموکراسی، این موردها می‌تواند یک مصیبت جدی باشد. بنابراین مهم است که منبع ناامیدی را بدانیم و به دنبال راه‌هایی برای ارتباط دادن بیش‌تر سیاست‌های دموکراتیک با مردم باشیم.

۱۱. آینده‌ی مشارکت^۱

نوع‌های مشارکت

برخی از مردم تصور می‌کنند که مشکل‌های دموکراسی با شکل‌های جدید مشارکت عمومی قابل حل است. ایده‌آل آن‌ها یک دموکراسی «مشارکتی» است، بیش‌تر مانند معنای قدیمی دموکراسی است، که در آن شهروندان به طور مستقیم در تصمیم‌گیری نقش داشتند. آن‌ها این را در مقابل روش‌های «جمع» امروزی قرار می‌دهند که صرفاً آرای مردم را شمرده و آن‌ها را متعادل می‌کنند.

رای‌گیری اجباری یک پیش‌نهاد است. این فقط به گونه‌ای ضعیف «مشارکتی» است که هیچ‌کس مجبور به انجام کاری بیش از رای دادن نیست، ولی امید این است که باعث افزایش علاقه به بحث عمومی نیز شود. در تعدادی از کشورها به ویژه آسترالیا و هم‌چنان در دموکراسی‌های دیگر مثل اروگوئه، بلجیم و لوکزامبورگ قبلاً رای‌گیری اجباری بوده است. باین حال شواهد اندکی در مورد تاثیر آن بر نتیجه‌ی انتخابات یا کیفیت بحث‌های عمومی وجود دارد.

پیش‌نهاد دیگر دموکراسی مستقیم مانند همه‌پرسی و ابتکارهای رای‌گیری است که به همه حق رای مستقیم در مورد قانون‌گذاری می‌دهد. این هم در جاهای متعدد استفاده شده است. برخی از ایالت‌های ایالات متحده امریکا، نیز همه‌پرسی «وتو» دارند که به رای‌دهندگان اجازه می‌دهند تا قانون‌های غیرمحبوب را رد کنند. کالیفورنیا به شهروندان اجازه می‌دهد که قانون‌ها، حتی اصلاحاتی را در قانون اساسی پیش‌نهاد کنند.

استراتژی سوم، نظرسنجی مشورتی است. یک نمونه نماینده از جامعه برای نظرهای آن‌ها نظرسنجی می‌شود. بعداً آن‌ها در آخر یک هفته در کنار هم دعوت می‌شوند تا در مورد یافته‌ها بحث کنند. خلاصه توضیح‌ها در مورد آن‌ها ارایه می‌شود. آن‌ها موضوع‌ها را بین خود با متخصصان و سیاستمداران به بحث می‌گیرند. بعداً آن‌ها مجدداً مورد نظرسنجی قرار می‌گیرند تا ببینند بحث آگاهانه در مورد یافته‌های نظرسنجی اصلی چه تفاوتی دارد. از همین رو گفته می‌شود که این در واقع قانون‌گذاران را کمک می‌کند تا ارزش‌های واقعی مردم را با دقت بیشتری درک کنند.

یک نوع آن هیأت منصفه شهروندان است، جایی که یک گروه کوچک ولی یک گروه نماینده، به‌طور معمول ۱۲-۱۴ نفر باهم ملاقات می‌کنند، پرسش‌هایی را از شاهدان متخصص مطرح می‌کنند و در مورد مسایل مشوره می‌کنند. نظر این است که یافته‌های آن‌ها بر انتخاب عموم مردم و قانون‌گذاران تاثیر می‌گذارد.

بسیار از مردم طرفدار دموکراسی دیجیتالی هستند. حدود دو سوم افرادی که در صندوق‌های رای، رای نمی‌دهند می‌گویند آن‌ها می‌خواهند به صورت آنلاین اگر بتوانند رای دهند. طرفداران این ایده اشاره می‌کنند که سیستم‌های آنلاین به رای‌دهندگان اجازه می‌دهد قبل از تصمیم‌گیری، اطلاعات دقیق‌تری در باره مسایل و استدلال‌ها به آن‌ها داده شود.

فناوری اطلاعات قبلاً روند دموکراتیک را شکل داده است. استرالیا پیشگام «Mi vote» است که دیدگاه‌های مختلفی را در مورد موضوع‌های اصلی مورد بحث در پارلمان به رای‌دهندگان می‌دهد. آیسلند در سال ۲۰۰۸ اصلاحاتی در قانون اساسی خود آورد. استونیا خود را ملت الکترونیکی می‌داند. سیستم‌های ترجمه و یادگیری ماشینی اکنون امکان بحث و گفت‌وگوهای گسترده‌ای را با مشارکت مردم در سراسر جهان فراهم می‌کند.

اما آیا واقعاً فناوری بحث عمومی آگاهانه را تقویت می‌کند؟ شواهد نشان می‌دهند: در حالی که به افراد دسترسی گسترده‌ای به اطلاعات را می‌دهد و آن‌ها را قادر می‌کند تا در مورد طیف وسیعی از مسایل (نه فقط انتخاب نامزدهای انتخاباتی) رای دهند، آن‌ها از نظر عقلی نادان می‌مانند؛ زیرا وقت آن‌ها کم است و آرای فردی شان هنوز کم حساب می‌شود.

بحث برای مشارکت^۱

یکی از پاسخ‌ها به این مسأله ممکن است سهیم‌ساختن مردم در پروسه تصمیم‌گیری باشد و استدلال‌های دیگری هم در این مورد وجود دارند. بسیاری از مردم سهیم‌ساختن شهروندان را در تصمیم‌های اجتماعی در نفس خود یک امر خوب می‌دانند. این باعث می‌شود تا مردم در مورد مسایل مختلف فکر کنند. این باعث افزایش آگاهی اجتماعی شهروندان می‌شود. داشتن اطلاعات بهتر می‌تواند منجر به انتخاب بهتر شود و این را می‌توان در همه سطوح انجام داد.

دولت‌ها می‌توانند خرد جمعی کشور را در مورد پرسش‌های مهم ملی تحت کنترل قرار دهند، در حالی که مستأجران می‌توانند از همان ایده برای تصمیم‌گیری در مورد نحوه اداره ساختمان خود استفاده کنند. بحث‌های عملی هم در این مورد وجود دارند. روش‌های رای‌گیری به سبک قدیمی باعث می‌شود دموکراسی بیش از حد متمرکز، دست و پاگیرشده و دامنه‌ی محدودی داشته باشد. سیاستمداران نمی‌توانند نظرهای همه را در نظر بگیرند، از این رو این منجر به سیاستی می‌شود که برای بعضی خوب باشد و برای بعضی‌ها هم بد باشد. تصمیم‌گیری‌های غیرمتمرکزتر، دارای روند سریع‌تری بوده و سیاست‌هایی را تولید می‌کند که بیش‌تر مربوط به مردم محلی باشد و بنابراین ثبات بیش‌تری دارند. درحالی‌که سیاست‌ها به سبک قدیمی فقط می‌توانند رای‌دهندگان را به طور دسته‌جمعی با شعارها و سخنرانی‌ها بمباران کنند.

1. Arguments for participation

ولی سیستم‌های آنلاین به آن‌ها امکان دسترسی به کل صفحه‌های اینترنتی مربوط به اطلاعات را می‌دهند. این نوع دموکراسی مشارکتی می‌تواند کنترل حزب‌های مستقر را از بین ببرد، اجازه می‌دهد تا ایده‌های جدید شگوفاً شوند و تغییرها در شرایط اجتماعی به سرعت پیش‌تری عمل کنند.

استدلال‌های عملی علیه مشارکت^۱

منتقدان هنوز قانع نشده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند که تکنیک‌های دموکراسی مستقیم مثل همه‌پرسی یا ابتکارهای رای‌گیری هنوز از رای‌دهندگان می‌خواهد که وقت و تلاش بسیار زیادی را برای یادگیری و بحث و گفت‌وگو درباره مسایل سرمایه‌گذاری کنند، حتی اگر رای فردی آن‌ها هنوز وزن کمی دارد. اگر نمی‌توانیم به انتخاب‌کنندگان به خاطر اتخاذ تصمیم‌های بهتر شان اعتماد کنیم، بهتر است که دولت را به نمایندگان با آگاهی بهتر بسپاریم. رهبر انقلابی فرانسه، ماکس میلیان روبس‌پیر در سال ۱۷۹۴ میلادی نوشت: دموکراسی ایالتی نیست که در آن مردم به طور مداوم جمع شوند و امور عمومی را هدایت کنند. دموکراسی کشوری است که در آن مردم، به‌عنوان حاکم کاری را که می‌توانند انجام دهند و آن چه را نمی‌توانند از طریق نمایندگان خود انجام می‌دهند.^۲

تجربه ایالات متحده نشان می‌دهد که ابتکارهای رای‌گیری عمدتاً توسط حزب‌های سیاسی مستقر هدایت می‌شود، زیرا آن‌ها بیش‌ترین بودجه و ظرفیت تبلیغات را دارند. هم‌چنان، ابتکارهای رای‌گیری اغلب توسط گروه‌های ذی‌نفع که به دنبال بهره‌برداری از مالیات‌دهندگان یا کاهش منفعت‌های رقیب هستند، بدطراحی یا تبلیغ می‌شود. به این معنا که در هر انتخابات می‌بیند تجارت و کاروبار میلیون‌ها دالر را برای مبارزه با پیش‌نهادهای مخرب یا نادرست هدر می‌دهند.

1. *Practical arguments against participation*

2. *Maximilien Robespierre (1794).*

به نظر می‌رسد که همه‌پرسی با دموکراسی نمایندگی مغایرت دارد، هدف کلی این است که انتخاب‌کنندگان اضافی مجبور نیستند با واگذاری وظیفه به نمایندگان خود در باره هر مسأله تصمیم بگیرند. بنابراین همه‌پرسی برای چیست؟ آیا آن‌ها می‌توانند قانون وضع کنند (در این صورت برخی از قانون‌ها بسیار ناسازگار و غیرلیبرال تصویب می‌شوند)؟ آیا آن‌ها نمایندگان را در مورد نحوه رای‌گیری راهنمایی می‌کنند (و اگر نمایندگان به روش دیگری رای دهند چه اتفاقی می‌افتد)؟ یا صرفاً مشورتی هستند (در این صورت، چرا به سادگی به نظرسنجی‌ها اعتماد نمی‌کنیم)؟ اغلب برای این پرسش‌ها، پاسخ روشنی وجود ندارد. اما ممکن نقش دقیق همه‌پرسی در درون دموکراسی نمایندگی مشخص نباشد، ولی ممکن است عمل‌کرد مثبتی داشته باشد. شواهد جمع‌آوری شده توسط جان جی ماتسوساکا دانشمند امریکایی در سال ۲۰۰۴ نشان می‌دهد که همه‌پرسی محلی می‌تواند به حل اختلاف‌های سیاسی و صرفه‌جویی در هزینه مالیات دهندگان کمک کند.^۱

در مورد دموکراسی دیجیتال، منتقدان می‌گویند هنوز توسط حزب‌های مستقر و گروه‌های لابی‌گر با بودجه کافی هدایت می‌شود. برخی از شهروندان، به‌ویژه افراد مسن ممکن است دسترسی کم‌تری به مشارکت آنلاین داشته باشند و این خود مفهوم برابری سیاسی را تضعیف می‌کند. در مورد سیستم‌های مشورتی، منتقدان مانند جیسون برنان در سال ۲۰۱۶ اظهار داشت که آن‌ها تصمیم‌های بدتری نسبت به روش‌های متداول جمعی می‌گیرند. گروه‌های مشورتی تمایل به تقویت خرد دریافتی دارند، نه به کشف ایده‌های جدید. شرکت‌کنندگان به راحتی توسط افراد زورگو و دارای دیدگاه‌های قوی رهبری می‌شوند. از نظر تیوری مجریان مستقل باید بتوانند این مسأله را اصلاح کنند، ولی قطعاً احتمال دارد که آن‌ها تعصبات خودشان را در بحث وارد کنند.

1. John G. Matsusaka (2004)

از طرف دیگر، برخی از افراد با دیدگاه‌های غیر مدرن ممکن است از بیان آن‌ها در برابر بیگانه‌ها خجالت بکشند، هرچند کاملاً مایل اند آن‌ها را به صورت ناشناس در غرفه رای‌گیری بیان کنند. بنابراین دو باره، گروه‌های مشورتی تمایل به نتیجه‌گیری متعارف و مرکزگرایانه دارند که این نمایان‌گر گسترش کامل افکار عمومی نیست.

اصولاً بر خلاف مشارکت^۱

منتقدان استدلال می‌کنند که مشارکت از طریق کانال‌های رسمی، دموکراتیک‌تر از آن چه قبلاً وجود داشت؛ نیست. شهروندان در حال حاضر به گونه مستقیم و تعدادی زیاد آن‌ها از طریق رسانه‌های اجتماعی و سایر رسانه‌ها، ارتباط برقرار می‌کنند، این نوع مشارکت نسبت به مشارکت نمایندگان شهروندان؛ سریع‌تر و گسترده‌تر است. مشخص نیست که روش‌های مشارکت رسمی‌تر در واقع به آموزش و روشن‌گری رای‌دهندگان کمک می‌کنند یا خیر. به‌عنوان مثال به نظر نمی‌رسد که رای‌گیری اجباری باعث افزایش دانش شهروندان در مورد مسایل سیاسی یا تغییر نتیجه‌ی انتخابات شود. به هر صورت، منتقدان ادامه می‌دهند که مشکل، عدم فهم و دانایی نیست؛ بلکه مشکل نبود انگیزه است. رای‌دهندگان هر روز توسط اطلاعات بمباران می‌شوند، ولی آن‌ها آن را نادیده می‌گیرند، به خاطری که آن‌ها مصروفیت مهم‌تر از آن دارند که به آن فکر کنند. تمایل مردم در مورد این که در این عرصه مشارکت داشته باشند متفاوت است.

فقط تعدادی کمی از افراد به حزب‌ها می‌پیوندند، بیانیه می‌دهند، در جلسه‌ها شرکت می‌کنند و یا در برخی از موردها کمک مالی می‌کنند. پس چرا تصور کنیم که اگر فرصت داده شود، همه می‌خواهند در مورد مسایل عمومی فکر کنند؟ ممکن بیش‌تر مردم در این مورد فکر نکنند.

1. Against participation in principle

منتقدان نتیجه‌گیری می‌کنند که مشارکت از طریق ترتیبات رسمی به سادگی برای اکثر مردم مفید نیست. آن‌ها به این مسأله ارزش و بها قایل نشده و از آن استفاده عقلانی نخواهند کرد. این روند در نفس خود بهتر یا دموکراتیک تر از چیزی که در حال حاضر داریم، نیست.

آیا واقعاً دموکراسی بیش تر می‌خواهیم؟

برنان می‌گوید دلیل‌های قوی وجود دارند که چرا دموکراسی مشارکتی نتایج بدتر در پی دارد. می‌دانیم که رای‌دهندگان نسبت به امور عمومی بی‌اطلاع‌اند، این ایده که مشارکت می‌تواند آن‌ها را به متخصصان سیاست تبدیل کند، یک ایده پوچ و بی‌معنا است. حتا نمیتوان آن‌ها را به‌عنوان آمانورهای شایسته درآورد و حتا برای این کار تلاش نمی‌کنند.

موردهای دیگر مثل کار، خانه، خانواده و سرگرمی‌ها برای آن‌ها ضروری‌تری و مهم‌تر است نسبت به امور عمومی. از این رو دخیل‌کردن آن‌ها در امور سیاسی به صورت مثبت برای آن‌ها مضر است. این در واقع وقت آن‌ها را از کاری که برای آن ارزش قایل‌اند و می‌خواهند انجام دهند می‌گیرد و به کاری که مایل به انجام آن نیستند، معطوف می‌دارد. و به هر حال آیا سیاست باید چنین بخش بزرگی از زندگی ما باشد؟ به نظر نمی‌رسد که این باعث افزایش آگاهی اجتماعی و اخلاقی شهروندان شود، بلکه این احتمال وجود دارد که آن‌ها را فاسد بکند. فریب قدرت سیاسی و هم‌چنان احتمال تحمیل نظرهای خود بر زندگی دیگران را بخورد. هدف اصلی لیبرال دموکراسی این است که چنین قدرت را محدود کرده و از این طریق جلو سوء استفاده و بهره‌برداری مقام‌ها را از دیگران بگیرند. ولی هرچه بیش تر تصمیم‌گیری جمعی که دموکراسی مشارکتی نامیده می‌شود، مشروعیت داده شود، این امر آسان‌تر می‌شود و مقاومت در برابر این تصمیم را برای اقلیت‌ها دشوارتر می‌کند. بنابراین، چرا بسیاری از فعالان سیاسی این قدر مشتاق دموکراسی بیش تر و عمیق تر هستند؟

شاید آن‌ها واقعاً معتقد باشند که این منجر به تقویت ارزش‌های مهمی مثل برابری سیاسی، یا شفافیت بیش‌تر، یا اعتدالی اخلاقی می‌شود، یا قدرت را از خودی‌های سیاسی می‌گیرد. ولی ممکن توضیح‌های خیرخواهانه‌ای کم‌تری در این مورد موجود باشد. شاید آن‌ها به سادگی می‌خواهند تصمیم‌گیری‌های جمعی را قانونی و گسترش دهند، زیرا فکر می‌کنند این یک روش بهتر برای اداره جامعه نسبت به تصمیم‌گیری انفرادی است. شاید آن‌ها تشخیص دهند که رای‌دهندگان بیش‌تر از نمایندگان منتخب خود مداخله‌گر هستند. یا شاید فکر کنند که یک دولت مداخله‌گر شغل و جایگاه بیش‌تری را برای روشن‌فکرانی مثل خودشان فراهم می‌کند.

نظریه دموکراسی محدود^۱

اگر رای‌دهندگان واقعاً غیرمنطقی، ناآگاه، قبیله‌ای و علاقه‌مند خود هستند، پرسش اصلی این نیست که چگونه آن‌ها را تغییر دهیم (به نظر می‌رسد یک امید فراموش شده است)، بلکه این که چرا آن‌ها باید اصلاً بر دیگران قدرت داشته باشند. این یک استدلال است نه برای دموکراسی بیش‌تر، بلکه برای دموکراسی محدودتر، برای دولت محدودتر که تصمیم‌هایی را که می‌توانیم برای خود بگیریم غصب نمی‌کند بلکه برنقش اصلی آن در حمایت از حقوق، آزادی‌ها و امنیت ما متمرکز است.

دیدگاه لیبرال دموکراسی این است که ما آن را برای محافظت از خود ایجاد کرده‌ایم نه برای کنترل خود. این مکانیزم برای اجازه دادن به اکثریت برای اداره بخش‌های بزرگی از زندگی همه افراد نیست. این صرف روشی برای انتخاب نمایندگان است که ممکن در تصمیم‌گیری‌های معدودی که باید به طور مشترک گرفته شوند، اطلاعات بهتر، علاقه و توانایی بیش‌تر داشته باشند. به جای تلاش برای ساختن رای‌دهندگان چیزی که آن‌ها هیچ آرزویی برای بودن ندارند، بهتر است نهادهایی ساخته شود تا بهترین حکومت را براساس آرای رای‌دهندگان همان‌گونه که هستند، ایجاد کند.

1. The idea of limited democracy

۱۲. دموکراسی و مرزها^۱

سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ میلادی؛ دولت خودکامه را در حالت تدافعی قرار داد. واقعیت شوم اتحاد جماهیر شوروی برملا شد و به طور کلی رژیم‌های استبدادی مشروعیت خود را از دست دادند. به نظر می‌رسید که دموکراسی تنها گزینه‌ی بدیل باشد. جنبش‌های اصلاحات از طریق اروپای شرقی، امریکای لاتین، افریقا (به‌ویژه با پایان یافتن آپارتاید در سال ۱۹۹۴)، آسیای جنوبی، آسیای جنوب شرقی، حتا برای مدتی در چین گسترش یافت و بیش‌تر کشورها به‌عنوان کشورهای آزاد در شاخص‌های بین‌المللی معرفی شدند.

فرانسیس فوکویاما، دانشمند سیاسی امریکایی در سال ۱۹۹۲م حتا از «پایان تاریخ» صحبت کرد، جهانی که لیبرال دموکراسی در همه جا پیروز شده بود. سیاستمداران غربی وظیفه‌ی خود دانستند که با گسترش دموکراسی در سراسر جهان، این چشم‌انداز را محقق کنند. دیکتاتورها با چالش مواجه شدند. کمک خارجی و معامله‌های تجارتي شرایطی را برای کشورها ایجاد کردند تا فساد را از بین ببرند، حکومت‌های شان را اصلاح کنند و نهادهای دموکراتیک را قبول کنند.

ایجاد و بازتولید لیبرال دموکراسی خیلی هم آسان نیست. آنتونی کینیدی در سال ۱۹۹۹م در دادگاه عالی ایالات متحده اظهار داشت^۲: دموکراسی چیزی است که شما باید به تمام نسل‌ها بیاموزانید. دموکراسی باید آموزش داده شود. در واقع، برای یادگیری برخی از نخستین دموکراسی‌های مدرن؛ قرن‌ها درگیری و خون‌ریزی لازم بود. امروزه، باوجود بسیاری از نمونه‌های مفید دموکراسی، دموکراسی‌های جدید می‌تواند با سرعت و به صورت صلح‌آمیز برقرار شود.

1. *Democracy and borders*

2. *Anthony Kennedy (1999)*

تا هنوز این مانع‌ها موجود اند. دموکراسی برای کارکردن و دستیابی به مزیت‌های آن، به شهروندانی نیاز دارد که آن را قبول کنند، درک کنند، برای آن ارزش قابل شوند و به آن احترام بگذارند. ولی مردمی که تحت حاکمیت حکومت‌های استبدادی زندگی کرده‌اند، اغلب از دموکراسی هراس دارند و آن را بد می‌فهمند. گاهی وقت‌ها، دیکتاتورهای مثل حسنی مبارک مصر و سایر کشورهای خاورمیانه و افریقای شمالی با رژیم‌های دموکراتیک جای‌گزین شده‌اند که از برخی جهت‌ها کم‌تر لیبرال هستند، زیرا انقلابی‌هایی که به آن‌ها برای مقامی رای داده می‌شود، تصور می‌کنند که اکثریت به آن‌ها قدرت مطلق می‌دهد. با قبولی تله‌های دموکراسی، حتا آن‌ها از اصل‌های آن سوء استفاده می‌کنند، آن‌ها ادعای مشروعیت بین‌المللی می‌کنند که یک امر ناشایسته است. در جاهای دیگر، دیکتاتورهای مثل یوسیپ تیتو در یوگسلاویا موفق به سرکوب درگیری بین گروه‌های ملی، مذهبی یا قومی در کشورشان شد، فقط برای این که یک جنگ عمیقاً مخرب پس از برکناری آن‌ها آغاز شود. این نشان می‌دهد که هراس مردم از گذار از خودکامگی به دموکراسی، قابل توجیه است.

اشتباه‌های غرب

دموکراسی به سادگی نمی‌تواند در خاک جدیدی کشت شود و توقع برود که به خودی خود رشد کند. درخت دموکراسی نیازمند زرع و مراقبت است. هم‌چنان دموکراسی نمی‌تواند رفاه، حقوق، آزادی و برابری را به کشورهای بیگانه به ارمغان بیاورد که این چیزها در آن‌جا ناشناخته شده و بیگانه باشند. متأسفانه سیاست‌مداران غربی معتقد بودند که می‌توانند همه‌ی آن‌ها را حتا بیش‌تر به دست می‌آورند و به خاطر می‌کنند که آن‌ها فکر می‌کردند دموکراسی آزادی و رفاه ایجاد می‌کند (در حقیقت، ارزش‌های لیبرالی است که این چیزها را تولید می‌کند) آن‌ها فکر می‌کردند که کشورهای فقیرتر، بدون دیکتاتوری، با اشتیاق نهادهای دموکراتیک خود را ایجاد خواهند کرد.

ولی غربی‌ها آن قدر با نهادهای لیبرال و دموکراتیک زندگی کرده‌اند که آن‌ها را مسلم و تضمین شده می‌دانند. آن‌ها تصور می‌کنند که عدالت، حاکمیت قانون، اعتماد و صداقت در همه جا وجود دارد، یا رفع سرکوب دوباره به زندگی انسان‌ها باز می‌گردد. آن‌ها فرض می‌کنند که همه کشورها دارای یک حس عمومی ملی و یک طبقه تحصیل کرده متوسط لیبرال که اصلاحات دموکراتیک را می‌فهمند و محقق می‌کنند، هستند.

با وجود این کشورهایی که تحت حاکمیت حکومت‌های استبدادی قرن‌ها زندگی کرده‌اند، هیچ یکی از این چیزها را ندارند و نه مفهوم روشن و واضح از آن‌ها دارند. در این گونه کشورها ممکن نفرت عمیق وجود داشته باشد و اعتماد چندانی بین قوم‌ها یا گروه‌های دیگر وجود نداشته باشد. مردم ممکن معتقد باشند که یک کشور بدون یک رهبری استبدادی نمی‌تواند کار کند. آن‌ها ممکن است دموکراسی‌های مستقر را ضعیف، میان‌خالی و ناسازگار بدانند. آن‌ها ممکن است ثبات را بر آزادی، سنت را بر رفاه و دین را بر قانون ترجیح دهند. رایان مورفی در سال ۲۰۱۸ نشان داده است که با در نظر گرفتن همه عامل‌های دیگر، خودکامگی در واقع به نتیجه‌ی بهتر حکمرانی منجر نمی‌شود. ولی متقاعد کردن جهان به مزیت‌های دموکراسی شاید آسان نباشد.^۱

مشکل‌های دموکراسی‌های نوظهور^۲

در حقیقت، هنگامی که کشورها با تله‌های دموکراسی مثل پارلمان، انتخابات و محکمه‌ها موافقت می‌کنند، هنوز ممکن است با واقعیت آن موافقت نکنند. ممکن حاکمیت قانون وجود نداشته باشد. محکمه‌ها ممکن فاسد باشند. حقوق افراد ممکن مصون نبوده و یا حقوق برخی از افراد محدود باشد.

1. Ryan Murphy (2018)

2. *Problems of emergent democracies*

تطابق مذهبی ممکن است آزادی فردی را سرکوب کند. انتخابات ممکن است ساختگی باشد، بدون این که نامزدها به صورت واقعی انتخاب شوند و آرای شهروندان به‌طور عادلانه شمرده نمی‌شوند. پارلمان ممکن است تحت سلطه یک حزب باشد. برندگان انتخابات ممکن است از اختیارهای دموکراتیک خود استفاده کنند و مخالفان خود را مورد اذیت و آزار قرار دهند و ممکن است هیچ احساس مشترک ملیت وجود نداشته باشد. درگیری‌های قومی، قبیله‌ای، فرهنگی، عقیدتی یا مذهبی ممکن باعث ایجاد تلخی و تفرقه پایدار شود. دشمنی با حزب‌ها ممکن است، دولتی ضعیف و ناکارآمدی را ایجاد کند. بعضی وقت‌ها تنها کسانی که از اقتدار و احترام برخوردارند با جنگ‌سالاران مخالفت می‌کنند. مردم ممکن است قدرت نظامی را تنها راه برای ایجاد ثبات در امور ببینند؛ یا در صورت لزوم ایدئولوژی مذهبی یا سیاسی خود را بر دیگران تحمیل کنند. بنابراین، یک دولت نظامی قدرتمند می‌تواند محبوبیت بیش‌تری نسبت به هرگونه ایده آزاد و دموکراتیک کسب کند. در عین حال، افراط‌گرایان مذهبی و سیاسی ممکن است مخالفان خود را شرورتر از کسانی بدانند که مالیات پرداخت نمی‌کنند، لیبرال دموکراسی را مخالف اصول آن‌ها میدانند؛ زیرا سبک‌های زندگی جای‌گزین را تحمل می‌کنند. هرگاه چنین افراطیان بخواهند از تروریسم یا قدرت نظامی پیش‌برد چشم‌انداز خود استفاده کنند، دیر نمی‌پاید که نهادهای اولیه یک دموکراسی نوظهور زیرپا گذاشته شوند.

تلاش‌های ناموفق برای تحمیل ارزش‌های دموکراتیک^۱

اگرچه چشم‌انداز استقرار لیبرال دموکراسی در جاهایی با مشکل‌های از این دست امیدوار کننده نیست، ولی بسیاری از دولت‌های غربی مشتاقانه تلاش کرده‌اند و معتقد اند که دموکراسی بهترین راه حل است. آن‌ها معتقد اند که دموکراسی باعث تقویت صلح، آزادی و رفاه می‌شود و از دیگران می‌خواهند که از این مزیت‌ها لذت ببرند.

1. Failed attempts to impose democratic values

آن‌ها ممکن است نهادهای دموکراتیک، مانند انتخابات آزاد و حق رای جهانی را راهی برای پیش‌برد اصلاحات سیاسی و اجتماعی بدانند. آن‌ها معتقد اند که دموکراسی در ذات خود یک امر ایده‌آل و مطلوب است و اصل‌های مهمی مانند کرامت انسانی و برابری سیاسی را بیان می‌کند. با وجود این، تلاش آن‌ها برای صادر کردن دموکراسی در سایر کشورها از موفقیت محدودی برخوردار بوده و اغلب کاملاً بی‌نتیجه بوده است. به گونه‌ی نمونه، جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ با هدف از بین بردن دیکتاتوری مستبد آغاز شد. به نظر می‌رسید که این فرض وجود دارد که هرگاه این اتفاق افتاد، ایده‌ها، اصل‌ها و نهادهای لیبرال دموکراسی دوباره به زندگی شهروندان باز می‌گردد. ولی این امر بسیار خوش‌بینانه ثابت شد. با تاسف که حذف سیستماتیک وفاداران رژیم باعث شد که نهادهای اصلی (پولیس، محکمه‌ها، اداره‌های ملکی) بی‌رهبر شوند و هرج‌ومرج ایجاد شود، اعتماد از بین برود و مطرح کردن اصلاحات دموکراتیک دشوارتر شود.

سازمان‌های بین‌المللی^۱

آیا سازمان‌های بین‌المللی، مانند سازمان ملل، توانسته‌اند کار بهتری برای حرکت جهان به سوی دموکراسی انجام دهند؟ دلیل‌های زیادی برای تردید در مورد این ایده وجود دارد.

اول، نهادهای بین‌المللی مثل بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول اغلب به عنوان استعمارگر نو در نظر گرفته می‌شوند و با استفاده از ثروت خود مفهوم خاص از حکومت را بر دیگران تحمیل می‌کنند. به‌عنوان مثال، آن‌ها ممکن است به کشورهای که با دیدگاه آن‌ها در حوزه مسؤولیت عمومی مطابقت ندارد، کمک مالی نکنند.

1. International institutions

دوم، بسیاری از نهادهای بین‌المللی مایل به قدرتهای بزرگ‌تر و یا قدیمی دنیا هستند. به‌عنوان مثال چین، فرانسه، روسیه، انگلستان و ایالات متحده بر هر قطع‌نامه اساسی سازمان ملل حق وتو دارند. در حالی که جاپان، آلمان و هندوستان از نظر اقتصادی بزرگ‌تر از انگلستان و فرانسه هستند. سوم، بسیاری از مردم این پرسش را می‌پرسند که آیا سازمان ملل متحد می‌تواند نیروی قابل اعتماد برای لیبرال دموکراسی باشد، در حالی که شورای حقوق بشر این سازمان شامل کشورهای مثل کنگو و اریتره (کشوری واقع در شرق آفریقا و غرب دریای سرخ) است که در شاخص‌های آزادی بین‌المللی امتیاز و جایگاه بدی دارند.

چهارمین انتقاد این است که نهادهای بین‌المللی نماینده دولت‌ها هستند نه نماینده مردم. اغلب مردم این دولت از این‌ها منتفر اند. با این حال نمایندگان آن‌ها تصمیم دارند برای کل کشور صحبت کنند. نهادهایی که از این دست تشکیل شده‌اند بعید به نظر می‌رسد که محرک قابل اعتماد برای اصلاحات دموکراتیک باشند.

دموکراسی جهانی^۱

حداقل برای یک قرن، آرمان گرایان آرزوی ایجاد یک حکومت دموکراتیک را داشتند. این نیز مشکل‌های شدید دارد. اول، بعید است که دموکراسی در سطح جهانی کارساز باشد. چگونه ممکن است که یک جمعیت ۷۸۰۰ میلیونی به صورت واقعی در یک روند انتخابات جهانی شرکت کنند؟ چگونه می‌توانیم یک حکومت جهانی را تشکیل دهیم که به صورت منصفانه نماینده همه باشد، بدون این که قدرتهای بزرگ اقتصادی یا جمعیت زیادی کنترل آن را در دست بگیرند؟ و باتوجه به تفاوت در فکر، فرهنگ، تاریخ، پیوندهای تجارتی، وابستگی‌ها و چشم‌انداز، و یا به هر صورت چگونه یک فرد می‌تواند نماینده کل جهان باشد؟

1. World democracy

حتا تلاش‌های محدودی که برای ایجاد یک حکومت فراملی صورت گرفته هم دشوار بود. به‌عنوان مثال، نزدیک به سی کشور در پارلمان اتحادیه اروپا نمایندگی دارند. این یک انتخاب مردمی است، ولی با حضور ملت‌ها و حزب‌های بیش‌تر و منفعتهای مختلف ملی بیش‌تر در بازی، از قدرت بسیار کمی برخوردار اند. منتقدان از نقص دموکراسی شاکی اند، ولی دشوار است که ببینیم چگونه می‌توان دموکراسی را ساخت که فراتر از کشورهای ملی کار کند.

دوم، هرچه نهادها بزرگ‌تر شوند، شفاف‌سازی و پاسخ‌دهی آن‌ها در برابر کسانی که گویا نمایندگی آن‌ها را دارند، دشوارتر می‌شود. فاصله با حکومت جهانی اعم از فاصله فیزیکی و مجازی بین حکومت و مردم، به علاوه تنوع زبانی و دیدگاه‌های بین‌المللی، به سادگی بیش از حد بزرگ هستند تا بتوان نمایندگی واقعی، بررسی دقیق یا حتا ارتباطات را امکان‌پذیر ساخت. رای‌دهندگان حتا از چنین نهادی نسبت به دولت داخلی خود بیگانه‌تر اند. هم‌چنان به یاد داشته باشیم که نظام‌های حقوقی کشورها متفاوت اند. آن‌هایی که طی قرن‌ها توسعه یافته اند، ریشه عمیقی دارند و منعکس‌کننده‌ی شرایط مختلف تاریخی، فرهنگی، زبانی و اجتماعی هستند. آن‌ها از مفروضات مختلف شروع می‌کنند و روی اصل‌های مختلف کار می‌کنند. آن‌ها حتا دیدگاه‌های متمایز و مخالف قانون و عدالت را دربر می‌گیرند. خوش‌بینانه است باور کنیم که چنین اختلاف‌هایی می‌توانند نادیده گرفته شوند و چنین نظام‌های متنوع با هم هماهنگ شوند. ولی دموکراسی می‌تواند فقط بر مبنای توافق روی حاکمیت قانون وجود داشته باشد.

یک نظام برای گروه‌های کوچک^۱

دموکراسی در بین گروه‌های کوچک به راحتی کار می‌کند. در کشورهای کوچک، احتمالاً ارزش‌های مشترک، شبکه‌های قوی روابط میان فردی، احساس تعلق متقابل و اعتماد بیش‌تر وجود دارد. در جوامع بزرگ‌تر که ممکن است گروه‌های مختلف با ارزش‌های مختلفی وجود داشته باشند و در آن‌جا مردم یک‌دیگر را از نزدیک نشناسند، دستیابی به اعتماد دشوارتر خواهد بود.

با وجود این اعتماد در جوامع بزرگ‌تر و دموکراسی‌های مبتنی بر آن نیز قابل دستیابی است، حتی اگر همان‌طور که وینسنت استروم در سال ۱۹۹۷ توضیح داد، این روند ممکن است دشوار باشد و مدت زمان زیادی را دربر گیرد.^۲ هم‌چنان ممکن است ترتیبات خاصی برای کارکرد نهادهای دموکراتیک فراهم شود. به‌عنوان مثال کشورهایی که اختلاف‌های شدیدی دارند، مانند ترکیبی از قوم‌ها یا زبان‌های مختلف، ممکن سیستم‌های فدرالی را توسعه دهند که میزان تصمیم‌گیری به طور مرکزی را محدود کند. سوئیس و کانادا نمونه‌ای از آن هستند. هم‌چنین ممکن است مهم باشد که بزرگ‌ترین کشورهای دموکراتیک از نظر مساحت (به عنوان مثال، کانادا، ایالات متحده، استرالیا و هند) از سیستم‌های فدرالی استفاده می‌کنند.

اما نمونه‌های زیادی در سراسر جهان وجود دارند که دولت‌های دموکراتیک را در مایوس‌کننده‌ترین جاها ایجاد کرده‌اند. دیگرانی که به دنبال مزیت‌های دموکراسی‌اند؛ گزینه‌های زیادی برای الگوبرداری و اصلاح وضعیت شان دارند. شاید آسان نباشد، ولی (علی‌رغم شکایت آن‌ها از سیاست‌مداران) بیش‌تر افرادی که در دموکراسی‌های نسبتاً لیبرال زندگی می‌کنند، هنوز هم استدلال می‌کنند که قطعاً دموکراسی ارزش تلاش را دارد.

1. A system for small groups

2. Vincent Ostrom (1997)

۱۳. درس‌هایی از تجربه^۱

آیا ما واقعاً دموکراسی می‌خواهیم؟

دانشمند علوم سیاسی از کانادا به نام سی.بی مکفرسون^۲، در سال ۱۹۶۶ نوشت که دموکراسی به عنوان یک کلمه به صورت بد مورد استفاده قرار گرفته است. همه می‌دانستند که دموکراسی به معنای اصلی حاکمیت توسط مردم یا دولت مطابق با خواست مردم، یک کار بد خواهد بود، این برای آزادی فرد مهلک خواهد بود. پس از آن در طول ۵۰ سال دموکراسی به یک امر خوبی مبدل شد.

دموکراسی ممکن است یک ایده مشهور باشد، ولی فهم و عملی کردن آن، نسبت به آن چه مردم تصور می‌کنند دشوارتر است. دموکراسی مبتنی بر فرهنگ احترام به حقوق افراد، حاکمیت قانون، تحمل، نهادهای مورد اعتماد که خو گرفتن با همه این‌ها زمان‌بر است، بناء شده است. به همین دلیل تلاش برای آوردن دموکراسی به فرهنگ‌های دیگر (مانند رژیم‌های پسا دیکتاتوری در افریقای شمالی، خاورمیانه و آسیا) اغلب به فاجعه منتهی شده است و فقط باعث ایجاد نوع دیگری از استبداد اکثریت‌ها، ایدلوژی‌ها، یا از مذهب ارتدوکس شده است. مردم دموکراسی را، نوعی حکومت ایده‌آل مردم توسط مردم و برای مردم تصور می‌کنند، همان‌گونه که ابراهام لینکلن در سال ۱۸۶۳ در شهر گیتسبرگ مطرح کرد. ولی دموکراسی مدرن این‌گونه نیست، زیرا در دموکراسی مدرن مردم فقط نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند و بعداً آن‌ها به نمایندگی از مردم تصمیم می‌گیرند. اگر شما طرف بازنده باشید، قبولی حکومت برای شما دشوار است. دقیقاً مردم چه کسانی اند؟ برای این که زنان حق رای را به دست بیاورند، قرن‌ها طول کشید، و بعضی کشورها میان گروه‌های مختلف نژادی تقسیم شدند.

1. *The lessons of experience*

2. C. B. Macpherson (1966).

پرسش عمیق‌تر فلسفی این است که اکثریت کدام حقوق را می‌تواند داشته باشند تا در هر حالت بالای اقلیت حکومت کنند. دموکراسی منجر به تقویت ارزش‌هایی چون، برابری سیاسی، همه شمولبودن حکومت، پاسخ‌دهی و مشارکت اجتماعی می‌شود. رمان‌نویس انگلیسی به نام ای.ام. فاستر در سال ۱۹۵۱ دو چیز تشویق‌کننده را به دموکراسی نسبت داد، یکی این که دموکراسی تنوع را اجازه می‌دهد و دوم این که دموکراسی انتفاد و نقد را اجازه می‌دهد، ولی حتی اگر دموکراسی در نفس خود یک امر خوب باشد، کافی نیست. نیاز است که دموکراسی نتیجه‌های خوب را هم ارائه کند. ما در صورتی می‌توانیم دموکراسی را توجیه کنیم که کارایی داشته باشد.^۱

چه چیز دموکراسی را توجیه می‌کند؟

اقتصاددان سیاسی اتریشی در قرن بیستم ژوزف شومپیتر در سال ۱۹۴۲، مشاهده کرد که توده‌ها در قرون وسطی ممکن است به آتشزدن جادوگران رای داده باشند.^۲ حتی امروز موردهایی وجود دارد که از دید اکثریت کاملاً قابل قبول اند برای اذیت‌کردن اقلیتی که با آن مخالف اند. هرچند ما نباید تصور کنیم که اکثریت صلاحیت و اقتدار مطلق دارند تا بر دیگران حکمرانی کنند و یا این که تصمیم‌های اکثریت به صورت خودکار درست و عادلانه است. با تجربه این گزینه‌ها، جمعیت‌های تحصیل کرده، روشن‌فکر و لیبرال امروز به این نتیجه رسیده اند که حکومت اکثریت یک ارزش بشری و انسانی نیست. موردهایی چون هم‌دیگرپذیری و احترام به حق حیات دیگران بالاتر از آن است. اگر دموکراسی برای دادن قدرت کنترل نشده به اکثریت وجود نداشته باشد، با چه معیاری می‌توان قضاوت کرد که آیا دموکراسی کارایی دارد یا خیر؟

1. E. M. Forster (1951)

1. Joseph Schumpeter (1942)

احتمال‌های زیادی وجود دارند، به عنوان مثال ممکن است دموکراسی منجر به کاهش تعارض شود و اجازه دهد که قدرت به صورت صلح‌آمیز منتقل شود و یا این که تصمیم‌هایی که از دموکراسی ناشی می‌شود دوراندیش، با تمرکز بیش‌تر و مؤثر باشد.

یک دموکراسی پایدار چگونه به نظر می‌رسد؟

برای این که دموکراسی دوام و کارایی داشته باشد، باید بر هدف‌های اصلی خود تمرکز داشته باشد که از نظر لیبرال به معنای حفظ حقوق افراد، کاهش زورگویی و تصمیم‌گیری درباره چند مورد (و فقط آن چیزها)، که باید تصمیم گرفته شود و فقط به صورت جمعی، دموکراسی باید حقوق افراد را در اولویت قرار دهد و آن‌ها را برای محافظت از افراد در برابر زورگویی، توسط دیگران یا توسط دولت ضروری بداند. بدون چنین ویژگی‌هایی، احتمالاً دموکراسی‌ها مدت زیادی دوام نخواهند داشت.

از این رو حداقل نهادهایی وجود دارند که به تداوم دموکراسی به صورت منطقی کمک می‌کنند. بنابراین نیاز است که قاعده‌های الزام‌آوری وجود داشته باشند تا قدرت اکثریت رای‌دهندگان و نمایندگان آن‌ها را محدود کنند. انتخابات باید آزاد، عادلانه و رقابتی باشد تا مجموعه انتخاب‌های حقیقی را برای رای‌دهندگان فراهم کند. باید حمایت گسترده‌ای از آزادی‌های مدنی، مطبوعات آزاد، آزادی بیان و اجتماع‌های آزاد بدون تهدید و هراس مقام‌ها وجود داشته باشد. هیچ قدرت نظامی، سلطنتی یا ارتدوکسی مذهبی برای نادیده گرفتن گزینه‌های مردم و قانون‌گذاران، وجود نداشته باشد. امروز حق رای کامل برای بزرگسالان امر اساسی تلقی می‌شود و ساختن یک دموکراسی بدون آن دشوار است. با این حال رای‌دهندگان گاهی تصمیم‌های فاجعه‌باری می‌گیرند، به عنوان مثال، آن‌ها در سال ۱۹۳۲ نازی‌ها را به بزرگ‌ترین حزب در آلمان رایش‌تاک مبدل کردند. حتی در لیبرال‌ترین کشورها، رای‌دهندگان همیشه برای کسانی رای نمی‌دهند.

که بهترین آدم‌ها برای کشور اند، بلکه برای کسانی رای می‌دهند که برای خود آن‌ها بهتر باشند. بسیاری از رای‌دهندگان نیز برای امرار معاش به دولت وابسته هستند، که قطعاً این انتخاب‌های رای‌دهندگان را متاثر می‌کند. بعضی از رای‌دهندگان ممکن است توانایی و شایستگی این را نداشته باشند که یک انتخاب منطقی و معقول داشته باشند. جیسون برنان می‌گوید ما نخواهیم اجازه داد که متخصصان ناشایسته در مورد آزادی مردم تصمیم بگیرند، بنابراین چرا رای‌دهندگان ناشایسته را اجازه دهیم که آزادی همه را سلب کنند؟ ولی پس از آن هیچ راهی عینی و بحث برانگیز برای حل مسأله شایستگی رای‌دهندگان وجود ندارد. ما فقط امید داریم که دموکراسی به قدر کافی قوی است که اشتباه‌های شان را اصلاح کند.^۱

جان آدامز دومین رییس جمهور امریکا نوشت که هرگز دموکراسی وجود ندارد که در عمر خود مرتکب خودکشی نشده باشد. به صورت متناقض اگر مردم در ترک آن آزاد باشند، دموکراسی قوی‌ترین است. رای دادن با پاهای خود پیام قدرت‌مندتری نسبت به صرف اقدام به رای را به مقام‌ها می‌رساند. همان‌گون که جیمی لیمکی در سال ۲۰۱۶ اظهار داشت اگر حکومت به منفعت مردم کار کند، احتمال دوام آن بیش‌تر است؛ ولی اگر برعکس کار کند، مردم حکومت را رها می‌کنند و فشار قوی‌تری ممکن است وارد شود تا اصلاحات به میان آیند. سیستم‌های فدرال ممکن است راحت‌ترین راه فرار را فراهم کنند، زیرا افراد می‌توانند با مشکل کمی بین ولایت‌های مختلف با سیستم‌های مختلف دولتی حرکت کنند. ولی امروز مهاجرت بین‌المللی یک گزینه رو به رشد است.

سیستم‌های جایگزین دموکراتیک^۲

دموکراسی ممکن است مشکل‌هایی داشته باشد؛ ولی آن‌ها به صورت خودکار با داشتن دموکراسی بیش‌تر حل نمی‌شوند.

1. Jason Brennan (2016)

2. Alternative democratic systems

رای‌دادن مستقیم به قانون‌ها در همه‌پرسی‌ها و ابتکارهای رای‌گیری می‌تواند منجر به نتیجه‌های عوام‌فریبانه و متناقض شوند، در حالی که سیستم‌های مشورتی و رای‌گیری آنلاین فقط می‌تواند نقص‌های موجود را تقویت کند. موردهای عملی نیز وجود دارند، مردم عادی وقت و علاقه‌ای ندارند که در مورد پالیسی‌ها نظر مشورتی بدهند. این بدین معناست که سیاست‌گذاری و یا پالیسی‌سازی می‌تواند در دست کسانی باشد که مجذوب آن هستند، ولی آن‌ها از مردم نمایندگی نمی‌کنند. با قانونی جلوه‌دادن تصمیم‌گیری اکثریت، چنین میکانیزم‌های مشارکت ممکن است اقلیت‌ها را بیش‌تر تهدید کند.

ولی پس از آن ما چقدر به تصمیم‌گیری جمعی نیازمند هستیم. جوامع توانایی شگفت‌انگیز سازمان‌دهی شان را دارند، بدون این که نیازی به تصمیم‌های جمعی یا دستورهای مقام بالا داشته باشند. همان‌طور که اقتصاددان اتریشی به نام اف. آ. هایک آن را در سال ۱۹۸۸ نظم خودجوش نامید که در اطراف همه‌ای ما وجود دارند: در بازارها، در روش توسعه زبان، در موسسه‌های آنلاین مانند ویکی‌پدیا و مهم‌تر از همه در مراوده‌های عمومی یا قانون نانوشته که از طریق تعامل بین افراد به طور طبیعی رشد می‌کند. تمام این‌ها متشکل از چند قاعده ساده رفتاری و اخلاقی اند. به زبان ساده باید گفت، مردم را آزار ندهید و وسایل آن‌ها را نگیرید، همان‌طور که فعال سیاسی امریکایی به نام مت کیبی آن را در کتابی با همین عنوان آورده است.^۱ براساس الگوهای اخلاقی، مردم می‌توانند جوامع، نهادهای جامعه مدنی، یا در واقع واحدهای کوچک دولتی را تنظیم کنند. داشتن تعداد زیادی از واحدهای اداری مختلف، امکان انتخاب و امکان فرار از هر یک از واحدهای خاص را در صورتی که آن‌ها احساس کنند نادیده گرفته می‌شوند و یا مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند، فراهم می‌کنند. البته کارها تحت یک حکومت جهانی ناممکن است.

1. Matt Kibbe (2014)

علاوه بر آن، قانون‌هایی که باعث عمل کرد خودجوش در جامعه می‌شود، در گروه‌های کوچک، ساده‌تر و با توافق بیش‌تر است. دموکراسی مجموعه‌ای از نهادهای انسانی است که براساس توافق صورت گرفته و هدف آن دستیابی به توافق است. این نیازمند ارتباط انسان‌ها است، زیرا دموکراسی به طور انتزاعی کار نمی‌کند. تکنالوژی، دوباره کنترل بیش‌تری بر زندگی ما بدون این که نیاز به دیگران برای برنامه‌ریزی به زندگی ما داشته باشد، اعمال می‌کند. زمینه‌گردهم آمدن را برای گروه‌های کوچک فراهم می‌کند تا منافع‌های متقابل را تشخیص دهند. بناءً چه کسی نیازمند حکومت بزرگ است؟ خدمات دولتی و بیمه‌های اجتماعی را می‌توان با روش‌های جدید و متناسب با افراد انجام داد، با ظهور سیستم‌های جدید آنلاین، تجارت هم آزاد می‌شود. در واقع، این استدلال که مردم نمی‌توانند خودشان را مدیریت کنند (یک بار به خاطر نادیده گرفتن حق رای زنان و بردگان استفاده شد)، به طور فزاینده میان‌خالی و بی‌معنا به نظر می‌رسد. مردم مبتکر هستند. امروز، آن‌ها می‌توانند خودشان را، تاکسی‌های شان را، تحویل اجناس، آب و برق و غیره را به صورت کارآمد و با روش‌های درست به صورت آنلاین سازمان‌دهی کنند، بدون این که تمام جامعه نیازمند تصمیم‌گیری جمعی برای همه باشند.

دموکراسی همه چیز نیست^۱

علاقه‌مندان دموکراسی عموماً بیش‌تر از این را می‌خواهند، می‌خواهند دموکراسی به صورت گسترده در سایر کشورها نفوذ پیدا کند و منجر به تعمیق تصمیم‌گیری جمعی شود. آن‌ها باید بپذیرند که تصمیم‌گیری اکثریت ناقص است و تصمیم‌های مردم (هرچند آن‌ها را تعریف کنیم) به طور خودکار مشروعیت ندارد، همان‌طور که جادوگر آتش را روشن می‌کند.

1. *Democracy isn't everything*

برعکس دموکراسی تنها یک عنصر دولت خوب همراه با حاکمیت قانون، حقوق فردی، هم‌دیگرپذیری، آزادی بیان و موردهای دیگر است. برای این که دموکراسی کارکرد خوب داشته باشد، دموکراسی باید محدود به وظیفه‌های اساسی خود باشد و یک حوزه خصوصی امن باقی بگذارد که در آن افراد بتوانند همان‌طور که انتخاب می‌کنند عمل کنند و باید اقدام‌هایش محدود شوند، به شکلی که مانع سوء استفاده از قدرت و زور علیه مردم نشود نه برای مردم. برخی تصمیم‌ها مستلزم محدودیت‌های مندرج در قانون اساسی، توازن قوا و یک اکثریت بزرگ می‌باشد. ولی این دموکراسی لیبرال نیازمند یک فرهنگ و فهم عمیق‌تر است.

دموکراسی طاقت‌فرسا است. دموکراسی نیازمند همکاری مردم در مقیاس بزرگ آن است. دموکراسی مستلزم خودکنترولی است، به ویژه توسط افرادی که در اکثریت و یا در مقام‌های بالا قرار دارند. دموکراسی نیازمند این است که ما از یک منفعت زودگذر و رضایت آنی برای یک کار طولانی‌مدت بگذریم. این نیازمند این است که اشتباه‌های خود را قبول کنیم و از آن به صورت مشتاقانه و صادقانه بیاموزیم. این یک بسته خارج از قفسه نیست؛ زیرا باید متناسب با هر محیط تاریخی و فرهنگی باشد. این امر مستلزم پذیرش تمام انواع قانون‌ها است اعم از یک دیدگاه جهانی که باعث کارایی دموکراسی می‌شود و هم کنوانسیون‌های کوچک‌تر (تقریبا مثل رفتارها) که کارکرد دموکراسی را بهتر می‌کند. دموکراسی نیازمند یک جامعه‌ی باز است، جامعه‌ای که قابل کنترل با یک جمعیت مشخص، ولی مایل به تعامل با دیگر جامعه‌های باز در سراسر جهان باشد. در مورد سیاست‌مداران ما، آن‌ها هدف شان تقویت خودسازماندهی شهروندان است، نه این که خودشان شهروندان را سازمان‌دهی کنند. و یک مورد برای مداخله سیاسی وجود دارد که باید به حداقل برسد: جامعه برای مقام‌های مرکزی خیلی پیچیده است که در مورد آن برنامه‌ریزی، مدیریت و حتا درک کنند.

آزادی فردی نیازمند هیچ توجیهی نیست؛ شما متأثر از پیامدهای کاری می‌شوید که آن را انجام می‌دهید. هرچند دموکراسی مستلزم توجیه است؛ زیرا دیگران از عواقب و پیامدهای کاری که شما انجام می‌دهید، متأثر می‌شوند.

آیا ما باید دموکراسی را موجه بدانیم؟ هنوز این یک تجربه روبه رشد است. دموکراسی بیش از سایر نظام‌ها با ارزش‌های لیبرالی مانند احترام به حقوق فردی و انسانی و آزادی بیرون رفتن و شکوفایی، در ارتباط است. پس برقراری دموکراسی، یک امر ثابت شده است که به طور شگفت‌انگیزی پایدار و ماندگار است. نهادهای دموکراتیک، حتی اگر ناقص هم باشند، زمینه‌ای را فراهم می‌کنند که در آن کسانی که از ارزش‌های لیبرال حمایت می‌کنند، می‌توانند در مورد مسایل بحث کنند و مزیت‌های عملی و اخلاقی لیبرال دموکراسی واقعی را توضیح دهند.

۱۴. نقل قول‌ها در مورد دموکراسی^۱

استبداد اکثریت

دموکراسی نامحدود، درست مانند الیگارشی، استبدادی است که بر تعداد زیادی از مردم گسترش یافته است (سیاست ارسطو، ۳۵۰ سال قبل از میلاد).

دموکراسی آزادی نیست. دموکراسی دو گرگ و یک بره هستند که در مورد آن چه چاشت بخورند رای می‌دهند. آزادی ناشی از به رسمیت شناختن برخی از حقوق است که ممکن است حتی با ۹۹ درصد آرا هم گرفته نشود. مارین سیمکین (۱۹۹۲)، حقوق فردی، لاس آنجلس تایمز^۲.

فساد قدرت

وقتی افراد دارای قدرت می‌شوند، افراد نادرست و گاهی احمق می‌شوند، زیرا داشتن قدرت آن‌ها را به جای سوق می‌دهد که هرگز به صداقت توجه نمی‌کند. ای. ام. فاستر (۱۹۵۱)، دو مشوق برای دموکراسی^۳.

همه حکومت‌ها از یک مشکل تکراری رنج می‌برند؛ قدرت شخصیت‌های بیمارگونه را به خود جلب می‌کند، این قدرت نیست که فاسد شود بلکه مقنناتیس است که فسادپذیر می‌شود. فرنک هیربیرت (۱۹۶۵)^۴.

من تمایل دارم فکر کنم حاکمان از نظر اخلاقی یا عقلی به ندرت بالاتر از حد متوسط و اغلب کم‌تر از آن بوده اند. من فکر می‌کنم منطقی است که در سیاست، اصل آمادگی برای بدترین شرایط را اتخاذ کنیم. کارل پوپر (۱۹۴۵)، جامعه باز و دشمنانش^۵.

1. Quotations about democracy.

2. Marvin Simkin (1992) 'Individual Rights', Los Angeles Times.

3. E. M. Forster (1951) Two Cheers for Democracy.

4. Frank Herbert (1965) Dune.

5. Karl Popper (1945) The Open Society and its Enemies.

فرهنگ دموکراسی

اگر آزادی و برابری، همان‌طور که به عقیده برخی عمدتاً در دموکراسی یافت می‌شود، وقتی همه افراد به صورت یک‌سان در حکومت مشارکت داشته باشند، دستیابی به آزادی و برابری به بهترین وجه آن صورت خواهد گرفت. ارسطو (۳۵۰ سال قبل از میلاد) سیاست.

حاکمان جهان روم با فداکردن فرد در برابر دولت، فضایل واقعی را که پایدار بود، تضعیف کرد. آن‌ها شهروندان فعال و دارای عزت نفس را به شهروندان غیرفعال و خودخواه مبدل کردند.

سرآرتور برایانت (۱۹۸۴)، تاریخ انگلیس و مردم انگلیس.^۱

هیچ نماینده‌ای نباید کورکورانه از نظریه‌های حزب پیروی کند، در حالی که این یک مخالفت غیرمستقیم با ایده‌های روشن خود تان است. یک درجه‌ای از بردگی که هیچ انسان شایسته نمی‌تواند تصور کند تسلیم شود.

ادموند بورک (۱۷۴۱)، مجله جنتلمن و لندن.^۲

جهان باید برای دموکراسی ایمن شود. صلح در جهان باید بر پایه‌های آزمایش‌شده آزادی سیاسی تأمین شود.

وودرو ویلسون (۱۹۱۷)، پیام به کنگره در مورد جنگ.^۳

1. Sir Arthur Bryant (1984) *Set in a Silver Sea: A History of Britain and the British People*.
2. Edmund Burke (1741) *The Gentleman's and London Magazine*.
3. Woodrow Wilson (1917) *Address to Congress on War*

مطالعه بیش‌تر در مورد دموکراسی

توضیحات و بررسی‌های اجمالی

بیتم، دی (۲۰۰۵)، *دموکراسی؛ یک راهنمایی اولیه*. انتشارات ون ورلد لندن: مقدمه‌ای ساده، بیان اصول و نهادهای مورد نیاز برای کارکرد دموکراسی و مقایسه چگونگی تکامل واقعی آن در عمل. این کتاب مشکلات دموکراسی‌های نوظهور، ناامیدی از سیاست به‌طور کلی و گزینه‌های مشارکتی را توضیح می‌دهد.^۱

ایمون باتلر (۲۰۱۲)، *انتخاب مردم؛ لندن، انستیتوت امور اقتصادی*: راهنمای مستقیم برای نقش منافع شخصی در میان رای‌دهندگان، گروه‌های فشار، سیاستمداران و مقامات و چگونگی این کارایی و عینیت، تصمیم‌های دموکراتیک را زیر سوال می‌برد.^۲

کریک، بی (۲۰۰۳)، *دموکراسی؛ مقدمه‌ای مختصر*، انتشارات دانشگاه آکسفورد: پیش از توضیح مسایلی مانند پوپولیسیم، نهادهای حکومت خوب، و شهروندی، تاریخ دموکراسی را از یونان باستان ردیابی می‌کنند.^۳

کارتلیج پی (۲۰۱۸)، *دموکراسی؛ یک زندگی*، انتشارات دانشگاه آکسفورد: تاریخ جامع و کامل که ریشه دموکراسی را از یونان باستان از طریق جمهوری روم، سیستم‌های رنسانس، قانون اساسی امریکا تا دموکراسی‌های لیبرال امروز و نحوه برخورد هر سیستم با مسأله حقوق در برابر اکثریت جست‌وجو می‌کند.^۴

1. Beetham, D. (2005) *Democracy: A Beginner's Guide*. London: Oneworld Publications.

2. Butler, E. (2012) *Public Choice: A Primer*. London: Institute of Economic Affairs.

3. Crick, B. (2003) *Democracy: A Very Short Introduction*. Oxford University Press.

4. Cartledge, P. (2018) *Democracy: A Life*. Oxford University Press.

ویلی ای (۲۰۰۷)، دموکراسی؛ لندن، پالگراو: اندکی نظری و فلسفی؛ ولی پرسش‌های خوبی در مورد ماهیت دموکراسی، چالش‌های فراروی آن و چگونگی قضاوت آن با توجه به ارزش‌های عمیق ما وجود دارند.^۱

چالش‌ها و انتقادهای

آشین سی و بارتلز (۲۰۱۷)، دموکراسی برای ریالیست‌ها، انتشارات دانشگاه پرینستون: مروری خوب بر مشکل‌های ناآگاهی رای‌دهندگان، قبیله‌گرایی و کوتاه‌مدت‌گرایی. نویسندگان طرح‌های رای‌گیری و سایر راه‌حل‌های مشارکتی را به نفع برگزاری منظم و مکرر انتخابات برای جلوگیری از تمرکز و انباشت قدرت رد می‌کنند.^۲

برنان جی (۲۰۱۶)، علیه دموکراسی؛ انتشارات دانشگاه پرینستون: یک فیلسوف، به تعصبات سیستماتیک رای‌دهندگان اشاره می‌کند و معتقد است که آن‌ها نمی‌توانند توسط سیستم‌های مشارکتی تربیت شوند، بلکه آن‌ها بدتر می‌شوند. وی استدلال می‌کند که دموکراسی گزینه‌های پیچیده را بی‌اهمیت می‌کند، با زور استوار می‌شود و به افراد اجازه می‌دهد که بر دیگران تسلط داشته باشند و بنابراین بیگانگان را به دشمن تبدیل می‌کنند.^۳

کاپلان بی (۲۰۰۷)، اسطوره رای‌دهندگان عقلانی، انتشارات دانشگاه پرینستون: توضیح کلاسیک در مورد چگونگی تعصبات سیستماتیک رای‌دهندگان، به ویژه تعصبات ضدبازار، ضدخارجی، کار و تعصبات بدبینانه که نتایج دموکراسی را تحریف می‌کند و چرایی شکست دموکراسی را توضیح می‌دهد.^۴

1. Weale, A. (2007) *Democracy*. London: Palgrave.

2. Achen, C. and Bartels, L. (2017) *Democracy for Realists*. Princeton University Press.

3. Brennan, J. (2016) *Against Democracy*. Princeton University Press.

4. Caplan, B. (2007) *The Myth of the Rational Voter*. Princeton University Press.

کارتستین اف و بیکمن کی (۲۰۱۲)، فراتر از دموکراسی: انتقاد منطقی مستقیم از دیدگاه آزادی خواهانه، توضیح می‌دهد که دموکراسی یک ایده جمع‌گرایانه است که اکنون در معرض بحران قرار دارد. نویسندگان اسطوره‌های حاکمیت مردمی، انصاف، آزادی، تحمل و غیره را که به دموکراسی نسبت داده می‌شوند و مشکل‌های دموکراسی را برجسته می‌کنند؛ از جمله بوروکراسی، امور خیریه و کوتاه‌مدت‌گرایی را فهرست می‌کنند. آن‌ها از ایده‌های جدید دولت‌های کوچک‌تر با قانون‌های ساده حمایت می‌کنند.^۱

اوستروم وی (۱۹۹۷)، معنای دموکراسی و آسیب‌پذیری دموکراسی‌ها، انتشارات دانشگاه میشیگان: شناسایی شرایط اجتماعی و فرهنگی مورد نیاز برای شگوفایی یک سیستم دموکراتیک و دشواری حفظ آزادی‌های فردی و جامعه‌ی مدنی در برابر دولت‌های قدرتمند دموکراتیک. همچنین مشکل‌های ساختن جامعه‌های دموکراتیک در قاره‌های مختلف و به ویژه در کشورهای که از کمونیسم بیرون می‌آیند را بررسی می‌کند.^۲

اسمیت سی و میرز تی (۲۰۱۱)، دموکراسی و سقوط غرب: این کتاب مختصراً استدلال می‌کند که دموکراسی منجر به ایجاد یک حکومت استبدادی جدید می‌شود که ارزش‌های لیبرال را مثل حاکمیت قانون، تحمل، حق مالکیت، بازارهای آزاد، جامعه مدنی و آزادی اجتماعی که براساس آن ساخته شده است را تضعیف می‌کند. سیاست‌مداران دموکراسی را به عنوان یک منبع مفید قدرت برای پروژه‌های شان که منجر به ایجاد یک دولت خودکامه می‌شود می‌دانند.^۳

1. Karsten, F. and Beckman, K. (2012) *Beyond Democracy*. Scotts Valley, CA: CreateSpace.

2. Ostrom, V. (1997) *The Meaning of Democracy and Vulnerability of Democracies*. University of Michigan Press.

3. Smith, C. and Miers, T. (2011) *Democracy and the Fall of the West*. Exeter: Imprint Academic.

استاگر جی (۲۰۰۷)، چرایی مسایل سیاسی؛ کارایی دموکراسی: این کتاب اشاره می‌کند که سیاست بخشی اجتناب‌ناپذیر از دموکراسی است، زیرا تصمیم‌های جمعی برای همه افراد بسیار مهم است. ولی سیاست به یک حرفه تبدیل شده است که عموم مردم را از خود بیگانه می‌کند. و با پوشش رسانه‌ای آن مردم نسبت به آن بدبین می‌شوند. دموکراسی خواستار پاسخ‌دهی بیشتر، هزینه‌ی بیشتر حزب‌ها، فراخوان شهروندان و بومی‌گرایی بیشتر می‌شود.^۱

1. Stoker, G. (2007) *Why Politics Matters: Making Democracy Work*. New York: Palgrave Macmillan.

واژگان کلید

خودکامگی

این واژه از کلمه یونانی Autos به معنای خود و Kratos به معنای قدرت گرفته شده است. این نوعی از حکومت است که شخص (خودکامه) کنترل امور را به دست دارد؛ بدون این که کدام محدودیت قانونی یا انتخاباتی وجود داشته باشد.

ابتکارات رای گیری

پیشنهادی است که توسط یک گروه رای دهنده به منظور اتخاذ یک پالیسی، اعمال رای در قوه مقننه یا فراخوان یک ریفراندوم، به میان آمده است.

قانون اساسی

مجموعه‌ای از کنوانسیون، قانون و عرف که چگونگی ساختار و عمل کرد حکومت و محدودیت‌های قدرت مقام‌ها را مشخص می‌کند.

حکومت مشروطه

نوعی از حکومتی است که در آن قدرت توسط قانون‌های اساسی، کنوانسیون‌ها یا یک قانون اساسی مدون تعریف و محدود می‌شود. آن‌ها شامل سلطنت مشروطه که در آن موقف رییس دولت به ارث می‌رسد، دموکراسی مشروطه که در آن شهروندان واجد شرایط می‌توانند افراد را انتخاب کنند و پاسخ‌ده بسازند و الیگارشسی مشروطه که در آن قدرت در دست یک گروه قرار دارند.

دموکراسی

دموکراسی از واژه یونانی **demos** به معنای مردم و **kratos** به معنای قدرت است، گرفته شده است. در یونان باستان، نوعی حکومتی بود که در آن شهروندان واجد شرایط یک ایالت برای بحث و تصمیم‌گیری در مورد قانون‌ها و سیاست‌ها با هم ملاقات می‌کردند. امروزه دموکراسی، نوعی حکومتی است که در آن شهروندان واجد شرایط، نمایندگان شان را انتخاب می‌کنند تا به نمایندگی از آن‌ها در مورد قانون‌ها و سیاست‌ها بحث کنند و تصمیم بگیرند.

دیکتاتور

دیکتاتور از واژه لاتین **dicto** گرفته شده است که به معنای تحمیل کردن و دست‌ور دادن است. حاکمی با قدرت مطلق در کشور، معمولاً کسی که با زور کنترل را به دست آورده باشد.

دموکراسی لیبرال

نوعی از دموکراسی است که حقوق و آزادی‌های افراد را بر قاعده اکثریت مقدم می‌شمارد. شاخصه‌های دموکراسی لیبرال عبارت‌اند از انتخابات آزاد و منصفانه، تفکیک قوا، مدارا و حاکمیت قانون.

الیگارشسی

این کلمه از واژه یونانی **oligos** به معنای معدود و کم و **arkho** به معنای حکومت گرفته شده است. نوعی حکومت است که توسط یک گروه کوچک مثل خانواده یا یک گروه نظامی کنترل می‌شود.

فراخوان

روشی است که به موجب آن رای‌دهندگان محلی می‌توانند نمایندگان شان را خارج از چرخه عادی انتخابات از مقامش برکنار کنند.

ریفراندوم

رای کل یک حوزه انتخاباتی در مورد برخی از موضوع‌هایی که معمولاً به ابتکار حکومت به راه انداخته می‌شود. نتیجه‌اش ممکن است برای قوه مقننه و مجریه الزام‌آور باشد و یا صرف مشورتی باشد.

جمهوری

از کلمه لاتین *res publica* گرفته شده که به معنای اشیای مردم است. حکومتی است که در آن قدرت به صورت میراثی منتقل نمی‌شود؛ بلکه از طریق انتخابات توسط مردم یا انتصاب توسط نمایندگان منتخب و گاهی وقت‌ها توسط الیگارشی‌ها یا یک خودکامه به وجود می‌آید. قدرت در جمهوریت معمولاً توسط کنوانسیون‌های مورد توافق یا قانون اساسی مدون محدود می‌شود. رییس دولت معمولاً رییس جمهور است.

تفکیک قوا

نظامی که در صدد تفکیک کارکردهای دولت به شاخه‌های مختلف مانند قوه مجریه، قوه مقننه و قضائیه است و از انباشت قدرت جلوگیری می‌کند. معمولاً قوه مقننه بیش‌تر بین دو مجلس مختلف یا اتاق قانون‌گذار تقسیم می‌شود.

منابع و مأخذ

- Acemoglu, D. and Robinson, J. (2006) Economic Origins of Dictatorship and Democracy. Cambridge University Press.
- Acemoglu, D. and Robinson, J. (2012) Why Nations Fail. New York: Crown Publishing Group.
- Adams, J. (1814) Letter to John Taylor (XVIII). Washington, D.C.: National Archives (<https://founders.archives.gov/documents/Adams/6371-02-02-99>).
- Alves, A. and Meadowcroft, J. (2014) Hayek's slippery slope, the stability of the mixed economy and the dynamics of rent seeking. Political Studies :(4)62 861-843.
- Aristotle (350 BC) Politics.
- Attlee, C. (1957) Speech at Oxford, 14 June.
- Brennan, G. and Buchanan, J. M. (1980) The Power to Tax. Analytic Foundations of a Fiscal Constitution. Cambridge University Press.
- Butler, E. (2015a) Classical Liberalism: A Primer. London: Institute of Economic Affairs.
- Butler, E. (2015b) Magna Carta: A Primer. London: Adam Smith Institute.
- Burke, E. (1774) Speech to the Electors of Bristol (<https://www.econlib.org/book-chapters/chapter-vol-4-miscellaneous-writings-speech-to-the-electors-of-bristol/>)
- Burke, E. (1790) Reflections on the Revolution in France. London: James Dodsley.
- Economist Intelligence Unit (2019) Democracy Index 2019 (<http://www.eiu.com/topic/democracy-index>).
- Forster, E. M. (1951) Two Cheers for Democracy. New York: Harcourt, Brace and Company.
- Fukuyama, F. (1992) The End of History and the Last Man. New York: Free Press.
- Hayek, F. A. (1944) The Road to Serfdom. London: Routledge.

منابع و مأخذ

- Hayek, F. A. (1979) Law, Legislation and Liberty, Volume I. London: Routledge.
- Hayek, F. A. (1988) The Fatal Conceit: The Errors of Socialism. London: Routledge.
- Hobbes, T. (1651) Leviathan. London: Andrew Crooke.
- Hume, D. (1758) Essays, Moral, Political and Literary. Edinburgh: Alexander Kincaid.
- Kennedy, A. (1999) Frontline interview: Justice for Sale. Public Broadcasting System.
- Kibbe, M. (2014) Don't Hurt People and Don't Take Their Stuff. New York: Harper Collins.
- Lawson, R., Murphy, R. and Powell, B. (2020) The Determinants of Economic Freedom: A Survey. Contemporary Economic Policy 642-622 :(4)38.
- Lemke, J. S. (2016) Interjurisdictional Competition and the Married Women's Property Acts. Public Choice 313-291 :(3)166.
- Lincoln, A. (1863) Gettysburg Address (<http://www.ourdocuments.gov/doc.php?doc=36&page=transcript>).
- Locke, J. (1689) Second Treatise of Government. In Two Treatises of Government. London: Awnsham Churchill.
- Luxemburg, R. (1899) Social Reform or Revolution? (<https://www.marxists.org/archive/luxemburg/1900/reform-revolution/>).
- Machiavelli, N. (1513) The Prince. Rome: Antonio Blado d'Asola.
- Macpherson, C. B. (1966) The Real World of Democracy. Oxford: Clarendon Press.
- Matsusaka, J. G. (2004) For the Many or the Few: The Initiative, Public Policy and American Democracy. Chicago University Press.

منابع و مأخذ

- Mencken, H. L. (1956) *Minority Report*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- De Mesquita, B. B., Smith, A., Siverson, R. M., Morrow, J. D. (2003) *The Logic of Political Survival*. Cambridge, MA: Massachusetts Institute of Technology Press.
- Mill, J. S. (1861) *Considerations on Representative Government*. London: Parker, Son, and Bourn
- Montesquieu, C.-L. (1748) *The Spirit of the Laws* (<https://oll.libertyfund.org/title/montesquieu-complete-works-vol-1-the-spirit-of-laws>).
- Murphy, R. (2018) Governance and the dimensions of autocracy. *Constitutional Political Economy* 148-131 :30.
- Orwell, G. (1946) *Politics and the English Language*. *Horizon* 265-252 :(76)13.
- Pericles of Athens (c. 404 BC) *Funeral Oration*. In *The History of the Peloponnesian War*.
- Popper, K. R. (1945) *The Open Society and its Enemies*. London: Routledge.
- Ridley, M. (2020) *How Innovation Works*. London: Fourth Estate.
- Robespierre, M. (1794) *Report on the Principles of Public Morality*. Philadelphia: Benjamin Franklin Bache.
- Schumpeter, J. (1942) *Capitalism, Socialism and Democracy*. New York: Harper & Brothers.
- de Tocqueville, A. (1835) *Democracy in America*. London: Saunders and Otley.
- Transparency International (2019) *Corruption Perceptions Index*. Berlin: Transparency International.
- Vidal, G. (1987) *Armageddon*. London: Grafton.

AN INTRODUCTION TO DEMOCRACY

EAMONN BUTLER

EDITED BY: MOHAMMAD KHALID RAMIZY



ISBN 978-9956-1-0296-7

